ویرایش جدید - ۱۳۹۶

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با غیر مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی

تألیف و نشر: رد شبهات ملحدین





فهرست مطالب

پیشگفتار:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین، والصلاة والسلام علی سیدنا محمّد وعلی آله و صحبه، أمّا بعد:

سپاس و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان، خدایی که یکتا و بی نیاز بوده و دارای بهترین و کامل ترین صفات است. و سلام و درود پروردگار بر پیامبر مهربانی، صادق امین، محمد مصطفی و بر خاندان و یاران و دعوتگران مجاهدش، همان کسانی که در ابلاغ رسالت نبی رحمت به جهانیان، هرگز از مجاهدات خویش نکاستند.

کتابی که در پیش رو خوانندگان محترم است، حاصل تحقیق و تلاش گروه رد شبهات ملحدین می‌باشد که باتوجه به اهمیت موضوع در عصر کنونی به رشته تحریر درآمده است. کتاب با عنوان «همزیستی مسالمت آمیز غیر مسلمین در جامعهٔ اسلامی» در سال ۱۳۹٤ شمسی، برای اولین بار نسخه‌ای از آن توسط گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین در فضای مجازی منتشر گردید، لکن دارای اشکالات فراوانی بود که در نسخهٔ جدید، سعی شد این اشکالات، ویرایش و اصلاح گردد. در این نسخهٔ ویرایش شده، بر حسب نیاز و لزوم مطالبی بر کتاب اضافه شد. در این کتاب سعی شده مطالب مستند به منابع و کتاب‌های معتبر اسلامی و همچنین منابع خاورشناسانی که در زمینهٔ مطالعات شرق شناسی و اسلام شناسی تحقیقات انجام دادند و نتایج تحقیقاتشان را به صورت کتاب و مقالات تألیف و نشر نمودند، بهره کافی را برده و باتوجه به موضوعیت کتاب که به بررسی همزیستی میان مسلمانان و دگراندیشان در جامعهٔ اسلامی پرداخته شده از آن منابع مستنداتی بیان شده است. در زمینهٔ موضوع مربوطه کتاب‌های متعددی به زبان عربی تألیف شده که مع‌الاسف تا کنون این کتاب‌ها به زبان فارسی ترجمه نشده‌اند و یا اینکه به صورت مقالات جزئی و در برگیرندهٔ کلیات ترجمه شده‌اند. ما در این کتاب حاضر سعی کردیم بر حسب اهمیت عناوین به جزئیات و تفصیلات آنها بپردازیم و البته گاهی نیز صرفاً به کلیات پسنده کردیم تا اینکه هم از حالت یکنواختی مطالب و هم از توضیحات اضافی که

نیازی به بیان آنها نبوده جلوگیری کرده باشیم. از جمله کتاب‌هایی که در موضوع مربوطه در قرون گذشته توسط علمای اسلامی تألیف شده‌اند می‌توان کتاب «احکام اهل الذمة»، اثر امام ابن قیم الجوزیه، متوفی ۷۵۱هـ‍ـق، یاد کرد که به حق کتابی نیکو و به عنوان یکی از منابع اساسی در خصوص احکام مربوط به غیر مسلمانان در جامعهٔ اسلامی می‌باشد، و کتاب‌های مربوط به احکام اهل ذمّه که در عصر حاضر نیز قابل توجه می‌باشند، می‌توان به کتاب‌هایی از قبیل؛ «التعايش مع غير المسلمين في المجتمع المسلم»، اثر دکتر منقذ بن محمد سقار، کتاب «سماحة الإسلام في التعامل مع غير المسلمين»، اثر دکتر حکمت بشیر یاسین، و نیز کتاب «غير المسلمين فی المجتمع الاسلامی»، تألیف دکتر یوسف قرضاوی و همچنین به زبان فارسی، کتاب «حقوق و تکالیف شهروندان غیر مسلمان در جامعهٔ اسلامی»، نوشتهٔ مهدی عزیزان، اشاره نمود. البته کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه نوشته شده‌اند به زبان عربی و انگلیسی متعدد می‌باشند.

برخی می‌پندارند که غیر مسلمانان در جامعهٔ اسلامی جایگاهی ندارند و مسلمانان نمی‌توانند با آنان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی و ... زیست مسالمت آمیز داشته باشند. از این رو اسلام‌ستیزها در فضای مجازی و در شبکه‌های ماهواره‌ای که در اختیار دارند دائماً بر اسلام و مسلمین از روی عمد و یا نا آگاهی‌شان اشکال وارد می‌کنند و با طعن و گاهی توهین عنادشان را ابراز می کنند. ... باید گفت بیشترین توجه به غیر مسلمانان، برخلاف سایر ادیان و مکاتب دیگر در دین مبین اسلام تصریح شده است، اهمیت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که مبانی آن در چهارده قرن پیش پایه ریزی شده و به مرحلهٔ عمل رسیده است. برخی منشور حقوق بشر را که قدمتی تقریباً صد ساله دارد را با مکتبی که بیش از چهارده قرن حرف برای گفتن دارد مقایسه می‌کنند درحالی که این قیاس صحیح نیست. در این نوشتار قصد داریم – به توفیق الهی – به بررسی این موضوع بپردازیم که همزیستی و تعامل غیر مسلمین با مسلمانان در جامعهٔ اسلامی باتوجه به قرآن و سنت و فهم دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان چگونه است؟!

گفتار اول: حقوق عمومی مشترک بین مسلمانان و غیر مسلمین

مهم‌ترین حقوق انسان

مقبولیت و توجیه حقوق بشر مستلزم تعیین شالوده‌های حقوق بشر و محدودۀ اعمال آن است. یکی از بزرگترین نقاط قوت حقوق بشر علیرغم جوامع مختلف و ناهمگون بشری سامانه اعتقاد اخلاقی فراگیر و مشترک بین همۀ آنهاست. هرچند، چنین توسلی به درک و فهم مشترک و همگانی، خود یکی از موانع اصلی برای هرگونه تلاشی در جهت قبولاندن خردورزانه هر نوع تعهد به حقوق بشر است، متوسل شدن صرف به عقاید و آداب موجود افراد، توانایی لازم برای دستیابی به مقبولیتی قابل دفاع از حقوق بشر را فراهم نخواهد آورد؛ تأمین چنین مقبولیتی در صورتی که قرار باشد قدرت هرگونه تعهدی به حقوق بشر از طریق آنچه اکثریت به آن اعتقاد دارند و یا آنچه شکل دهندگان قدرتمند افکار عمومی در تلاشند به عنوان واقعیت معرفی نمایند به دست نیاید، همچنان ضروری به نظر می‌رسد. در اغلب موارد، فعالیت‌های تبلیغاتی حقوق بشری توسط اقلیّت‌ها، مخالفان سیاسی یا افراد نسبتاً بی‌قدرتی به نام ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی صورت می‌پذیرد که به نظر می‌رسد بیشتر در جهت ارتقاء منافع جزئی و محدود است. مقبولیت حقوق بشر مستلزم سر و کار داشتن با ارزش‌ها و آرمان‌هاست برجسته‌ترین آرمان‌ها و ارزش‌ها برای اهداف حقوق بشری، کرامت بشری، آزادی فردی و برابری شخصی است [...] در دکترین حقوق بشر، کرامت، آزادی و برابری پایۀ تمام ادعاهای بشر برای حقوق بشر است و همزمان تعیین حوزۀ چنین ادعاهایی را فراهم می‌کند بنابراین، گفته می‌شود که ما حقوق بشر را به خاطر کرامت فطری‌مان دارا هستیم. هر انسانی مستقل از جایگاه و دستاوردهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جایگاه اخلاقی خود را دارد و شایستۀ حقوق خود است. کرامت فطری ارزشی است که نمی‌تواند به طور متمایزی تعیین یا توزیع شود و ما همگی آن را دارا هستیم و به

میزان برابر با دیگران ظرفیت دارا بودن حق انتخاب آزاد نیز بخشی از حقوق بشر است که نظریه پردازان آن را از بخش‌های اصلی اعمال انسانی می‌دانند.[۱]

۱. کرامتِ انسانی

خداوند سبحان به انسان کرامت بخشیده و او را خود آفریده و به وی جان داده و فرشتگان را به سجده و تعظیم وی دستور داده است و آنچه که در میان آسمان‌ها و طبقات زمین است مسخر و رام او کرده است، و او را در زمین جانشین ساخته تا راز طبیعت را بفهمد و نیروها و استعدادهای خاصی را که به او داده است تا در کرهٔ زمین سیادت کند تا به آخرین کمال مادی و ارتقاء روحی خویش برسد و ممکن نیست که این اهداف خویش را تحقق بخشد و به نهایت درجه خواسته‌های خود برسد، مگر اینکه همه عناصر و مواد پیشرفت و ترقی و رشد را داشته باشد و به حقوق کامله خود برسد، و حقوقی که اسلام برای انسان تضمین کرده است، عبارتند از : حق حیات و زندگی، حق تملک، حق حفظ ناموس، حق حریت و آزادی، حق مساوات و برابری، و حق آموزش، این حقوق برای هر انسانی صرف نظر از رنگ و یا دین و نژاد و یا ملیت و یا موقعیت اجتماعی، واجب و ضروری است و لازمه انسانیت انسان است.[۲]

براین اساس، کرامت انسان دو نوع است، کرامت ذاتی و کرامت کسبی؛ **کرامت ذاتی**؛ در این نوع کرامت تمام انسان‌ها با هر عقیده، مرام، رنگ و نژادی که داشته باشند، از آن برخوردارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً**﴾[۳] یعنی:«ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم ، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

---

۱ - اطلس حقوق بشر، اندرو فاگان، مترجمان: امید کوکبی و مهدی خدایی، صص ۱۱ - ۱۲
۲ - فقه السنة – سید سابق، ج ۲، ص ۵۰۷
۳ - اسراء/ ۷۰

عبدالرحمن بن ابی لیلی رحمه الله (م ۸۳ هـ)، می‌گوید: « سهل بن حنیف و قیس بن سعد رضی الله عنهما در قادسیه نشسته بودند، جنازه‌ای از کنار آنها عبور دادند، [ناگهان] ایستادند. به آن دو گفته شد، این جنازه از اهل ذمّه (غیر مسلمان) هستند، آن دو گفتند: همانا جنازه‌ای از کنار رسول الله ﷺ عبور دادند و آن حضرت ﷺ ایستادند، به ایشان عرض شد، این جنازهٔ یک یهودی است. فرمود: آیا انسان نیست؟!»[1] همانطور که ملاحظه گردید، در این حدیث، پیامبر اسلام ﷺ به انسان بودن بماهو الانسان این شخصِ یهودی تصریح کرده که به نوعی کرامت ذاتی او را بیان نموده است، اینکه انسان به ذاتِ انسان بودنش مکرَم و گرامی است.

کرامت کسبی؛ باتوجه به این نوع کرامت، هیچ برتری‌ای میان انسان‌ها وجود ندارد مگر با داشتنِ «تقوی»، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ**﴾[2] یعنی:«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.»

این آیه اخیر به کرامت کسبی دلالت دارد، لکن از آنجا که خطاب عموم مردم است و همچنین «**أَكْرَمَكُمْ** » صفت تفضیل، و ریشه آن از «کرم» می‌باشد و نیز با توازن « **أَتْقاكُم**» از صفت تفضیل و ریشه «تقوی» است، مدلول اضافه بر کرامت ذاتی‌ای است که در آیه قبلی نقل شد، و علی التقدیر معنی آیه چنین می‌شود: « ای مردم، همهٔ شما (با هر زبان، نژاد و عقیده‌ای که دارید) نزد خدا گرامی هستید، لکن گرامی‌ترین شما با تقواترین شماست.»

---

۱ - **صحیح البخاری**، ج ۲، ص ۸۵ ح ۱۳۱۲ ؛ **صحیح مسلم**، ج ۲ ، ص ۶۶۱ ح ۹۶۱ : «... **أليست نفساً**؟!»
۲ - **حجرات** / ۱۳

۲. آزادی انسانی

خداوند متعال انسان را آزاد آفریده، و فرزندان آدم را نیز آزاد خلق کرده است و آنان بردۀ بندگان نیستند، و این اساس خلقت انسان است. خداوند عزّوجلّ به انسان، اراده و اختیار را بخشیده است، و بنده در انجام عمل مجبور نیست بلکه در اختیار و اراده‌اش آزاد می‌باشد، و خداوند عزّوجلّ بر اساس همین اراده و اختیار او را محاسبه و بازخواست می‌کند.و اگر بنده مجبور می‌بود در اختیارش آزادی نداشت و در نتیجه خداوند او را بر افعال و کردارش مؤاخذه نمی‌کرد. شریعت اسلام آمده تا خرید و فروش انسان آزاد را ممنوع کند و یکی از گناهان بسیار بزرگ این است که انسانِ آزادی را بفروشند و بهای او را بخورند. نصوص از قرآن و سنت به طور عموم بر آزادی و حریت انسانها دلالت دارند، لکن به طور خاص در مورد حریت انسان‌ها در اسلام نصوصی وارد شده است که در استقلال ذاتی (آزادی) بدان تصریح نموده است.[1] در حدیث قدسی خداوند متعال می‌فرماید: « **ثلاثة أن خصمهم يوم القيامة:رجل أعطى بي ثم غدر، ورجل باع حرا فأكل ثمنه، ورجل استأجر أجيرا فاستوفى منه ولم يعط أجره**»[2] یعنی: « سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: شخصی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آن را نقض کند. دوم: شخصی که فرد آزادی را بفروشد و بهایش را بخورد. سوم: شخصی که از فردی کار بکشد و مزدش را ندهد.» باتوجه به این حدیث، خرید و فروش شخص آزاد، حرام است و علماء بر ممنوعیت و تحریم آن اتفاق‌نظر دارند.[3] بر همین اساس آزادی انسان در تعریف اسلامی آن در گرو عبودیتش برای خداوند متعال است و این با اصل آزادی در عمل و اندیشه مغایرتی ندارد چرا که آن در چارچوب دعوت به خیر است که خود معین نموده است، نه رهایی مطلق. مشهور است که خلیفۀ دوم عمر بن خطاب ﷺ (م ۲۳ هـ) در یک بیانی رسا و تاریخی فرمود: « **مذكم تعبّدتم الناس وقد ولدتهم أمّهاتهم أحراراً** »[4]

---

۱ - مفهوم الحرية بين الاسلام والجاهلية - على بن نايف الشحود، ص ۵

۲ - صحيح البخارى، ج ۳ ، ص ۸۲ ح ۲۲۲۷

۳ - فتح البارى لابن حجر، ج ۴ ، ص ۴۱۸ : « واستقر الإجماع على المنع»

۴ - فتوح مصر والمغرب - ابن عبد الحكم، ص ۱۹۵ ؛ حسن المحاضرة – السيوطى، ج ۱ ، ص ۵۷۸

یعنی: «از چه زمانی مردم را به بردگی گرفتید درحالی که مادرانشان، آنان را آزاد به دنیا آوردند؟!»

در اسلام تعریفی که از آزادی است در واقع مطلق نیست بلکه مقید است و تعریف آزادی در جوامع غیر اسلامی و غربی نیز مقید است، تنها وجوه و مصادیق آزادی تفاوت دارد، و این نیز به موجب قانون می‌باشد، لکن بسیاری از منتقدین دین اسلام این وجوه مختلف از آزادی و قیود آن در جوامع غربی را با اصل تعریف آزادی اشتباه گرفتند و چون صرفاً وجود تفاوت را در مصادیق آزادی میان اسلام و سایر قوانین غربی دانستند، و لذا حکم به ظالمانه بودن آن دادند که این جز برداشت‌های واهی چیزی نیست. درظلم و دشمنی و پایمال کردن حقوق دیگران آزادی‌ای وجود ندارد. و این بر محدودیت آزادی دلالت دارد، بخشی از آن در قوانین بشری نیز تصریح شده است. به همان میزان که تفریط در آزادی مشکل ساز است، افراط در آن نیز سبب بحران و ناهنجاری اجتماعی می‌شود، و هیچ انسان عاقلی چنین آزادی‌ای را نمی‌پسندد. از این رو آقای ژان بشلر می‌گوید: «اگر آزادی در اثر تفریط نابود می‌شود به خاطر افراط نیز از میان می‌رود. افراط در آزادی به بی‌نظمی اجتماعی، هرج و مرج، و تعصب‌گرایی و پیکارجویی می‌انجامد.»[1] در مفهوم اسلامی، اساسِ حق، شریعت و قوانین الهی است، و حق اساس شریعت نیست، لذا حق در آزادی، آن ابزاری بزرگ برای تحقق اهداف بهتر و والاست که با کرامتِ انسانی و رسالت آن به عنوان جانشینی در زمین متحد است. از این رو اساس اسلام با آزادی انسان از عبادت غیر خداوند، و همچنین آزادسازی از شهوات و امیال نفسانی بوده است. و آزادی از دید دانشمندان اسلامی، توانایی انسان در انجام دادن عمل است، مگر زمانی که برای خود و یا دیگران زیانی دشته باشد که در این حالت منع می‌شود.[2]

---

۱ - ایدئولوژی چست؟ نقدی بر ایدئولوژیهای غربی، ژان بشلر، مترجم: علی اسدی، ص ۱۸۷
۲ - حقوق الانسان فی الإسلام - عبد الله الترکی، صص ۶۰ - ۶۱

۳. مساوات و برابری

نژادپرستی و برتربینی سفیدپوست بر سیاه‌پوست و یا سرخ‌پوست و همچنین تقدم نژادی بر نژادی دیگر در بین جوامع بشری ناقض اصل تساوی و برابری انسان‌هاست، طی قرن‌ها اروپای تک‌نواز، دنیا را با لحن آمرانهٔ خود پر کرده بود و بخشی از بشریت مجبور بود «صدای اربابش» را فقط گوش کند.[۱] گاه چنین به نظر می‌رسد که نژادپرستی از میان رفته است. ولی این احساس نشاط انگیز و غیر واقعی نتیجهٔ توهمی است که در اثر تحول اشکال استثمار حاصل می‌شود.[۲] در مفاهیم اسلامی به شدت با تبعیض نژادی و غیره مخالفت شده است، آنگاه که همهٔ انسان‌ها از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند، همانطور که خداوند متعال فرموده: ﴿**هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها**﴾[۳] یعنی: « اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را از آن پدید آورد.» و پیامبر ﷺ فرموده: « **الناس بنو آدم وآدم خلق من تراب** »[٤] یعنی: « مردم فرزندان آدم هستند و آدم نیز از خاک است.» همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: « **وإن الله أوحى إلي أن تواضعوا حتى لا يفخر أحد على أحد، ولا يبغي أحد على أحد**»[٥] یعنی: «خداوند به من وحی کرد که فروتنی کنید تا اینکه کسی بر دیگری فخر فروشی و تجاوز نکند.» و در حدیث مشهور، آن‌حضرت ﷺ فرمودند: « **ليس لعربي على عجمي فضل، ولا لعجمي على عربي فضل، ولا لأسود على أبيض ولا لأبيض على أسود فضل إلا بالتقوى**»[٦] یعنی: « هیچ عربی را بر هیچ

---

۱ - نژادپرستی و فرهنگ، ژاک رابه مانانژارا، مترجم: منوچهر هزارخانی، ص ۳۱
۲ - نژادپرستی و فرهنگ، امه سه زر، مترجم، منوچهر هزارخانی، ص ۵۶
۳ - اعراف / ۱۸۹، شبیه به آن همچنین بنگرید به: (نساء / ۱، انعام / ۹۸، زمر / ۶)
۴ - سنن أبی داود، ج ۴، ص ۳۳۱ ح ۵۱۱۶؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۷۳۴ ح ۳۹۵۵؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۳۹۲ ح ۲۱۰۶۲، حدیث حَسَن.
۵ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۹۸ ح ۲۸۶۵، حدیث قدسی.
۶ - المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۱۸، ص ۱۲ ح ۱۶، اسناد آن ضعیف است، لکن برای این حدیث شواهدی وجود دارد از جمله حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه که از قول پیامبر ﷺ در حجة الوداع نقل نموده که آن‌حضرت فرمودند: « یا أیها الناس، إن ربکم واحد وأباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی، ولا لعجمی علی عربی، ولا أسود علی أحمر، ولا أحمر علی أسود إلا بالتقوی ...»، این حدیث را امام احمد بن حنبل در مسندش روایت کرده و رجال آن رجال صحیح هستند. بنگرید به: (مجمع الزوائد – الهیثمی، ج ۳، ص ۲۶۶ ح ۵۶۲۲)

عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر هیچ عربی و هیچ سیاهی را بر هیچ سفیدی و هیچ سفیدی را بر هیچ سیاهی، مگر به تقوا» از این رو بود که عمر بن خطاب ﷺ (م۲۳هـ)، دربارهٔ بلال حبشی که یک بردهٔ سیاه‌پوست بود، فرمود: «**أبو بکر سیدنا، وأعتق سیدنا یعني بلالا**»[1] یعنی: «سرورما ابوبکر ﷺ سرورمان بلال ﷺ را آزاد کرد.»

به طور کلی مساوات بر طبق نصوص شرعی را می‌توان به چهار دسته تقسیم‌بندی نمود، که عبارت‌اند از:

۱. مساوات در برابر قانون؛ در اسلام، قانون همان قرآن و سنت می‌باشد و همهٔ شهروندان در برابر آن مساوی هستند.

۲. مساوات در برابر وظایف عمومی در اجتماع؛ احسان و نیکی کردن، عیادت بیماران، مراعات همسایگی، ادب گفتگو و معاشرت و ... .

۳. مساوات در دادگاه؛ به موجب قوانین اسلامی، قضاوت و داوری بین شهروندان مسلمان و غیر مسلمان بدون در نظر گرفتن دین و عقیده و هرگونه نژاد و رنگ، باید مراعات شود.

٤. مساوات در رسیدگی به نیازمندی‌های اجتماعی؛ حمایت از یتیمان و بی‌سرپرستان، یاری‌رساندن درماندگان و بی‌بضاعتان و کسانی که محتاج هستند.

گفتار دوم: سیدنا محمد رسول الله ﷺ رحمتِ جهانیان است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ**﴾[2] یعنی:« (ای پیغمبرا!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.» پیامبرﷺ می‌فرمایند: «**إنما بعثت لأتمم مکارم الأخلاق**»[3] یعنی: «همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم.» همچنین پیامبرﷺ

---

۱ - صحیح البخاری، ج ۵ ، ص ۲۷ ح ۳۷۵۴

۲ - انبیاء / ۱۰۷

۳ - الادب المفرد للبخاری، ص ۱۰۴ ح ۲۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲ ، ص ۶۷۰ ح ۴۲۲۱؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰ ، ص ۳۲۳ ح ۲۰۷۸۲ ، حدیث صحیح.

فرمودند: «**یا أیها الناس إنما أنا رحمة مهداة**»[1] یعنی: «ای مردم، همانا من رحمتی هستم که بر مخلوقات بخشیده شدم.» و در حدیثی دیگر آن‌حضرتﷺ فرمودند: « **إنما بعثت رحمة، ولم أبعث عذابا**»[2] یعنی: « همانا من برای رحمت برانگیخته شدم، نه برای عذاب.»

گفتار سوم: تسامح و آسان‌گیری

تسامح، به معنی نرمی و آسان‌گیری است، همانطور که اهل لغت بدان تصریح نمودند.[3] خداوند متعال پیامبرشﷺ را به برترین درجۀ تسامح و آسان‌گیری امر فرموده است: ﴿**فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللهَّ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**﴾[4] یعنی: « پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» و همچنین خدای تعالی فرموده: ﴿**فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ**﴾[5] یعنی: « پس به خوبی صرف نظر کن»، کلمۀ «**الصّفح**» به معنی « عفو و گذشت بلیغ‌تر» است.[6] و به عبارت دیگر همان اغماض و نادیده گرفتن است.[7] پیامبرﷺ می‌فرماید: «**أحب الدين إلى الله الحنيفية السمحة**»[8] یعنی: «محبوب ترین دین نزد خداوند، دین حنیف و آسان است.» و در حدیثی دیگر روایت شده که آن‌حضرتﷺ فرمودند: « **بُعثت بالحنيفية السمحة**»[9] یعنی: «من برای آوردن دین راستین و آسان برگزیده شده‌ام»، جابر بن عبدالله رضي الله عنه (م ۷۰هـ به بعد)، می‌گوید: « **کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا**

---

۱ - **سنن الدارمی، ج ۱ ، ص ۱۶۶ ح ۱۵؛ مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ، ص ۳۲۵ ح ۳۱۷۸۲، اسناد آن صحیح است، لکن مرسل می باشد، البته به صورت موصول نیز روایت شده، بنگرید به : (شعب الإیمان للبیهقی، ج ۲ ، ص ۵۲۹ ح ۱۳۳۹) سند آن نیز صحیح می‌باشد و لذا در مجموع حدیث صحیح است.**

۲ - **شعب الإیمان للبیهقی، ج ۲ ، ص ۵۲۸ ح ۱۳۳۸، اسناد آن حَسَن است.**

۳ - **النهایة فی الغریب - ابن الأثیر، ج ۲ ، ص ۳۹۸ ؛ مختار الصحاح - زین الدین الرازی، ص ۱۵۳؛ لسان العرب - ابن منظور، ج ۲ ، ص ۴۸۹**

۴- **مائده / ۱۳**

۵ - **حجر / ۸۵**

۶ - **المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۸۶**

۷ - **قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، ج ۴ ، ص ۱۳۱**

۸ - **صحیح البخاری، ج ۱ ، ص ۱۶ ؛ الأدب المفرد للبخاری، ص ۱۰۸ ح ۲۸۷**

۹ - **المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۸ ، ص ۲۱۶ ح ۷۸۶۸، حدیث حَسَن.**

سهلا»[1] یعنی: «رسول اللهﷺ مردی آسان گیر بود.» در اینجا «**سهلاً**» به معنی نرم خو و مهربان، با گذشت، و دارای شمایلی نیکومنش وخوش طبع می‌باشد.[2]

خداوند متعال در هر چیزی احسان و نیکی را مقرر فرموده است[3]حتی بر اساس نصوص، احسان و نیکی کردن و تَرَحُم به حیوانات، عبادت محسوب شده که گاهی به بالاترین درجه پاداش و قوی ترین سبب‌های مغفرت و بخشش می‌رسد.[4] و با این حال احسانِ عملی و گفتاری در حق انسان‌ها سزاوارتر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**﴾[5] یعنی: «و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» و همچنین فرموده: ﴿**وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً**﴾[6] یعنی: « و با مردم [به زبانِ] خوش سخن بگویید.»

گفتار چهارم: رحمتِ خداوند متعال در گرو رحمت به مخلوقاتش است!

پیامبرﷺ می‌فرمایند: «**من لا يرحم الناس، لا يرحمه الله عز وجل**»[7] یعنی: «کسی که به مردم رحم نکند، خداوند عزّوجلّ به او رحم نمی‌کند.» و در لفظی دیگر چنین آمده است: «**من لا يَرحم لا يُرحم**»[8] یعنی : «کسی که رحم نکند، به او رحم نمی‌شود.» امام ابن بطال رحمه الله (م ٤٤٩ هـ)، در شرح این احادیث می‌نویسد: «در این احادیث تشویق در بکار بردن ترحم

---

۱ - صحیح مسلم، ج ۲ ، ص ۸۸۱ ح ۱۲۱۳
۲ - شرح النووی علی مسلم، ج ۸ ، ص ۱۶۰: « وقوله سهلا أی سهل الخلق كريم الشمائل لطيفا ميسرا فی الخلق»
۳ - صحیح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۵۴۸ ح ۱۹۵۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳ ، ص ۱۹۹ ح ۵۸۸۳ : « رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: إن الله كتب الإحسان على كل شيء ...»
۴ - حقوق الحيوان، أحمد الكبيسی، ص ۲۵
۵ - بقره / ۱۹۵
۶ - بقره / ۸۳
۷ - صحیح البخاری، ج ۹ ، ص ۱۱۵ ح ۷۳۷۶ ؛ صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۱۸۰۹ ح ۲۳۱۹
۸ - صحیح البخاری، ج ۸ ، ص ۱۰ ح ۶۰۱۳

و مهربانی به همهٔ مخلوقات است، اعم از کافر، و مؤمن و همهٔ جانوران، و رفق و مهربانی به آنها می‌باشد.»[۱]

گفتار پنجم: نصرت و یاری دادن مظلوم

براء بن عازب رضي الله عنه (م ۷۲ هـ)، می‌گوید: «**أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بنصرة المظلوم**»[۲] یعنی: «رسول الله صلى الله عليه وسلم ما را به یاری دادن مظلوم امر فرمودند.»

درحدیثی دیگر روایت است که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمودند: «**اتقوا دعوة المظلوم وإن كان كافرا، كفره على نفسه**» [۳] یعنی: «از دعای مظلوم بترسید اگر چه کافر باشد، [زیرا] کفر او بر خودش است.»

گفتار ششم: انــــــواع کفار

مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی کفر

کفر، یعنی «پوشاندن» ودر لغت به معنای «پوشاندن چیزی[۴]» است، شب را به کافر توصیف کردند چون اشخاص را می‌پوشاند و زارع را نیز کافر توصیف کردند چون دانه را در زمین می‌کارد و می‌پوشاند.[۵] و در تعریفِ اصطلاحی «کفر» نیز گفته شده: ضد ایمان[۶] و یا عدم ایمان به خداوند و پیامبران [۷] و کسی که به وحدانیت خداوند، یا نبوّت یا شریعت

---

۱ - شرح صحیح البخاری لابن بطال، ج ۹ ، ص ۲۱ : «فی هذه الاحادیث الحض علی استعمال الرحمة للخلق کلهم کافرهم ومؤمنهم ولجمیع البهائم والرفق بها »

۲ - مساوئ الاخلاق للخرائطی، ص ۲۹۰ ح ۶۲۰؛ مکارم الأخلاق للطبرانی، ص ۳۳۹ ح ۷۷ . اسناد آن صحیح است، اصل این حدیث در صحیح بخاری و مسلم با عنوان اوامر ونواهی هفتگانه آمده است، یاری رساندن مظلوم خاص مسلمانان نیست بلکه مشمول همپیمانان مسلمانان از کفار نیز می‌باشد.

۳ - مکارم الأخلاق للطبرانی، ص ۳۵۹ ح ۱۲۷، اسناد آن صحیح است.

۴ - جمهرة اللغة لابن درید، ج ۲ ، ص ۷۸۶ ؛ معجم مقاییس اللغة لابن فارس، ج ۵ ، ص ۱۹۱؛ المفردات فی غریب القرآن للراغب، ص ۷۱۴

۵ - المفردات فی غریب القرآن للراغب، ص ۷۱۴

۶ - النهایة فی الغریب لابن الاثیر، ج ۴ ، ص ۱۸۶ ؛ معجم لغة الفقها، ص ۳۸۳

۷ - مجموع الفتاوی لابن تیمیة، ج ۱۲ ، ص ۳۳۵

و یا هر سه اینها ایمان نداشته باشد.[1] با توجه به این تعاریف که همگی دارای مضمونی واحد هستند، «کفر» چهار نوع است:

۱. کفر انکاری؛ به این معنی که فرد اصلاً خداوند را نمی‌شناسد و بدان معترف نیست.
۲. کفرجحودی؛ مانند کفر ابلیس، باطناً خداوند را می‌شناسد، لکن با زبان بدان اقرار نمی‌کند.
۳. کفر عنادی؛ با قلب و زبان بدان معترف است، لکن از روی حسادت و دشمنی، آن را نمی‌پذیرد، مانند کفر ابوجهل.
٤. کفر نفاقی؛ با زبان بدان اقرار می‌کند، لکن قلباً معتقد نیست.[2]

باتوجه به این توضیحات، فقط سه نوع کفر از میان چهار مورد بالایی، مورد بحث قرار می‌گیرد و مورد چهارم، یعنی کفر نفاقی موضوع بحث ما نیست.

لازم است در اینجا به بیان مختصری از مفاهیمی همچون معاهده، میثاق، تعهد، و عقد به پردازیم. این مفاهیم در اصل لغت عربی، هم معنی و مترادف هستند. و به معنی هر ارتباط دو سویه بر یک امر معین می‌باشد. و نزد فقهاء «معاهده» به معنی قرار داد عهدی بین دو گروه مبنی بر شروطی که خواهان آن هستند. و کلمهٔ «عهد» در قانون اسلامی مفهومی وسیع‌تر از معنای آن در قانون وضعی دولت‌ها دارد. آن، اساس توافق دو اراده - صرف نظر از شکل و یا اجرا – می‌باشد. «عهد» نزد فقهای اسلامی به معنی توافق دو فرد و یا دو گروه از مردم مبنی بر ثبوت توافق در خصوص مصالح مشترک می‌باشد. بنابراین اگر این توافق توکید و توثیق شود به چیزی که مقتضی مزید بر اهتمام به حفظ و وفاء آن باشد، «میثاق» نام دارد، و اگر به یمین (سوگند) خاصی مؤکدش کنند، آن توافق «یمین» نام دارد. در عرف امروز «عهد» از «عقد» متمایز است، هر توافقی عقد است، لکن هر عقدی، عهد نیست. همچنان که در عرف بین المللی «عهد» از «معاهده» متمایز است، «عهد»

---

۱ - **المعجم الوسیط، ج ۲ ، ص ۷۹۱ ؛ معجم اللغة العربیة المعاصرة، ج ۳ ، ص ۱۹۴۳**
۲ - **النهایة فی الغریب لابن الاثیر، ج ۴ ، ص ۱۸۶**

در معنی، وسیع تر از «معاهده» می‌باشد لذا هر معاهده‌ای عهد محسوب می‌شود امّا هر عهدی معاهده نیست. عهد – همانطور که بیان کردیم– هر توافق دوسویه‌ای که التزامش برای مصلحت مشترک باشد. و یا آن عقدی است ثابت با کتابت، و یا سوگند و یا هر ضمان دیگری که به یکی از طرفین معتمد با تنفیذ و وفاء به التزاماتش اعطا شود. و این مشمولیت گاهی بین دو فرد می‌باشد، مانند عهد امانی که مسلمان به کافر حربی‌ای بدهد که خواهان امان است، همچنین گاهی بین گروه‌ها و یا کشورها است. عهدهایی مانند صلح موقت (آتش بس)، صلح دائم و یا ابدی (عقد ذمّه).درخصوص معاهده نیز، اکنون محدود شده است به معاهدات بین دو دولت (کشور)، نـه بین افراد و یا گروه‌ها. موضوع معاهده نیز محدود شده در حکم ارتباط دولت معینی که دارای نشانۀ قانونی است به این مفهوم که معاهده دارای معنی معین خاصی است که از نظر طرف‌های معاهده و موضوع محصور شده است.[1]

آنچه در اسلام در تقسیم بندی کافر بیان شده است به این صورت است که کفار بر اساس جنگ و یا عدم جنگ با مسلمانان، به دو دستۀ کلی تقسیم شده‌اند که عبارت‌اند از: کافر حربی و کافر ذمّی، که باتوجه به محوریت امان (پناه دادن)، این موارد به بخش‌های دیگری تقسیم می‌گردد که عبارتست از: معاهد، مهادنه، موادعه و مستأمن (پناهنده)، که هر کدام از آنها احکام خاص به خود را دارند.

امام ابن قیم رحمه‌الله (م ۷۵۱هـ)، می‌گوید: «کفار یا اهل جنگ هستند یا اهل تعهد، اهل تعهد سه گروه هستند: اهل ذمّه، اهل هدنه (صلح)، اهل امان، فقهاء برای هر گروه بابی را اختصاص دادند و گفتند: باب هدنه، باب امان، باب تعهدِ ذمّه. در اصطلاح بسیاری از فقهاء اهل ذمّه عبارت از کسی که جزیه پرداخت می‌کند و برایشان ذمّه همیشگی است. آنان با مسلمانان تعهد بستند بر اینکه حکم خدا و رسولش برایشان اجرا شود مادامی که در سرزمینی که حکم خدا و رسولش اجرا می‌گردد مقیم باشند، بر خلاف اهل هدنه، زیرا آنان با مسلمانان صلح کردند که در سرزمینشان باشند تفاوتی نمی‌کند که این صلح بر مال باشد

---

۱ - **السیاسة الشرعیة ، صص ۷۷۵ – ۷۷۶ ، نشر دانشگاه مالزی.**

یا غیر آن، احکام اسلام (حدود مجازات) آن طور که بر اهل ذمّه اجرا می‌شود برآنان جاری نمی‌شود. اما مستأمن کسی است که در سرزمین‌های مسلمانان بدون اقامت در آن وارد می‌شود، و آنان چهار قسم هستند: سفیران، بازرگانان و پناهندگان –تا اینکه اسلام و قرآن بر ایشان عرضه گردد و اگر مایل بودند مسلمان می‌شوند و اگر هم خواستند به سرزمین‌های خودشان باز می‌گردند– و داوطلبان بازدیدکننده (گردشگران) یا سایرین، حکمشان این است که مهجور نمی‌شوند، کشته نمی‌شوند و از آنها جزیه‌ای گرفته نمی‌شود. بر پناهندگانشان اسلام و قرآن عرضه می‌شود اگر به آن تمایل داشتند مطلوب است و اگر دوست داشت که به محل امنش (سرزمینش) برسد پس به آنجا برگردانده می‌شود و قبل از رسیدنش به آنجا نباید به او تعرضی شود و هرگاه به سرزمین امنش رسید کافر حربی تلقی می شود همانطور که [در ابتدا] بوده است.» [1]

همو در جایی دیگر می‌گوید: «احکام پناهنده و حربی متفاوت هستند، زیرا شخص مستأمن قتلش حرام است و جانش تضمین می‌شود. و کسی که مالش را به سرقت ببرد دستش قطع می‌شود. و حکم شخص حربی مخالف آن است.» [2]

از خلال این مطلبی که از ابن قیم ﷺ نقل شد چند فایده از آن می‌توان فهم کرد:

۱. حقوق اهل ذمّه، اهل هدنه (صلح) و پناهندگان، همگی زیر مجموعۀ عهد و پیمان می‌باشند.
۲. الزام وفا به آنچه تعهد کردند.
۳. ورود غیرمسلمانان اعم از بازرگان، سفیر، کارگر، صاحبان صنعت و امثال آنان به سرزمین اسلامی جایز است.
٤. احکام شریعت اسلام بر معاهدینی که در سرزمین اسلامی که حکمِ خدا و رسولش اجرا می‌گردد، تنفید می‌شود.

---

۱ - أحكام أهل الذمة، ج ۲ ، ص ۸۷۳

۲ - منبع قبل، ج ۲ ، ص ۷۳۷ : «أن أحكام المستأمن ، والحربي مختلفة ؛لان المستأمن يحرم قتله ، وتضمن نفسه ، ويقطع بسرقة ماله ، والحربي بخلافه»

٥. احکام اسلام بر اهل هدنه (صلح) مادام که در سرزمین خودشان باشند تنفیذ نمی‌شود.
٦. دادن اجازۀ ویزا (روادید) برای دیدار مسلمانان و یا سایر نیازمندیها، چرا که مسلمانان در صنعت، کشاورزی و سایر علومی که در راستای تقویت نیروی دفاعی و یا در امور اقتصادی وامثال آنها می‌باشد به سایر غیر مسلمانان نیاز دارد.[۱]

مبحث دوم: تعریف معاهد و مستأمن از دیدگاه علمای اسلامی

۱. معاهد

امام شوکانی رحمه الله (م ۱۲۵۰هــ)، در تعریف «معاهد» می‌گوید: «معاهد شخصی است که با امان از سرزمین کفر وارد سرزمین اسلام می‌شود، بدون خلاف قتلش بر مسلمانان حرام است و درمیان مسلمانان است تا زمانی که به محل امنش باز می‌گردد.»[۲]این سخن شوکانی رحمه الله مستند به این آیه قرآن است؛ ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾[۳] یعنی: «(ای پیغمبر !) اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود پس از آن او را به محلّ امن (و مأوی و منزل قوم) خودش برسان.»

در کتاب «**معجم لغة الفقهاء**» که توسط جمعی از نویسندگان مسلمان تألیف شده است در تعریف « **معاهد** » آمده است: «کسی که با وی یا همراه با دولتش معاهده صلح یا معاهدۀ عدم تعدی را ببندند.»[٤] این تعریف مستند به این آیه قرآن است؛ ﴿وَإِن جَنَحُواْ

---

۱ - إرهاب المستأمنين وموقف الاسلام منه - بدر بن ناصر البدر، ص ۲۱
۲ - نيل الأوطار – الشوكاني، ج ۷ ، ص ۱۸ – ۱۹ : «المعاهد هو الرجل من أهل دار الحرب يدخل إلى دار الاسلام بأمان فيحرم على المسلمين قتله بلا خلاف بين أهل الاسلام حتى يرجع إلى مأمنه»
۳ - توبه / ۶
۴ - معجم لغة الفقهاء، ص ۴۳۸ : «من أبرم معه أو مع دولته معاهدة صلح أو معاهدة عدم اعتداء»

﴿لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾[1] یعنی :«اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای و بر خدای توکّل نمای.»

۲. مستأمن

امام محمد بن ابی الفتح رحمه‌الله(م۷۰٤هـ)، در تعریف کافرِ «مستأمن = پناهنده» می‌گوید: «مستأمن کسی است که با درخواست امان وارد سرزمین اسلام شود.»[2]

امام نووی رحمه‌الله (م ٦۷٦هـ)، نیز می‌گوید: «مستأمن ، کافر حربی‌ای است که با امان وارد سرزمین اسلامی شود.»[3]

امان یا همان پناه دادن، باتوجه به مدت زمان تعهد امانی به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود:

1. امان موقت، مانند مهادنه، معاهده، و موادعه که به تعبیر دیگر همان مصالحه و آشتی یا آتش بس موقت می‌باشد که به موجب آن جنگ برای مدت مشخصی متوقف می‌شود.
2. امان دائمی، که به عقد ذمّی تعبیر می‌شود که به موجب آن کفار بر کفرشان باقی می‌مانند به شرط پرداخت جزیه و التزام به برخی از احکام اسلامی زیر نظر حکومت اسلامی.

این مصطلاحات اعم از مهادنه، معاهده، موادعه و مستأمن، گاهی زیرمجموعۀ کافر حربی قرار می‌گرد و گاهی زیر مجموعۀ کافر ذمّی، به این صورت که اگر مثلاً کافر حربی

---

۱ - انفال / ۶۱

۲ - المطلع علی ألفاظ المقنع لابن ابی الفتح ، ص ۲۶۲ : «المستأمن: من دخل دار الإسلام بأمان طلبه»

۳ - تحریر ألفاظ التنبیه، ص ۳۲۵ : «المستأمن هو الحربی الذی دخل دار الاسلام بأمان»

که با قصد مستأمَن که به عنوان پناهنده وارد سرزمین اسلامی می‌شود به طور موقت[1] در آن ساکن شود، چنین کسی صرفاً مستأمن خواهد بود، لکن اگر برای مدت زمان زیادی اقامت کند وی جزو اهل ذمّه قرار می‌گیرد و ملتزم است که به دولت اسلامی جزیه معینی بپردازد.

گفتار هفتم: احسان، صدقه و صلهٔ رحم با غیر مسلمین!

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿**لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**﴾[2] یعنی: «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

اسماء بنت أبی بکر رضي الله عنهما (م ۷۳هـ)، می‌گوید: «**قدمت علي أمي وهي مشركة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، فاستفتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم، قلت: وهي راغبة، أفأصل أمي؟ قال: نعم صلي أمك**»[3] یعنی: «در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و مشتاق من است. آیا با او صلهٔ رحم کنم؟ آن‌حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود: بلی، با مادرت صلهٔ رحم کن.»، علماء در شرح این حدیث می گویند: «صلهٔ رحم این زن کافر (مادر اسماء بنت ابی بکر) با مال و امثال آن است، همانطور که صلهٔ رحم زن مسلمان چنین است و از آن وجوب نفقهٔ پدر و مادری که کافرند اگر فرزند مسلمانی داشته باشند، استنباط می‌شود. و این [حدیث دالّ بر] سازش با اهل جنگ (کفار) و معامله با آنها در زمان صلح، و سفر کردن به قصد زیارت

---

۱ - مدت موقتی که کافر مستأمن می‌تواند در سرزمین اسلامی اقامت کند، حداکثر یک سال است، و بیش از آن اگر اقامت کند جزو اهل ذمّه قرار می‌گیرد و به موجب آن بایست جزیه پرداخت کند. بنگرید به : (الخراج – ابو یوسف، ص ۲۰۶ ؛ فقه السنة – سید سابق، ج ۲ ، ص ۶۹۷)

۲ - ممتحنه / ۸

۳ - صحیح البخاری، ج ۳ ، ص ۱۶۴ ح ۲۶۲۰ ؛ صحیح مسلم، ج ۲ ، ص ۶۹۶ ح ۱۰۰۳

خویشان است.»[1] در حدیثی روایت است که عمر بن خطاب ﷺ پارچه ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبیﷺ برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول الله! اگر شما این پارچه را بخرید و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت هایی که به خدمت شما می‌رسند، آن را بپوشید؟ رسول اللهﷺ فرمود: اینگونه پارچه ها را کسانی می پوشند که از نعمت‌های آخرت، سهمی نداشته باشند. پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به رسول اللهﷺ هدیه دادند. آن‌حضرتﷺ یکی از آنها را به عمر بن خطاب ﷺ داد. عمر ﷺ عرض کرد:یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول اللهﷺ فرمود: من آن را نداده‌ام که بپوشی. عمر بن خطاب ﷺ آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکّه بود، فرستاد.[2] امام نووی‌ﷺ (م ٦٧٦هـ)، در شرح این حدیث می‌گوید: «و در این حدیث دلیلی بر جواز صلهٔ رحم با خویشان کافر و احسان به آنان و همچنین جواز هدیه دادن به کافران است.»[3]

از ابن عباسﷺ(م ٦٨ هـ)، روایت است که می‌گوید: «**النبي صلى الله عليه وسلم، أنه كان يأمر بألا يصدق إلا على أهل الإسلام، حتى نزلت هذه الآية ﴿ليس عليك هداهم﴾ (البقرة: ٢٧٢) إلى قوله:﴿ وما تنفقوا من خير يوف إليكم وأنتم لا تظلمون﴾ (البقرة: ٢٧٢) فأمر بالصدقة بعدها، على كل من سألك من كل دين.**»[4] یعنی : «پیامبرﷺ امر می‌کرد که فقط بر مسلمانان صدقه بپردازند تا این که این آیه نازل شد « هدایت آنان بر تو واجب نیست »، [بقره / ۲۷۲]، تا این فرموده حق تعالی: « و هر چیز نیک و بایسته‌ای که (بدین

---

۱ - **فتح البارى شرح صحيح البخارى لابن حجر، ج ۵ ، ص ۲۳۴ : «أن الرحم الكافرة توصل من المال ونحوه كما توصل المسلمة ويستنبط منه وجوب نفقة الأب الكافر والأم الكافرة وإن كان الولد مسلما وفيه موادعة أهل الحرب ومعاملتهم فى زمن الهدنة والسفر فى زيارة القريب»**

۲ - **صحيح البخارى، ج ۲ ، ص ۴ ح ۸۸۶ ؛ صحيح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۶۳۸ ح ۲۰۶۸: « ... فكساها عمر بن الخطاب رضى الله عنه، أخا له بمكة مشركا»**

۳ - **شرح النووى على مسلم، ج ۱۴، ص ۳۹ : «وفى هذا كله دليل لجواز صلة الأقارب الكفار والإحسان إليهم وجواز الهدية إلى الكفار»**

۴ - **تفسير ابن أبى حاتم، ج ۲ ، ص ۵۳۹ ح ۲۸۶۲ ، اسناد آن صحيح است.**

گونه) ببخشید به طور کامل به خود شما بازپس داده می‌شود و (کوچکترین) ستمی به شما نخواهد شد »، [بقره / ۲۷۲]، بعد از آن فرمان به صدقه داد بر هرکسی از هر دینی که باشد که از تو درخواست کند.»

در لفظی دیگر چنین آمده است که: «مسلمانان دوست نداشتند که به خویشاوندانشان که مشرک بودند چیزی با میل و رغبت ببخشند پس این آیه نازل شد: « هدایت آنان بر تو واجب نیست، و لکن خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند.»، تا به این قسمت رسید: « و (کوچکترین) ستمی به شما نخواهد شد »، پس به آنان رخصت و اجازه داد.»[1]سید سابق رحمه الله(م ١٤٢٠هـ)، در «فقه السنة» می‌گوید: «جائز است صدقه دادن بر [کافر] ذمّی و حربی، و مسلمان در آن ثواب می‌برد.»[2] بنابراین ایرادی ندارد که مسلمان با خویشان غیرمسلمانش چه نزدیک و یا دور باشد، چه محارب یا ذمّی، صلهٔ رحم داشته باشد، زیرا صلهٔ رحم نزد هر عاقلی و در هر دینی چیزی پسندیده است و هدیه دادن به غیر مسلمان از مکارم اخلاق است همانطور که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: « همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم »، زیرا می‌دانیم این عمل در حق مسلمانان و غیر مسلمین نیکو است.[3]

گفتار هشتم: اذیت و آزار و غیبت و بد دهنی به اهل ذمّی حرام است!

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمایند: «**ألا من ظلم معاهدا، أو انتقصه، أو كلفه فوق طاقته، أو أخذ منه شيئا بغير طيب نفس، فأنا حجيجه يوم القيامة**»[4]یعنی: «آگاه باشید! هر کس که به معاهدی[5] ظلم

---

١ - المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ٢ ، ص ٣١٣ ح ٣١٢٨ :«كانوا يكرهون أن يرضخوا لأنسابهم، وهم مشركون، فنزلت [ليس عليك هداهم، ولكن الله يهدى من يشاء](البقرة: ٢٧٢) حتى بلغ [وأنتم لا تظلمون](البقرة: ٢٧٢) قال: فرخص لهم»، اسناد آن صحیح است.

٢ - فقه السنة، ج ١ ، ص ٤٢٨ : «تجوز الصدقة على الذمى والحربى ويثاب المسلم على ذلک»

٣ - شرح السير الكبير – السرخسى، ج ١ ، صص ٩٦ – ٩٧ : « لا بأس بأن يصل المسلم المشرك قريبا كان أو بعيدا، محاربا كان أو ذميا ... ولأن صلة الرحم محمود عند كل عاقل وفى كل دين، والإهداء إلى الغير من مكارم الأخلاق. وقال - صلى الله عليه وسلم -: «بعثت لأتمم مكارم الأخلاق» . فعرفنا أن ذلک حسن فى حق المسلمين والمشركين جميعا .»

٤ - سنن أبی داود، ج ٣ ، ص ١٧٠ ح ٣٠٥٢ ؛ السنن الكبرى للبيهقى، ج ٩ ، ص ٣٤٤ ح ١٨٧٣١، این حدیث صحیح است.

٥ - قبلاً تعریف « معاهد » بیان شد.

کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با او معارضه می‌کنم.»

امام شهاب الدین قرافی رحمه الله(م ٦٨٤هـ)، می‌گوید: «پیمان بستن [با اهل ذمّه] حقوقی در حق آنان بر ما واجب می‌کند، زیرا آنان در پناه و امنیت ما، و در عهد خداوند متعال و عهد رسولش صلی الله علیه وسلم و دین اسلام هستند، پس هرکس به آنان تعدی و تجاوز کند هرچند با یک کلمه بد یا غیبت کردن بر حیثیت هر یک از آنان یا هرنوع اذیت و آزاری و معاونت در آن، قطعاً عهد و پیمان خداوند متعال و عهد رسولش صلی الله علیه وسلم و عهد دین اسلام را نقض و تباه کرده است.»[1] امام ابن عابدین رحمه الله(م ١٢٥٢هـ)، در حاشیه بر «الدر المختار» می‌نویسد: «تحریم غیبت ذمّی همانند شخص مسلمان است. آن با بستن پیمان مقرر می‌شود، هرچیزی که برای ما لازم است بر ذمّی نیز واجب می‌شود. پس هنگامی که غیبت مسلمان حرام است، غیبتِ ذمّی نیز حرام است بلکه [علماء] گفتند: ستم به ذمّی شدیدتر است.»[2] از امام ابو حامد غزالی رحمه الله(م ٥٠٥هـ)، در مورد غیبتِ غیر مسلمین (اهل ذمّه) سؤال شد، وی در پاسخ فرمود: «در حق مسلمان به سه دلیل باید پرهیز شود: اذیت، تنقیصِ آنچه خداوند متعال آفریده است، وتباهی وقت به چیزی که سودی ندارد. اولی مقتضی تحریم است و دومی کراهت و سومی بر خلاف اولی است. و ذمّی مانند مسلمان است در آنچه که به منع اذیت بر می‌گردد، زیرا شریعت، خون و مال و آبرویش را حفظ کرده است.»[3] از همین جهت است که قول صحیح، تحریم غیبتِ ذمّی است.[4]

---

۱ - الفروق – القرافی، ج ۳ ، ص ۱۴ : «أن عقد الذمة یوجب حقوقا علینا لهم لانهم فی جوارنا وفی خفارتنا وذمة الله تعالی وذمة رسوله - صلی الله علیه وسلم - ودین الإسلام فمن اعتدی علیهم ولو بكلمة سوء أو غیبة فی عرض أحدهم أو نوع من أنواع الأذیة أو أعان علی ذلك فقد ضیع ذمة الله تعالی وذمة رسوله - صلی الله علیه وسلم - وذمة دین الإسلام.»

۲ - رد المحتار علی الدر المختار، ج ۴ ، ص ۱۷۱ : « (تحرم غیبته كالمسلم) لانه بعقد الذمة، وجب له مالنا فإذا حرمت غیبة المسلم حرمت غیبته بل قالوا: إن ظلم الذمی أشد.»

۳ - إعانة الطالبین، ج ۴ ، ص ۳۲؛ الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲ ، ص ۲۷ : «هی فی حق المسلم محذورة لثلاثة علل: الایذاء، وتنقیص ما خلقه الله تعالی، وتضییع الوقت بما لا یعنی. والاولی تقتضی التحریم، والثانیة الكراهة، والثالثة خلاف الاولی. و أما الذمی فكالمسلم فیما یرجع إلی المنع من الایذاء، لان الشرع عصم دمه وعرضه وماله ... »

۴ - الزواجر عن اقتراف الكبائر – الهیتمی، ج ۲ ، ص ۲۷ : «الصواب تحریم غیبة الذمی»

صیانت، حفظ حیثیت و آبروی اهل ذمّه به موجب عهدی که با آنها منعقد می‌شود بر مسلمانان واجب است، و مهمتر اینکه مسلمان، اهل ناسزاگویی، طعنِ زدن، بد زبانی و لعن کردن نیست، از این جهت سیدنا رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «**ليس المؤمن بالطعان، ولا اللعان، ولا البذيء، ولا الفاحش**»[1] یعنی: «مؤمن، طعن زننده، نفرین کننده، بد زبان و ناسزاگو نیست.» و لذا بر مسلمانان جائز نیست که به اهل ذمّه این صفات مزبور را روا بدارند.

گفتار نهم: سخن دروغ به دیگران حرام است، اگر چه با کافـر باشد!

امام محمد بن مسلم زُهری رحمه الله (م ۱۲۵هـ) می‌گوید: «نشنیدم در چیزی رخصت داده شده باشد از آنچه که مردم می‌گویند دروغ است، جز در سه مورد: جنگ، اصلاح میان مردم و صحبت مرد با زنش و زن با شوهرش.»[2] امام ابن‌حزم اندلسی رحمه الله (م ٤٥٦هـ)، در «مراتب الاجماع»، می‌گوید: «علماء بر تحریم دروغ اتفاق کرده‌اند مگر در [این حالات؛] جنگ، مردی که رضایت زنش را جلب کند، و اصلاح میان دو نفر و دفع ستم.»[3] امام ابن تیمیه رحمه الله (م ۷۲۸هـ)، می‌گوید: «دروغ گفتن بر هر شخصی حرام است، تفاوتی نمی‌کند این شخص مسلمان باشد یا کافر، عادل باشد یا فاسق، لکن افتراء و دروغ نسبت دادن بر مؤمن شدیدتر است بلکه دروغ گفتن تماماً [بر هرکسی] حرام است.»[4]

گفتار دهم: تکریم و احسان کردن به همسایه غیر مسلمان

از مجاهد بن جبر رحمه الله (م ۱۰۳هـ)، روایت است که می‌گوید: «**كنت عند عبد الله بن عمرو – وغلامه يسلخ شاة – فقال: يا غلام، إذا فرغت فابدأ بجارنا اليهودي، فقال رجل من القوم:**

---

۱ - صحیح ابن حبان، ج ۱ ، ص ۴۲۱ ح ۱۹۲ ؛ سنن الترمذی، ج ۴ ، ص ۳۵۰ ح ۱۹۷۷، اسناد آن صحیح است.

۲ - صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۲۰۱۱ ح ۲۶۰۵ : «لم أسمع يرخص فى شى، مما يقول الناس كذب إلا فى ثلاث: الحرب، والإصلاح بين الناس، وحديث الرجل امرأته وحديث المرأة زوجها»

۳ - مراتب الاجماع - ابن حزم، ص ۱۵۶: «واتفقوا على تحريم الكذب فى غير الحرب وغير مداراة الرجل امرأته واصلاح بين اثنين ودفع مظلمة»

۴ - مجموع الفتاوى، ج ۲۸ ، ص ۲۲۳ : «الكذب على الشخص حرام كله سواء كان الرجل مسلما أو كافرا برا أو فاجرا لكن الافتراء على المؤمن أشد؛ بل الكذب كله حرام»

اليهودي أصلحك الله؟ قال: إني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يوصي بالجار، حتى خشينا أو رئينا أنه سيورثه»[۱] یعنی: «نزد عبدالله بن عمرو ﷺ بودم و غلامش گوسفندی را قصابی کرد، فرمود: ای غلام! هرگاه از کارَت فارغ شدی پس [برای اطعام] از همسایهٔ یهودیمان شروع کن، مردی از مسلمانان گفت: خداوند تو را اصلاح کند، یهودی؟! عبدالله بن عمرو ﷺ فرمود: [بلی] همانا شنیدم پیامبرﷺ به [احترام] همسایه سفارش می‌کردند تا این که ترسیدیم یا تصور کردیم که او ارث خواهد برد.» احادیث در توصیه به احترام، اکرام و احسان و ادای حقِ همسایه بسیار است که علمای اسلامی از دیر باز کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کرده و احادیث و اقوال بزرگان را در آن جمع آوری کردند.حفظِ حرمت همسایه از کمال ایمان است.[۲]

پیامبرﷺ می‌فرمایند: «**من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فليحسن إلى جاره**»[۳] یعنی: «هرکس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پس به همسایه‌اش احسان و نیکی نماید.» و همچنین پیامبرﷺ فرموده: «**وأحسن إلى جارك تكن مؤمنا**»[٤] یعنی:«به همسایه‌ات نیکی کن، مؤمن هستی» و آن‌حضرتﷺ فرموده: «**ليس المؤمن الذي يشبع وجاره جائع**»[٥] یعنی: «مؤمن نیست کسی که سِیر میشود درحالی که همسایه‌اش گرسنه است.»، احسان به همسایه، یعنی: دوری کردن از آزار و اذیت، مهربانی کردن با آنان، ملاقات کردن با خوش‌رویی و اکرام، دفع هرگونه ظلم و ستمی از آنان.[٦] همچنین احسان در حد توانایی، مانند، هدیه دادن، سلام کردن، گشاده رویی هنگام ملاقات، احوال پرسی، یاری دادن در برآورد

---

۱ - الادب المفرد للبخاری، ص ۵۸ ح ۱۲۸ ؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج ۱۲ ، ص ۱۰۶ ح ۹۱۱۵، اسناد آن صحیح است.

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری – ابن حجر، ج ۱۰ ، ص ۴۴۲

۳ - صحیح البخاری، ج ۸ ، ص ۱۱ ح ۶۰۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۱ ، ص ۶۹ ح ۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲ ، ص ۹۷ ح ۵۲۸۷

۴ - سنن الترمذی، ج ۴ ، ص ۵۵۱ ح ۲۳۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲ ، ص ۱۴۱۰ ح ۴۲۱۷؛ مسند أبی یعلی الموصلی، ج ۱۰ ، ص ۲۶۰ ح ۵۸۶۵، حدیث صحیح.

۵ - الادب المفرد للبخاری، ص ۵۲ ح ۱۱۲؛مسند أبی یعلی الموصلی، ج ۵ ، ص ۹۲ ح ۲۶۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴ ، ص ۱۸۴ ح ۷۳۰۷؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰ ، ص ۵ ح ۱۹۶۶۸، حدیث صحیح.

۶ - المحلی بالآثار - ابن حزم، ج ۹ ، ص ۲۷۷ : «والإحسان إلی الجار: کف الاذی، والبر، واللقاء بالبشر، والإکرام وحمایتهم من الظلم »

نیازهایش و سائر موارد.[۱] این نصوص عام هستند، و شاملِ مسلمان و کافر و ... می‌شود.[۲] بنابراین اگر همسایه در خانه، یا بازار، و یا در باغ، غیر مسلمان باشد، لازم است که با نیکی با وی رفتار شود و او را مورد اذیت و آزار قرار نداد.[۳] زیرا شهروند غیر مسلمان باتوجه به حدیث پیامبرﷺ، حق همسایگی بر گردن ما دارد.[٤]

گفتار یازدهم: عیادت و زیارت بیماران غیر مسلمان

در خصوص عیادت بیماران شهروندان غیر مسلمان، اصل بر جواز است زیرا دلیلی مبنی بر منع آن در اسلام – چه در حالت سلامتی و چه در حالت– بیماری وجود ندارد، بنابراین عیادتشان اشکال شرعی ندارد.[٥] چرا که در آن مصلحت است و سبب تألیف قلوبشان به اسلام می‌شود.[٦] انس بن مالک رضی الله عنه(م ۹۲ هـ)، می‌گوید: «**كان شاب يهودي يخدم النبي صلى الله عليه وسلم فمرض، فأتاه النبي صلى الله عليه وسلم يعوده**»[٧] یعنی: «جوانی یهودی خدمتگذاری پیامبرﷺ را می‌کرد، آنگاه بیمار شد و پیامبرﷺ به عیادتش آمد.»، برخی از اصحابِ پیامبر ﷺ به تأسی از آن‌حضرتﷺ به عیادت همسایگان غیر مسلمان‌شان می‌رفتند.[٨]

۱- فتح الباری– ابن حجر، ج ۱۰ ، ص ۴۴۲: « ضروب الإحسان إليه بحسب الطاقة كالهدية والسلام وطلاقة الوجه عند لقائه وتفقد حاله ومعاونته فيما يحتاج إليه إلى غير ذلک ... »

۲ - منبع قبل، ج ۱۰ ، ص ۴۴۱ : «واسم الجار يشمل المسلم والكافر ...»

۳ - حق الجار – الذهبی، ص ۴۸

۴ - اشاره به حدیثی است که طبرانی از جابر رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده که «همسایه سه دسته‌اند؛ همسایه‌ای که دارای یک حق است و آن مشرک است، و همسایه‌ای که دارای دو حق است و آن مسلمان می‌باشد که دارای حق همسایگی و حق اسلام است، و همسایه‌ای که دارای سه حق است و آن مسلمانی است که حق خویشاوندی، حق همسایگی و حق اسلام را دارد.» (فتح الباری – ابن حجر، ج ۱۰ ، ص ۴۲۲؛ حق الجار – الذهبی، صص ۴۶ و ۴۸)

۵ - فقه السنة للسید سابق، ج ۱ ، ص ۴۹۱ : « لا بأس بعيادة المسلم الكافر»

۶ - مجموع الفتاوی لابن تیمیة، ج ۲۴ ، ص ۲۶۵: «وأما عيادته فلا بأس بها. فإنه قد يكون فی ذلک مصلحة لتأليفه على الإسلام»

۷ - مصنف ابن أبی شیبة، ج ۳ ، ص ۴۰ ح ۱۱۹۲۹ ؛ بنگرید به اصل حدیث در : (صحیح البخاری، ج ۷ ، ص ۱۱۷ ح ۵۶۵۷)

۸ - منبع قبل، ج ۳، ص ۴۰ ح ۱۱۹۲۷

گفتار دوازدهم: شرکت در تعزیه و تشییع جنازه غیرمسلمان وگفتن تسلیت به آنها

علمای اسلامی در خصوص گرفتن تعزیهٔ شهروندان غیر مسلمان و یا مشارکت در آن اختلاف دارند، در مذهب شوافع[1] جایز است و امام احمد بن حنبل رحمه الله قائل به توقف است، لکن بنابه روایتی از ایشان، جایز است.[2] علمای اسلامی می‌گویند: اگر مسلمانی برای مسلمان دیگری، تعزیه گرفت، در تسلیت چنین گفته شود: « أعظم الله أجرك وأحسن عزاءك، وغفر لميتك»، و اگر مسلمانی برای شهروند غیر مسلمان تعزیه گرفت، در پیام تسلیت بگوید: « أعظم الله أجرك، وأحسن عزاءك»، و اگر غیر مسلمانی برای مسلمان تعزیه گرفت، گفته شود: « أحسن الله عزاءك وغفر لميتك» وهمچنین اگر غیر مسلمانی برای دیگر غیر مسلمان تعزیه گرفت، گفتن تسلیت اینگونه باشد: « أخلف الله عليك»، و در همه این موارد پاسخ نیز چنین باشد: «آجرك الله»[3]

در خصوص شرکت مسلمان در تشییع جنازه غیر مسلمان از امام احمد رحمه الله سؤال شد، آیا مسلمان در تشییع جنازه مشرک شرکت کند؟ وی در پاسخ فرمود: بلی، شرکت کند.[4] نص صریحِ جواز از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در این باره نیز نقل شده است.[5] و عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، حارث بن بی ربیعه، عبد الله بن ربیعه و ... حکم به جواز شرکت در تشییع جنازهٔ غیر مسلمانان را داده‌اند و یا اینکه خود عملاً در آن شرکت کرده‌اند، لذا نزد این گروه از صحابه رضی الله عنهم مشارکت در تعزیه

---

۱ - روضة الطالبين وعمدة المفتين للنووي، ج ۲ ، ص ۱۴۵ : «ويجوز للمسلم أن يعزى الذمى بقريبه الذمى، فيقول: أخلف الله عليك، ولا نقص عددك.»، يعنى: «برای مسلمان جایز است که برای اهل ذمّه ای که از نزدیکان هستند تعزیه بگیرد و بگوید: خداوند آنچه را که از دست دادی را جبران کند، و عددتان را کم نکند.»

۲ - المغنى لابن قدامة، ج ۲ ، ص ۴۰۶

۳ - فقه السنة للسيد سابق، ج ۱ ، ص ۵۶۳

۴ - أحكام أهل الذمة لابن القيم، ج ۱ ، ص ۴۳۲

۵ - منبع قبل، ج ۱ ، ص ۴۳۴

غیرمسلمانان اشکالی ندارد.[۱] از آنجا که تکفین، دفن[۲] و غسل میتِ مسلمان فرض کفایه است از این جهت بنابه دیدگاه گروهی از علماء کفن و دفن غیرمسلمان نیز واجب است.[۳] حتی بنابر مذهب ظاهری، عدم دفن میت (انسان) به منزلهٔ مثله و شکنجه اوست.[٤] و غسل دادنش در مذهب شوافع جایز است، زیرا در این مسأله بین مسلمان و سائرین تفاوتی نیست، لکن در سایر مذاهب تغسیلش جایز نیست.[٥]

گفتار سیزدهم: تبریک گفتن به غیر مسلمین

در اموری که مختص به شعائر دینی آنان نمی‌باشد، بنابر دیدگاه علماء تبریک گفتن آن جایز است، مثلاً در تزویج و یا تولد فرزند و ... امّا مواردی که جزو شعائر دینی آنها محسوب می‌شود، تبریک گفتن آن بدعت بوده و شرعاً جایز نیست، مثلاً تبریک گفتن عید کریسمس.[٦]

گفتار چهاردهم: اســـلام بر حرمت مال، خون و آبروی معاهدین و اهل ذمّه تأکید دارد.

پیامبر اسلامﷺ می‌فرمایند: «**من قتل معاهدا لم يرح رائحة الجنة، وإن ريحها توجد من مسيرة أربعين عاما**»[۷] یعنی: «هرکس معاهدی را به قتل برساند بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد

---

۱ - منبع قبل، ج ۱ ، ص ۴۳۷ : « رُوِىَ عن هؤلاء الجماعة أنه لا بأس به»
۲ - بداية المجتهد ونهاية المقتصد لابن رشد، ج ۱ ، ص ۲۵۸
۳ - منهاج الطالبين للنووى، ص ۶۰: « الأصح وجوب تكفين الذمى ودفنه»، یعنی:«قول صحیح تر وجوب تکفین و دفن کافر ذمّی است.»، بنگرید به : (الحاوى الكبير للماوردى، ج ۳ ، ص ۱۹)، لازم به ذکر است که مخارج این تکفین و دفن از بیت المال است و در غیر این صورت بر مسلمانان واجب می‌باشد و این در حالی است که میت دارای مال و ثروتی نیست و یا این که کسی نیست که ملزم به پرداخت مالش باشد چرا که تکفین و دفنش وفای به عهد تلقی می شود همانطور که در زمان حیاتش اگر فقیر و عاجز باشد واجب است که او را طعام و نوشیدنی داد. (مغنی المحتاج - الخطیب الشربینی، ج ۲ ، ص ۳۲)
۴ - المحلى بالآثار لابن حزم، ج ۳ ، ص ۳۳۸ : « ودفن الكافر الحربى وغيره: فرض ... وترك الإنسان لا يدفن: مثلة.»، یعنی: « تدفین کافر حربی و غیره فرض است و رها کردن انسان بدون این که دفن شود مثله و شکنجه است.»
۵ - مغنی المحتاج - الخطیب الشربینی، ج ۲ ، ص ۳۲
۶ - برای تفصیلات حکم آن بنگرید به : (أحكام أهل الذمة، ج ۱ ، ص ۴۴۱)
۷ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۹۹ ح ۳۱۶۶ ؛ سنن ابن ماجه، ج ۲ ، ص ۸۹۶ ح ۲۶۸۶

و اگرچه بوی بهشت از مسافت چهل ساله به مشام می‌رسد.» و در حدیثی دیگر از پیامبرﷺ روایت است که خطاب به مسلمانان فرمودند: «**إن الله عز وجل لم يحل لكم أن تدخلوا بيوت أهل الكتاب إلا بإذن، ولا ضرب نسائهم، ولا أكل ثمارهم، إذا أعطوكم الذي عليهم**»[1] یعنی: «همانا خداوند عزّوجلّ برای شما حلال نکرده است که وارد خانه‌های اهل کتاب (یهود، نصاری، مجوس) شوید مگر با کسب اجازه [از آنها] و حلال نیست زن‌هایشان را بزنید و محصولاتشان را بخورید، [بلکه تنها] چیزی به شما بدهند که بر آنها واجب است.» باز در حدیثی، سیدنا رسول اللهﷺ می‌فرمایند: «**ألا من ظلم معاهدا، أو انتقصه، أو كلفه فوق طاقته، أو أخذ منه شيئا بغير طيب نفس، فأنا حجيجه يوم القيامة**»[2] یعنی: «آگاه باشید! هر کس که به معاهدی (همپیمانی) ظلم کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با وی معارضه می‌کنم.» و همچنین از آن‌حضرتﷺ روایت شده است که: «**أيما رجل أمن رجلا على دمه ثم قتله، فأنا من القاتل بريء، وإن كان المقتول كافرا**»[3] یعنی: «اگر کسی شخصی را بر خونش امان دهد سپس او را بکشد، من از قاتل تبری می‌جویم، اگر چه کشته شده کافر باشد.»

گفتار پانزدهم: هرگونه دست درازی و خیانت در امانت غیر مسلمانان شرعاً حرام می‌باشد!

احکامی‌که به کافران حربی (جنگی) تعلق دارد فقط در صورت تحقق مشروعیت جهاد است و اموالشان در همه حال مباح نیست، و لذا جائز نمی‌باشد که با خیانت و پیمان شکنی اموالشان را تصرف کرد.

---

۱ - سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۰ ، اسناد آن حَسَن است.
۲ - سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۲؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۴۴ ح ۱۸۷۳۱، اسناد آن حَسَن است.
۳ - صحیح ابن حبان، ج ۱۳ ، ص ۳۲۰ ح ۵۹۸۲؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۲۴۰ ح ۱۸۴۲۲؛ مسند البزار، ج ۶ ، ص ۲۸۵ ح ۲۳۰۸، حدیث صحیح.

امام بخاری رحمه الله (م ٢٥٦ هـ)، و ابوداود سجستانی رحمه الله(م ٢٧٥هـ) و دیگران، حدیثی را روایت کردند که: «**كان المغيرة صحب قوما في الجاهلية فقتلهم وأخذ أموالهم، ثم جاء فأسلم، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: أما الإسلام فقد قبلنا، وأما المال فإنه مال غدر لا حاجة لنا فيه**» [1] یعنی : «مغیره در دوران جاهلیت، با عده‌ای همنشین شد و آنها را کشت (درگیر شد) و اموالشان را به سرقت برده بود. بعداً، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و مسلمان شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اسلامت را می‌پذیریم ولی اموال، مال خیانتی است، به آن نیازی نداریم.»

امام ابو سلیمان خطابی رحمه الله (م ۳۸۸هـ) در « معالم السنن» در شرح حدیث فوق می‌نویسد: «در [این حدیث] دلیلی است مبنی بر این که اموال مشرکان غنیمت محسوب می‌گردد هرگاه به صورت قهری [و غلبه در جنگ] از آنان گرفته شود، برای مسلمانان مباح است. و هرگاه در حالت مصالحه و امانت گرفته شود، این عمل ممنوع است و به صاحبانشان برگشت داده می‌شود.»[2]

امام ابوالحسن بن بطال رحمه الله (م ٤٤٩هـ)،در شرحش بر صحیح بخاری می‌نویسد: «معلوم است که اصل آن غصب می‌باشد و اموال مشرکان هنگام قهر [و غلبه جنگ] غنیمت محسوب می‌شود، گرفتن آن، هنگام امان جائز نیست و هرگاه انسان با آنان (کافران) مصاحبت نمود قطعاً هر یک از آنان همصحبتش را امان داده است. پس ریختن خون و گرفتن مال در این حالت، خیانت محسوب می‌شود و خیانت کردن با کافران و دیگران ممنوع است.»[3]

حافظ ابن حجر رحمه الله (م ۸۵۲هـ)، نیز در « فتح الباری »، در شرح این حدیث می‌نویسد: «از این حدیث استفاده می‌شود که گرفتن اموال کافران در حالت امان و پناه دادن با خیانت

---

۱ - صحیح البخاری، ج ۳ ، ص ۱۹۳ ح ۲۷۳۱ ؛ سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۵۸ ح ۲۷۶۵

۲ - معالم السنن للخطابی، ج ۲ ، ص ۳۳۰ : « فیه دلیل علی أن أموال أهل الشرك وإن كانت مباحة للمسلمين مغنومة إذا أخذوها منهم قهراً فإنها ممنوعة بالامان لهم مردودة إلى أربابها إذا أخذت فی حال المسالمة والامان»

۳ - شرح صحیح البخاری لابن بطال، ج ۸ ، ص ۱۲۹ : «أنه علم أن أصله غصب، وأموال المشركين وإن كانت مغنومة عند القهر فلا يحل أخذها عند الامن، وإذا كان الإنسان مصاحباً لهم فقد أمن كل واحد منهم صاحبه، فسفك الدماء وأخذ المال عند ذلك غدر، والغدر بالكفار وغيرهم محظور»

(پیمان شکنی) جائز نیست، زیرا دوستی همراهان بر اساس امانت است، و امانت به صاحبش برگردانده می‌شود، مسلمان باشد یا کفر، و اموال کافران فقط در حالت جنگ و غلبه مباح و حلال است [نه غیر آن].» [۱]

امام ابو بکر بن المنذر رحمه الله (م ۳۱۹ هـ)، در کتاب « الأوسط » می‌نویسد: «هرگاه مسلمانی با امان وارد سرزمین کفر شود، پس او به امانت شان اطمینان یافته و آنان نیز به امان وی اطمینان کردند، برای این شخص جائز نیست که به آنان خیانت کند و عهد شکنی نماید و آنان را مخفیانه به قتل برساند، و اگر چیزی از آنها را گرفت بر او واجب است که آن را پس دهد و اگر چیزی از آن را به سرزمین اسلام بیاورد، واجب است آن را به ایشان پس داد. و برای مسلمان جائز نیست که آن را بخرد، و تلف نماید چون که مالی است که امانی می‌باشد.» [۲]

امام شافعی رحمه الله (م ۲۰٤ هـ)، در کتاب «الأم» دربارۀ مسلمانی که وارد سرزمین کفر می‌شود، نوشته است: «اگر بر چیزی از اموالشان (کافران) دست یافت جائز نیست برایش که چیزی از آن را کم یا زیاد بگیرد، زیرا هنگامی که در میان آنان به امانت است پس آنان مانند او هستند، و در امان آنان چیزی جائز نیست. [گرفتن قهری] مال به چند شکل ممنوع است؛ اول اینکه: صاحب آن مال مسلمان باشد. دوم اینکه: مال از آن کسی باشد که ذمّی است. و سوم اینکه: مال از آن کسی باشد که پناهنده است تا زمان پناهندگی‌اش، و [گرفتن قهری] مال او تا مدت امان مانند اهل ذمّه ممنوع است.» [۳]

---

۱ - **فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۵ ، ص ۳۴۱ : «ویستفاد منه أنه لا یحل أخذ أموال الکفار فی حال الامن غدرا لان الرفقة یصطحبون علی الأمانة والامانة تؤدی إلی أهلها مسلما کان أو کافرا وأن أموال الکفار إنما تحل بالمحاربة والمغالبة»**

۲ - **الأوسط - ابن المنذر، ج ۱۱ ، ص ۲۹۲ : «إذا دخل الرجل دار الحرب بأمان فهو آمن بأمانهم، وهم آمنون بأمانه ، ولا یجوز له أن یغدر بهم، ولا یخونهم، ولا یغتالهم، فإن أخذ منهم شیئا، فعلیه رده إلیهم، فإن أخرج منه شیء إلی دار الإسلام وجب رد ذلک إلیهم، ولیس لمسلم أن یشتری ذلک ولا یتلفه؛ لانه مال له أمان»**

۳ - **الام للشافعی، ج ۴ ، ص ۲۸۴ : « لو قدر علی شیء من أموالهم لم یحل له أن یأخذ منه شیئا قل أو کثر لانه إذا کان منهم فی أمان فهم منه فی مثله ولانه لا یحل له فی أمانهم ... لأن المال ممنوع بوجوه أولها إسلام صاحبه والثانی مال من له ذمة والثالث مال من له أمان إلی مدة أمانه وهو کأهل الذمة فیما یمنع من ماله إلی تلک المدة.»**

بنابر احادیث سیدنا رسول الله ﷺ یکی از صفات منافقان، غدر و عهد شکنی است و همچنین عهد شکن در روز قیامت پرچمی دارد که با آن شناخته می‌شود، پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**لكل غادر لواء يوم القيامة يُعرف به**»[1] یعنی: «در روز قیامت هر عهدشکنی، پرچمی دارد با آن شناخته می‌شود.» همچنین آن‌حضرت ﷺ دربارۀ صفاتِ منافقان می‌فرمایند: «**أربع من كن فيه كان منافقا خالصا، ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا اؤتمن خان، وإذا حدث كذب، وإذا عاهد غدر، وإذا خاصم فجر**»[2] یعنی: «چهار خصلت هستند که در هرکس باشد او منافق[3] خالص است، و هر کس یکی از این خصایل در او باشد، خصلتی از نفاق را دارد تا وقتی که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‌کند، هرگاه حرف می‌زند، دروغ می‌گوید. هرگاه عهدی ببندد عهد شکنی می‌کند. هرگاه با کسی دشمنی کند، از حق و حد می‌گذرد.» بنابراین مسلمان همواره تلاش می‌کند که این صفات به او سرایت نکند و نقطه مقابل این صفات را برای خود برگزیند، یعنی صداقت، امانت داری، وفاء به تعهد و عدم تعدی و تجاوز در هنگام مخاصمه، و لذا در همه حال و با هرکس مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، رعایت این صفات لازم و ضروری است.

گفتار شانزدهم: امان دادن به کافرحربی توسط شخص مسلمان و عدم تعرض به او

ا صل در دادن امان، باید تو سط حاکم م سلمان (دولت ا سلامی) یا نماینده‌اش صورت گیرد، لکن اگر توسط یک شهروند عادی مسلمان نیز این امان اعطاء شود پذیرفتنی است:

امام ابوبکر بیهقی رحمه الله (م ٤٥٨هـ)، و عبدالرزاق بن همام رحمه الله (م ۲۱۱هــ)، از عبدالله بن یسار البهی روایت کردند که گوید: «**زينب قالت: يا رسول الله، إن أبا العاص بن الربيع**

---

۱ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۱۰۴ ح ۳۱۸۶ ؛ صحیح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۳۶۱ ح ۱۷۳۷

۲ - صحیح البخاری، ج ۱ ، ص ۱۶ ح ۳۴ ؛ صحیح مسلم، ج ۱ ، ص ۷۸ ح ۵۸

۳ - البته منظور از نفاق در اینجا – الله اعلم – نفاق اعتقادی است نه نفاق عملی، زیرا نفاق اعتقادی بر خلاف نفاق عملی سبب خروج از اسلام نمی‌شود.

إن أقرب فابن عم، وإن أبعد فأبو ولد، وإني قد أجرته، فأجازه النبي صلى الله عليه وسلم»[۱] یعنی: «زینب [دختر پیامبر] گفت: ای رسول الله ! ابو العاص بن ربیع اگر از خویشان شده پس پسر عم است و اگر دور شده، پدر فرزندی است و من به او امان دادم، آنگاه پیامبرﷺ او را امان داد.»

و در لفظی دیگر چنین آمده است: «**أن زينب بنت النبي صلى الله عليه وسلم أجارت زوجها أبا العاص بن الربيع فأمضى النبي صلى الله عليه وسلم جوارها**»[۲] یعنی: «زینب دختر پیامبرﷺ شوهرش ابو العاص بن ربیع را پناه داد، پس پیامبرﷺ پناهندگی‌اش را تأیید نمود.» و در حدیث صحیح دیگر وارد است که پیامبر ﷺ زنی را که به یک کافر پناه و امان داده بوده را تأیید و امضاء نمود؛ ام هانئ[۳] بنت أبی طالب رضی الله عنها به چند نفر از جمله همسرش [که مشرک بوده‌اند] پناه داد، پیامبرﷺ در تأیید آن فرمود: « **قد أجرنا من أجرت يا أم هانئ**»[٤] یعنی:«ای ام هانئ! کسی را که تو پناه داده‌ای، ما هم پناهش می‌دهیم.» در حدیثِ صحیح، پیامبرﷺ می‌فرمایند: «**ذمة المسلمين واحدة، يسعى بها أدناهم، فمن أخفر مسلما فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، لا يقبل منه يوم القيامة صرف ولا عدل**»[٥] یعنی: «امانت و عهد مسلمانان، یکسان است و پایین‌ترین و کم‌ترین مسلمان نیز در آن شریک و از آن برخوردار است و هرکس امان و تعهد مسلمانی را نقض کند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، و خداوند در روز قیامت، توبه و فدیه‌ای از او قبول نمی‌کند.»، امام نووی رحمه الله (م ٦٧٦ هـ)، می‌گوید: «منظور از ذمّه اینجا امان است و به این معنی است که امان مسلمانان به شخص کافر صحیح است، پس هرگاه یکی از مسلمانان به او پناه دهد و مادامی که در امان شخص مسلمان باشد هرگونه تعرض از جانب دیگران به او حرام

---

۱ - السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۱۶۲ ح ۱۸۱۷۹ ؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۵ ، ص ۲۲۴ ح ۹۴۴۰

۲ - مصنف عبد الرزاق، ج ۵ ، ص ۲۲۴ ح ۹۴۴۲

۳ - خواهر علی بن ابی طالب است که در فتح مکه مسلمان شد.

۴ - صحیح البخاری، ج ۱ ، ص ۸۰ ح ۳۵۷ ؛ صحیح مسلم، ج ۱ ، ص ۴۹۸ ح ۳۳۶

۵ - صحیح البخاری، ج ۸ ، ص ۱۵۴ ح ۶۷۵۵ ؛ صحیح مسلم، ج ۲ ، ص ۹۹۴ ح ۱۳۷۰

است.»[۱] همچنین شبیه به آن را امام سیوطی رحمه الله (م ۹۱۱هـ) گوید: «منظور از ذمّه در اینجا، امان است و معنای آن چنین است که امان مسلمانان به کافران صحیح است، پس هرگاه یکی از مسلمانان اگر چه برده یا زن باشد، شخص کافر را پناه دهد هرگونه تعرض از جانب دیگران به وی حرام است مادامی که در امانش باشد.»[۲] بر اساس حدیث مذکور، علماء بر قبول امانِ کافر حربی توسط یک شهروند عادی مسلمان، متفق القول هستند.[۳]

امام عبد الرحمن بن قدامه المقدسی رحمه الله (م ٦٨٢هـ)، می‌گوید: «هرگاه کافر حربی بدون امان وارد سرزمین اسلام شود، و مدعی این باشد که سفیر است، سخنش پذیرفته می‌شود، و جایز نیست به وی تعرض گردد به علت این فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به فرستادگان مسیلمه کذاب: (اگر سفیر کشته نمی‌شد شما دو نفر را قطعاً می‌کشتم.) زیرا بر حسب عادت چنین است که سفیر کشته نمی‌شود. و اگر کافر حربی مدعی باشد که وی تاجر است و حسب عادت نیز چنین باشد که بازرگان‌های کفار بر ما وارد شوند، اگر همراه او چیزی باشد که با آن داد و ستد می‌کند. نباید به او تعرضی شود، زیرا آنان به قصد امان وارد سرزمین اسلامی شدند، و شبیه به آن چیزیست که اگر به اشاره شخص مسلمان وارد شده باشند. احمد بن حنبل رحمه الله می‌گوید: هرگاه گروه مسلمانان در دریا با تاجران مشرک از سرزمین دشمن مواجه شوند، و آنان قصد آمدن به سرزمین اسلامی را داشتند، به آنان تعرض نکنند و با آنها نجنگند. و هرکسی که از سرزمین کفر به قصد تجارتِ داد و ستد وارد سرزمین مسلمانان شود، چیزی از او درخواست نمی‌شود.»[٤] بنابراین کافری که

---

۱ - شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۹، ص ۱۴۴ : «المراد بالذمة هنا الأمان معناه أن أمان المسلمين للكافر صحيح فإذا أمنه به أحد المسلمين حرم على غيره التعرض له ما دام فى أمان المسلم»

۲ - الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج، ج ۳، ص ۴۱۱ : «المراد بالذمة هنا الأمان ومعناه أن أمان المسلمين للكافرين صحيح فإذا أمنه أحد من المسلمين ولو كان عبدا أو امرأة حرم على غيره التعرض له ما دام فى أمانه»

۳ - نکا : الإجماع - ابن المنذر، ص ۶۴ ؛ فتح البارى شرح صحيح البخارى لابن حجر، ج ۶، ص ۲۷۳ : «وأجمعوا على أن أمان المرأة جائز»، یعنی : «اجماع کردند بر اینکه امان زن [به کافر] جایز است.»

۴ - الشرح الكبير على متن المقنع، ج ۱۰، ص ۵۶۴ : «إذا دخل حربى دار الإسلام بغير أمان، وادعى أنه رسول قبل منه، ولم يجز التعرض له؛ لقول النبى صلى الله عليه وسلم لرسولى مسيلمة: «لولا أن الرسل لا تقتل لقتلتكما». ولأن العادة جارية بذلك، وإن ادعى أنه تاجر، وقد جرت العادة بدخول تجارهم إلينا، لم يعرض له إن كان معه ما يبيعه؛ لأنهم دخلوا يعتقدون الأمان، أشبه ما لو دخلوا بإشارة مسلم، قال أحمد: إذا ركب القوم فى البحر، فاستقبلهم فيه تجار مشركون من أرض العدو ويريدون بلاد الإسلام لم يعرضوا لهم، ولم يقاتلوهم، وكل من دخل بلاد المسلمين من أرض الحرب بتجارة بويع، ولم يسأل عن شىء»

به سرزمین اسلامی وارد شود یا در جامعۀ اسلامی به قصد عهد یا امان اقامت نماید، او در ذمّه، عهد و پناه مسلمانان است، و خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿**وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا**﴾[1] یعنی: «و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود.»

مبحث اول: پاسخ خیانت، خیانت نیست؟!

در اسلام پاسخ خیانت، خیانت نیست بلکه ادای امانت و وفاء به عهد است و لذا در حدیثِ صحیح، پیامبرﷺ می‌فرمایند: «**أد الأمانة إلى من ائتمنك، ولا تخن من خانك**»[2] یعنی: «امانت را به کسی که به تو اطمینان کرده بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده خیانت نکن.»، باتوجه به این حدیث نبوی، مقابله به مثل کردن عمل خائن، جائز نیست.[3]

در اثری از تابعی سلیم بن عامر رحمه الله (م ۱۳۰هـ)، روایت است که می‌گوید: «میان معاویه و اهالی روم عهد و پیمانی بود. و معاویه به سرزمین آنان نزدیک می‌شد تا اینکه اگر مدت پیمان تمام شد بر آنان حمله کند. در این هنگام مردی که سوار بر اسب بود می‌گفت: الله اکبر! باید وفاء کرد نه خیانت. و این مرد عمرو بن عبسه است، معاویه در این باره از او [علت را] جویا شد، عمرو بن عبسه گفت: شنیدم رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس میان او و گروهی پیمانی است، پیمان را نشکند و آن را تشدید (استوار) نکند تا آن که مدتش به پایان می‌رسد یا پیمان را به سویشان بیندازد. راوی می‌گوید: معاویه همراه مردم (لشکرش) بازگشتند. »[4]

---

۱ - اسراء / ۳۴

۲ - سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۲۹۰ ح ۳۵۳۵ ؛ سنن الترمذی، ج ۳ ، ص ۵۵۶ ح ۱۲۶۴ ؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲ ، ص ۵۳ ح ۲۲۹۶

۳ - عون المعبود للعظیم آبادی، ج ۹ ، ص ۳۲۷ :«فيه دليل على أنه لا يجوز مكافاة الخائن بمثل فعله»

۴ - صحیح ابن حبان، ج ۱۱ ، ص ۲۱۵ ح ۴۸۷۱ ؛ سنن الترمذی، ج ۴ ، ص ۱۴۳ ح۱۵۸۰ ؛ سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۸۳ ح ۲۷۵۹ : «كان بين معاوية وبين أهل الروم عهد، وكان يسير في بلادهم، حتى إذا انقضى العهد أغار عليهم، فإذا رجل على دابة أو على فرس، وهو يقول: الله أكبر، وفاء لا غدر، وإذا هو عمرو بن عبسة، فسأله معاوية عن ذلك، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كان بينه وبين قوم عهد فلا يحلن عهدا، ولا يشدنه حتى يمضي أمده أو ينبذ إليهم على سواء»، قال: فرجع معاوية بالناس». اسناد آن صحیح است.

بلاذری ﷫(م ۲۷۹هـ)، و ابو عبید قاسم بن سلام ﷫(م ٢٢٤ هـ) ، با اسنادشان روایت کردند که رومیان بر سر اینکه مالی به آنان پرداخت شود با معاویه صلح کردند، و معاویه گروهی از آنان را گروگان گرفت و در بعلبک بازداشت کرد. سپس رومیان عهدشکنی کردند، معاویه و مسلمانان از این که گروگان‌ها را به قتل برسانند امتناع نمودند، و آنان را رها کردند و در نتیجۀ آن بر رومیان پیروز گشتند و گفتند: وفاء در مقابل خیانت از خیانت در برابر خیانت بهتر است.[1]

مبحث دوم: قتل غافلگیرانه در اسلام جائز نیست!

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**لا یفتك مؤمن، الإیمان قید الفتك**»[2] یعنی: «مؤمن، غافلگیرانه کسی را نمی‌کشد، ایمان شخص مؤمن را از غافلگیرانه کشتن باز می‌دارد.» با توجه به این حدیث شریف، ایمان مانع از آن است که کسی را غافگیرانه به قتل رساند و برای فرد مسلمان حرام است که کسی را غافگیرانه به قتل برساند.[3] از این رو اگر به کسی امان داده شود و سپس به او خیانت شود و کشته شود چنین عملی به اتفاق علماء حرام می‌باشد. و بین خیانت و قتل تفاوتی نیست.[4]

---

۱ - الأموال للقاسم بن سلام، ص ۲۱۱ ؛ فتوح البلدان – البلاذری، ص ۱۵۹ : «أن الروم صالحت معاوية على أن يؤدی إليهم مالا، وارتهن معاوية منهم رهنا فجعلهم ببعلبک ثم إن الروم غدرت، فأبى معاوية والمسلمون أن يستحلوا قتل من فی أيديهم من رهنهم، وخلوا سبيلهم، واستفتحوا بذلک عليهم، وقالوا: وفاء بغدر خير من غدر بغدر»

۲ - سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۸۷ ح ۲۷۶۹ ؛ المستدرک علی الصحيحين للحاکم، ج ۴ ، ص ۳۹۲ ح ۸۰۳۷ ؛ مصنف ابن أبی شيبة، ج ۷ ، ص ۴۸۶ ح ۳۷۴۳۵؛ حديث صحيح.

۳ - مرقاة المفاتيح – الملا علی القاری، ج ۹ ، ص ۲۳۲۰، لازم به ذکر است که حکم فتک دو نوع است، یک نوع حرام است که در مواجه با مسلمانان و نیز کفاری هستند که اهل ذمه و معاهد و یا به طور کلی به هر کافری که امان داده شده باشد. و نوع دیگر فتک جایز است، در صورتی که با کفار حربی که هیچگونه عهدی با دولت اسلامی ندارند و دائماً سر جنگ با مسلمین دارند و به طور کلی هر کسی که به وی امان داده نشده باشد، چنین فتکی جایز می‌باشد. بنگرید به : (شرح صحيح البخاری لابن بطال، ج ۵ ، ص ۱۹۰)

۴ - بنگرید به : الاستذکار- ابن عبدالبر، ج ۵ ، ص ۳۳: «والغدر أن يؤمن ثم يقتل وهذا حرام بإجماع والغدر والقتل سواء»

گفتار هفدهم: پذیرفتن سخن کافر حربی مادام که مدعی امان باشد.

امام محمد بن حسن شیبانی رحمه‌الله شاگرد ارشد امام ابو حنیفه رحمه‌الله می‌گوید: «اگر کافری حربی همراه مسلمانی به بازداشتگاه (لشکرگاه اسلام) بروند و فرد مسلمان بگوید: او را اسیر گرفتم، و کافر حربی بگوید: به عنوان پناهنده آمده‌ام. سخن کافر حربی پذیرفتنی است.»[1] امام ابن قدامه رحمه‌الله (م ٦٢٠هـ)، می‌گوید: «هرگاه مسلمانان، کافر حربی‌ای را دستگیر کنند و وی مدعی شود که پناهنده است، بررسی می‌کنیم اگر بدون سلاح بود سخنش پذیرفته می‌شود، زیرا ترک سلاح دلیل بر قصد امان است و اگر سلاح همراه داشت سخنش پذیرفته نمی‌شود.»[2]

گفتار هجدهم: دفاع و حمایت از اهل ذمّه در مقابل دشمنانشان!

عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه (م ٢٣هـ)، هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفهٔ بعد از خودش را چنین رهنمود و سفارش کرد: «**وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله خيرا، أن يقاتل من ورائهم، ولا يكلفون فوق طاقتهم**»[3] یعنی: «او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمّه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و اینکه با دشمنان‌شان بجنگد و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد.»، امام شهاب الدین قرافی رحمه‌الله (م ٦٨٤هـ)، در « الفروق » می‌نویسد: «ابن حزم در «مراتب الاجماع» نقل کرده، کسانی که اهل ذمّه هستند، و در این حال دشمن به سرزمین هایمان به قصد اهل ذمّه هجوم آورند بر ما واجب است که برای جنگ و مقابله با آنها با مرکب و سلاح خارج شویم و برای حفظ و صیانت از رسیدن دشمن به کسانی که در ذمّه خداوند متعال وحضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم هستند بمیریم، و رها کردن

---

۱ - شرح السير الكبير، ج ۲ ، ص ۵۵۱ : «ولو خرج علج من أهل الحرب مع مسلم إلى المعسكر فقال المسلم: أخذته أسيرا. قال الحربي: جئت مستأمنا. فالقول قول الحربي»

۲ - الكافي في فقه الامام أحمد، ج ۴ ، ص ۱۶۳: «وإذا أخذ المسلمون حربيا، فادعى أنه جاء مستأمنا نظرنا، فإن كان بغير سلاح، قبل قوله؛ لان تركه السلاح دليل على قصد الامان. وإن كان معه سلاح، لم يقبل منه»

۳ - صحيح البخاري، ج ۴ ، ص ۶۹ ح ۳۰۵۲ ؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۱۰ ، ص ۲۹۴ ح ۱۱۵۱۷؛ الأموال لابن زنجويه، ص ۳۳۳، لفظ حدیث از کتاب «الاموال» می‌باشد.

دشمن برای رسیدن به آنها بی اعتنائی و بی توجهی در تعهد با اهل ذمّه است.»[۱] و در این باره اجماع امّت نقل شده است.[۲]

گفتار نوزدهم: خداوند متعال قدرت اراده و اختیار را به انسان بخشیده است.

در نصوص قرآنی و احادیث نبوی، به آزادی شخصی، و جمعی در جامعه با ضوابط خاصی تصریح شده است، الزاماً آزادی[۳] به معنی بی‌بند و باری و بی‌قید و شرط بودن[٤] در هیچ جامعه‌ای مقبول نیست. و اگر در برخی جوامع غیر دینی که برخی آزادی‌هایی آن‌چنانی مشاهده می‌شود، چون این نوع امور (به زعم آنان) در تضاد با محوریت قوانین حاکم بر جامعه نمی‌باشد، در غیر این صورت اگر با قوانین حاکم مخالفت داشته باشد قطعاً با آن برخورد خواهد شد.[٥] بنابراین نوع آزادی در هرجامعه‌ای باتوجه به قوانین حاکم بر آن جامعه می‌تواند مقید باشد. در جامعهٔ دینی نیز باتوجه به قوانینی که مبتنی بر آموزه‌های

---

۱ - الفروق – القرافی، ج ۳ ، صص ۱۴ – ۱۵: «حکی ابن حزم فی مراتب الاجماع له أن من کان فی الذمة وجاء أهل الحرب إلى بلادنا يقصدونه وجب علينا أن نخرج لقتالهم بالكراع والسلاح ونموت دون ذلک صونا لمن هو فی ذمة الله تعالى وذمة رسوله - صلى الله عليه وسلم - فإن تسليمه دون ذلک إهمال لعقد الذمة»

۲ - منبع قبل.

۳ - آقای مونتسکیو در تعریف آزادی می‌گوید: «آزادی عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده و میدهد و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد. در این صورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، دیگر آزادی وجود نخواهد داشت.» (روح القوانین، مونتسکیو، ص ۲۹۴)، مونتسکیو دربارهٔ ارتباط بین امنیت و آزادی، نیز گوید: « تا وقتی که امنیت تأمین نشده باشد آزادی معنی نخواهد داشت.»(منبع قبل، ص ۳۳۷)

۴ - علامه محمد قطب می‌گوید: « اینگونه نیست که قید و بند در یک کفهٔ ترازو، و آزادی نیز در کفهٔ دیگرش باشد .. بلکه هر آزادی‌ای قید و بند خودش را دارد. و هر قید و بندی دارای آزادی‌های خاص خود است. و در هریک از دو کفهٔ این ترازو، آزادی‌ها و قید و بندهایی وجود دارد.» (مقاله قید و بند و آزادی، محمد قطب، مترجم: خداداد مطاعی پور، مرکز نشر افکار و اندیشه‌های سید قطب و محمد قطب، ص ۶)

۵ - به طور نمونه در متمم ۵ ذیل لایحهٔ حقوق، اصل هفتم قانون اساسی ایالات متحد آمریکا آمده است: «هیچ کس نباید جان، آزادی، و مال خویَش را از دست بدهد مگر در جریان قانون (از طریق دادگاه)» ، آقای اندرو فاکان می‌گوید: «ایدئولوژی خدا ناباوران دولتی نیز در چین، پیروان ادیان را به اذیت و آزار نظام‌مند محکوم می‌کند. همچنین، تعهد به «سکولاریسم» در بعضی دولت‌های اروپایی (و از همه بارزتر در فرانسه)، به اعمال محدودیت‌هایی بر ظاهر دینی در فضای عمومی منتهی شده است.» (اطلس حقوق بشر، اندرو فاکان، مترجمان: امید کوکبی و مهدی خدایی، ص ۶۵) این در حالی است که میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، مادهٔ ۱۸، سال ۱۹۶۶م، می‌گوید: «هر کس حق آزادی فکری، وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا اعتقادات خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا اعتقادات خود (خواه به صورت فردی یا جماعت، خواه به صورت علنی یا در خفا) در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی است.»

دینی است، نوع آزادی در چارچوپ این قوانین تعریف شده و از این جهت اگر آزادی با محوریت قوانین حاکم بر جامعه در تضاد نباشد، فرد و اجتماع از آزادی خویش برخوردار خواهند شد و دولت اسلامی نیز در حفظ و صیانت این حقِ لازم، اقدام خواهد کرد.

مقدس‌ترین تعالیم در هر جامعهٔ دینی به عقاید و ایدئولوژی آن برمی‌گردد، با این وجود در اسلام، آزادی در عقیده محترم شمرده شده و بر این آزادی تأکید دارد، که نمونه‌های این قوانین در آزادی عقیده و اندیشه را در ذیل متذکر می‌شویم:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً﴾[1] یعنی :«ما راه را بدو نموده ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.»

﴿وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لآمَنَ مَن فِي الأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ﴾[2]

یعنی : «اگر پروردگارت می خواست ، تمام مردمان کره زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می آوردند (امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی خورد) . آیا تو (ای پیغمبر !) می خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند ؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است).»

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾[3] یعنی : «پس هرکس که می خواهد ایمان بیاورد و هرکس می خواهد کافر شود.»

﴿لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ﴾[4] یعنی :«تو بر آنان چیره و مسلّط نیستی (تا ایشان را به ایمان واداری) .»

﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾[5] یعنی: «تو مکلف نیستی احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را روبراه سازی.»

---

۱ - انسان / ۳
۲ - یونس / ۹۹
۳ - کهف / ۲۹
۴ - غاشیه / ۲۲
۵ - انعام / ۱۰۷ ، زمر / ۴۱ ، شوری / ۶

﴿فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاَغُ وَاللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾[1] یعنی: «اگر تسلیم شوند، بیگمان هدایت یافته اند (و راه را از چاه باز شناخته اند) و اگر سرپیچی کنند (نگران مباش؛ زیرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس، و خدا بینا به (اعمال و عقائد) بندگان است.»

﴿إِلَّا بَلَاغاً مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ﴾[2] یعنی: «لیکن (تنها کاری که می توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است.»

﴿لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ﴾[3] یعنی: «اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شما است.»

﴿إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾[4] یعنی: «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و . . . و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.»

برخی می‌پندارند که چون این آیات غالباً در عهد مکّی نازل شده‌اند، و در عهد مدنی نیز آیات مربوط به جهاد با مشرکان نازل شده، در نتیجه گمان کردند که این آیات که دلالت بر اختیار می‌کنند با آیات جهاد (قتال) نسخ شده‌اند. در پاسخ گفته می‌شود که چنین ادعایی صحیح نیست و این آیات همگی محکم هستند و منسوخ نشده‌اند. چرا که اصل در آیات قرآن این است که محکم هستند نه منسوخ.[5] یکی از دلایل مُتفَق علیه در نسخ، این است که منسوخ باید حکم ثابت شرعی منقول باشد نه صرفاً عقل، اجتهاد و عرف.[6] همچنین بنابر دیدگاه جمهور علماء، نسخ در امر و نهی واقع می‌شود نه در اخبار.[7] با این توضیح، نسخ هیچکدام از آیات مذکور، از پیامبر ﷺ و یا صحابی مبنی بر نسخ آن آیات،

---

۱ - آل عمران / ۲۰
۲ - جن / ۲۳
۳ - قصص / ۵۵ ، شوری / ۱۵
۴ - رعد / ۱۱
۵ - الواضح فی علوم القرآن - مصطفی دیب البغا، ص ۱۴۷؛ مباحث فی علوم القرآن – صبحی صالح، ص ۲۷۳
۶ - المصفی بأکف أهل الرسوخ لابن الجوزی، صص ۱۳
۷ - البرهان فی علوم القرآن للزرکشی، ج ۲ ، ص ۳۳ ؛ نفحات من علوم القرآن - محمد معبد، ص ۷۸

نصِ صحیحِ صریحی وارد نشده است و اصل بر عدم نسخ است و این آیات اخباری هستند، لذا دیدگاه منسوخ شدن این آیات مردود می‌باشد. دکتر نورالدین عتر می‌گوید: «از نمونه‌های مشهور و مهم، این دعوی است که آیه سیف (وجوب جهاد)، آیه ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ و آیات شبیه آن را نسخ کرده است همانطور که در تفسیر جلالین آن را می‌یابیم، لکن این ادعا قابل قبول نیست، زیرا آیهٔ جهاد و تشدد در متعلقات مربوط به جنگ، و آیات دیگری که به احسان، مکارم اخلاق در حالت صلح و آشتی امر می‌کند، هریک از این آیات به زمان مناسب خودش اختصاص دارد، و منسوخ نیستند.»[1]

گفتار بیستم: در انتخاب دین و عقیده، آزادی کامل وجود دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾[2] یعنی: «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است.»

علامه زمخشری رحمه الله (م ۵۳۸ هـ)، در تفسیر آیه مزبور می‌گوید: «خداوند امر ایمان را بر جبر و اکراه جاری نکرده بلکه بر قبول (توانایی) و اختیار است و شبیه آن این فرمودهٔ خداوند متعال است: «اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کره زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می آوردند (امّا ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیغمبر !) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند ؟ »؛ یعنی: اگر بخواهد آنان را بر ایمان آوردن مجبور می‌کند، لکن خداوند این کار را نکرده و این امر را بر اختیار و اراده استوار نموده است.»[3]

---

۱ - علوم القرآن الکریم - نورالدین محمد عتر، ص ۱۳۳

۲ - بقره / ۲۵۶

۳ - الکشاف للزمخشری، ج ۱ ، ص ۳۰۳ : «لم یجر اللّٰه أمر الإیمان علی الإجبار والقسر، ولکن علی التمکین والاختیار. ونحوه قوله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ أی لو شاء لقسرهم علی الإیمان ولکنه لم یفعل، وبنی الأمر علی الاختیار»

حافظ ابن کثیر رحمه الله (م۷۷٤هـ)، در تفسیر آیه «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّين**» می‌نویسد: «به این معنی است: هیچ کس را در داخل شدن به دین اسلام اجبار نکنید، زیرا این دینی آشکار، واضح است و دلائلش نمایان، و براهین آن نیازمند به این نیست که کسی بر داخل شدن به آن اجبار گردد. بلکه هرکس را که خداوند به اسلام هدایت نماید، قلبش را می‌گشاید و بصیرتش را منور می‌کند و بر اساس دلیل روشن وارد اسلام می‌گردد و هرکس را که خداوند، قلبش را کور، و چشم و گوشش را مُهر بزند، اگر به زور و اجبار وارد دین اسلام شود [چنین ایمانی برایش] مفید نیست.»[۱]

شیخ محمد سید طنطاوی رحمه الله (م ١٤٣١هـ)، می‌گوید: «اجبار و اکراه در (قبول) دین نیست: از اجبار در ورود به دین نفی می‌کند، زیرا این اجبار در پشتِ آن هیچ فایده‌ای نیست، برای اینکه عقیده، تصدیق قلبی می‌باشد، و اعتقاد درونی (باطن) و بیرونی (ظاهری) به خدای پروردگار جهانیان با اراده‌ای آزاد و کاملاً اختیار است، پس هرگاه انسان مضطر و مجبور گردد، تنفر و کراهتش از آن بیشتر می‌شود. و جبر و تدین (عقیده) دو چیز متناقض هستند که باهم جمع نمی‌شوند. و ممکن نیست یکی از آن دو چیز بر دیگری نتیجه [نیکوئی] داشته باشد.»[۲]

دکتر وهبه الزحیلی رحمه الله می‌گوید: «آزادی دینی در اسلام، به طوری که معلوم است انتشار اسلام با رضایت، دلیل و حجت و بیان بوده است نه با قوۀ قهریه و اکراه و اجبار. در تاریخ اسلام ثابت نشده که کسی از مردم، شخصی را بر [قبول] دین اسلام اجبار کرده باشد، بلکه مردم فوج فوج با آزادی، رضایت و میل و رغبت و اراده به دین خدا وارد می‌شدند. لا إِكْراهَ فِی الدِّينِ به این معنی است که اجبار در دین ممنوع می‌باشد و اجباری

---

۱ - تفسیر القرآن العظیم، ج ۱ ، ص ٦٨٢ : «أی: لا تکرهوا أحدا على الدخول فی دین الإسلام فإنه بین واضح جلی دلائله وبراهينه لا يحتاج إلى أن يكره أحد على الدخول فيه، بل من هداه الله للإسلام وشرح صدره ونور بصيرته دخل فيه على بينة، ومن أعمى الله قلبه وختم على سمعه وبصره فإنه لا يفيده الدخول فی الدين مكرها مقسورا»

۲ - التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱ ، ص ٥٨٨ : «لا إِكْراهَ فی الدِّين: تنفی الإجبار على الدخول فی الدين، لأن هذا الإجبار لا فائدة من ورائه، إذ التدين إذعان قلبی، واتجاه بالنفس والجوارح إلى الله رب العالمين بإرادة حرة مختارة فإذا أكره عليه الإنسان إزداد كرها له ونفورا منه. فالإكراه والتدين نقيضان لا يجتمعان، ولا يمكن أن يكون أحدهما ثمرة للآخر»

در داخل شدن به دین نیست. و اجبار کردن صحیح نیست بعد از اینکه دلایل و آیات روشن دلالت دارد بر صدق و راستی محمدﷺ در آنچه از سوی پروردگارش تبلیغ نموده است. پس هرکس مایل بود ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر بماند. سخن برخی عوام و امثال آنان از مستشرقین: «اسلام با شمشیر برپاگشت» ادعایی باطل و غیر صحیح و غیر ثابتی است. اما جنگ‌های مسلمانان، جنبۀ دفاعی داشته تا اینکه مشرکان از فتنۀ مسلمانان دست برداشتند و مردم را آزاد رها کردند و ممانعتی وجود ندارد از چیزی که مسمی به همزیستی دینی و مصالحت‌آمیز میان اسلام و مسلمانان و دیگر ادیان باشد. و هرکس به بت‌ها و هر غیر خدایی که عبادت می‌شود کفر ورزد و به خداوند واجب الوجود، معبود یگانه‌ای که بدون شریک است ایمان آورد، قطعاً به ریسمان محکم مطمئن غیر منقطع تمسک جسته است و خداوند به سخنان مردم شنواست و به اعتقادات و کردار آنان دانا است.»[1]

گفتار بیست و یکم: بنابه دیدگاه علمای اسلامی، اکراه و اجبار در قبول اسلام، جائز نیست!

امام ابن قدامه حنبلی رحمه الله (م ٦٢٠هـ)، می‌گوید: «هرگاه بر اسلام کسی که مجبور کردنش جایز نیست، اکراه و اضطرار شود. مانند ذمّی و مستأمن پس [اگر] مسلمان شود، حکم اسلام برای او ثابت نشده است تا زمانی که چیزی که دلالت بر اسلامش به اختیار از وی یافت شود. مثلاً اینکه بعد از زوال اجبارش بر اسلامش ثابت بماند، اگر قبل از آن بمیرد، حکمش حکم کفار است. اگر به دین کفر برگشت ، جایز نیست اورا به قتل برسانند و به اسلام هم اجبار نمی شود. این دیدگاه ابوحنیفه رحمه الله و شافعی رحمه الله است. و از دیدگاه ما (حنابله)، چنین کسی برچیزی اجبار شده که جایز نیست برآن اجبار گردد. پس حکم اسلام در حق او ثابت نشده است، مانند مسلمانی است که هرگاه برکفر اجبار گردد. و دلیل بر تحریم اکراه و اجبار ، این فرمودۀ خداوند متعال است: « اجبار و اکراه در (قبول) دین

---

۱ - التفسیر الوسیط للزحیلی، ج ۱ ، صص ۱۴۸ - ۱۴۹

نیست »، و اهل علم اجماع کردند مبنی بر اینکه ذمّی – هرگاه مقیم شود بر آنچه تعهد گردد– و پناهنده، جایز نیست عهد و پیمان‌شان نقض شود و همچنین جایز نیست بر آنچه بدان ملتزم نیستند اجبار گردند.»[1]

مؤید دیدگاه علماء، این اثر تاریخی است که اسق (وسق) رومی غلام مسیحی عمر بن خطاب ﷺ (م ۲۳هـــ)، می‌گوید: « **كنت مملوكا لعمر بن الخطاب وأنا نصراني فكان يعرض علي الإسلام ويقول: إنك لو أسلمت استعنت بك على أمانتي فإنه لا يحل لي أن أستعين بك على أمانة المسلمين ولست على دينهم فأبيت عليه فقال: لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ، فلما حضرته الوفاة أعتقني وأنا نصراني وقال: اذهب حيث شئت**»[2] یعنی: «برده عمر بن خطاب ﷺ و بر دین نصرانی بودم. او اسلام را بر من عرضه می‌کرد و می‌فرمود: اگر مسلمان شوی می‌توانم از تو در این امانت که بر عهده من است کمک بگیرم که برای من جایز نیست از تو که بر دین مسلمانان نیستی در باره امانتشان یاری بخواهم. من قبول نکردم و او فرمود: «در دین اکراه و اجبار نیست». و هنگامی که مرگ عمر ﷺ فرا رسید مرا که همچنان مسیحی بودم، آزاد کرد و فرمود: هر کجا که می‌خواهی برو.»

و در اثری دیگر سَلَم ﷺ(م۸۰ هـ)، مولی عمر بن خطاب ﷺ می‌گوید: «**عمر بن الخطاب، رضي الله عنه يقول لعجوز نصرانية: أسلمي أيتها العجوز تسلمي، إن الله جل وعز بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق، فقالت: أنا عجوز كبيرة وأموت إلى قريب،فقال عمر اللهم اشهد، ثم تلا ﴿ لا إكراه في الدين﴾ (البقرة: ٢٥٦)**»[3] یعنی :«عمر بن خطاب ﷺ به

---

۱ - المغنى لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۲۳ : «وإذا أكره على الإسلام من لا يجوز إكراهه، كالذمى والمستأمن، فأسلم، لم يثبت له حكم الإسلام، حتى يوجد منه ما يدل على إسلامه طوعا، مثل أن يثبت على الإسلام بعد زوال الإكراه عنه. فإن مات قبل ذلك، فحكمه حكم الكفار. وإن رجع إلى دين الكفر، لم يجز قتله ولا إكراهه على الإسلام. وبهذا قال أبو حنيفة، والشافعى ... ولنا، أنه أكره على ما لا يجوز إكراهه عليه، فلم يثبت حكمه فى حقه، كالمسلم إذا أكره على الكفر، والدليل على تحريم الإكراه قوله تعالى: [لا إكراه فى الدين] (البقرة: ۲۵۶). وأجمع أهل العلم على أن الذمى - إذا أقام على ما عوهد عليه -، والمستأمن لا يجوز نقض عهده، ولا إكراهه على ما لم يلتزمه.»

۲ - الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۶ ، ص ۲۰۲ ؛ مصنف ابن أبى شيبة، ج ۳ ، ص ۱۰۸ ح ۱۲۵۵۰ ؛ حلية الأولياء لأبى نعيم الأصبهانى، ج ۹ ، ص ۳۴

۳ - الناسخ والمنسوخ للنحاس، ص ۲۵۹ ، اسناد آن صحيح است.

پیرزن نصرانی ای فرمود: ای پیر زن! مسلمان شو [تا در دنیا و آخرت] سلامت و امنیت باشی ، زیرا خداوند عزّوجلّ محمد ﷺ را به حق و راستی مبعوث نموده است. پیر زن گفت: من پیر زنی مسنم و مرگم نزدیک است . عمر ﷺ فرمود: بارخدایا ! شاهد باش، سپس این آیه « لا إکراه فی الدین » را تلاوت کرد.»

همچنین در سبب نزول آیهٔ « لا إکراه فی الدین » از ابن عباس ﷺ (م ٦٨ هـ) روایت است که می‌گوید: «**نزلت في رجل من الأنصار من بني سالم بن عوف يقال له الحصين، كان له ابنان نصرانيان، وكان هو رجلا مسلما، فقال للنبي صلى الله عليه وسلم: ألا أستكرههما فإنهما قد أبيا إلا النصرانية؟ فأنزل الله فيه ذلك**»[1] یعنی: «[لا إکراه فی الدین] در شأن مردی از انصار از بنی سالم بن عوف نازل شده که به او حصین گفته می‌شد، دو پسر نصرانی داشت، درحالی که خودش مسلمان بود، به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا آنها را مجبور نکنم [به دین اسلام]، چونکه آنها دین نصرانی را می‌پذیرند؟! پس خداوند این آیه را در این باره نازل نمود.»

مبحث تکمیلی: نسخ فقط با دلیل معتبر شرعی مقبول است!

برخی گفتند که آیه « لا إکراه فی الدین » منسوخ شده است و حکم شرعی آن رفع شده، این در حالی است که نسخ تنها با دلیل معتبر شرعی مقبول است که قبلاً دلایلی را متذکر شدیم، که در اینجا در تکمیل مطالب پیشین به نقل دیدگاه دو تن از علمای اسلامی می‌پردازیم.

امام شاطبی ﷺ (م ۷۹۰هـ)، می‌گوید: «احکام هرگاه بر مکلف ثابت شود، پس ادعای نسخ در آن ممکن نیست مگر به امر تحقیقی چون که ثبوت آن بر مکلف نخست به تحقیق است. ورفع و برداشتش بعد از آگاهی به ثبوتش ممکن نیست مگر با دلیلی روشن و نافذ، لذا اهل تحقیق اجماع کردند بر این که خبر واحد ناسخ قرآن و خبر متواتر نیست، زیرا در این حالت رفع [خبر] قطعی با [خبر] ظنی است. پس مقتضای این چنین است که چیزی

---

۱ - جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۵ ، ص ۴۰۹، اسناد آن حَسَن است.

از احکام مکّی که مدعی نسخش شود نباید این ادعا در این باره قبول گردد مگر با خبری قطعی در نسخ، از این جهت جمع میان دو دلیل و ادعای احکامشان ممکن نیست. و بر همین اساس در بارۀ سایر احکام مکّی یا مدنی چنین گفته می‌شود.»[1]

امام سیوطی رحمه الله (م۹۱۱هـ)، از قول عبدالرحمن ابن الحصّار رحمه الله(م٤٣٨هـ)، می‌نویسد: «در نسخ فقط مراجعه می‌شود به نقل صریح از رسول الله ﷺ یا از صحابی که می‌گوید آیه کذا ، ناسخ کذا است .. و در نسخ به سخن عامۀ مفسران بلکه اجتهاد مجتهدان بدون نقل صحیح، و تعارض واضح اعتماد نمی‌شود، زیرا نسخ متضمن رفع حکم و ثبوت حکم مقرر در زمان آن‌حضرت ﷺ است و اعتماد در آن، نقل و تاریخ است نه رأی و اجتهاد.»[2]

گفتار بیست و دوم: آزادی شهروندان غیر مسلمان در ملزمات دینی‌شان

امام مالک بن انس رحمه الله (م ۱۷۹هـ)، می‌گوید: «هرگاه اهل ذمّه زنا کنند یا خمر نوشیدند، امام به آنها تعرض نکند مگر اینکه در سرزمین مسلمانان آن را آشکار سازند، و بر آنان ضرر وارد شود در این حالت حاکم آنان را [فقط] از ضرر رسانیدن به مسلمانان منع می‌کند.»[3]

---

۱ - **الموافقات، ج ۳ ، صص ۳۳۹ – ۳۴۰ : «أن الأحكام إذا ثبتت على المكلف؛ فادعاء النسخ فيها لا يكون إلا بأمر محقق لأن ثبوتها على المكلف أولا محقق؛ فرفعها بعد العلم بثبوتها لا يكون إلا بمعلوم محقق، ولذلك أجمع المحققون على أن خبر الواحد لا ينسخ القرآن ولا الخبر المتواتر؛ لأنه رفع للمقطوع به بالمظنون؛ فاقتضى هذا أن ما كان من الأحكام المكية يدعى نسخه لا ينبغي قبول تلك الدعوى فيه إلا مع قاطع بالنسخ، بحيث لا يمكن الجمع بين الدليلين ولا دعوى الإحكام فيهما. وهكذا يقال في سائر الأحكام مكية كانت أو مدنية»**

۲ - **الإتقان في علوم القرآن، ج ۳ ، صص ۸۱ : «إنما يرجع في النسخ إلى نقل صريح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أو عن صحابي يقول آية كذا نسخت كذا ... ولا يعتمد في النسخ قول عوام المفسرين بل ولا اجتهاد المجتهدين من غير نقل صحيح ولا معارضة بينة لأن النسخ يتضمن رفع حكم وإثبات حكم تقرر في عهده صلى الله عليه وسلم والمعتمد فيه النقل والتاريخ دون الرأي والاجتهاد»**

۳ - **التمهيد لابن عبدالبر، ج ۱۴ ، ص ۳۹۲ ؛ عمدة القاري شرح صحيح البخاري للعيني، ج ۲۳ ، ص ۲۹۵ : «إذا زنى أهل الذمة أو شربوا الخمر فلا يعرض لهم الإمام إلا أن يظهروا ذلك في ديار المسلمين ويدخلوا عليهم الضرر فيمنعهم السلطان من الإضرار بالمسلمين»**

امام ابو ولید الباجی رحمه‌الله (م ٤٧٤هـ)، می‌گوید: «اهل ذمّه بر دینشان و از آنچه دینشان به آن مقر است که بر آن باشند باقی می‌مانند، از چیزی از امور دینشان که در پنهانی باشد منع نمی‌شوند تنها در آشکار کردنش در اماکن عمومی و بازارها منع می‌شوند.» [1]

گفتار بیست و سوم: آیا حدود بر غیر مسلمین اقامه می‌شود؟

در این خصوص میان علمای اسلامی اختلاف است، برخی قائل بر آن هستند که حدود بر غیر مسلمین اقامه نمی‌گردد، بلکه به ملزمات دینی خودشان ارجاع داده می‌شوند، در اثری روایت است که مردِ مسلمانی با زنی نصرانی عمل نامشروع زنا را انجام داد، از علی بن ابی طالب رضی‌الله‌عنه حکم آن پرسیده شد، او نیز در پاسخ فرمود: «**أن أقم لله الحد على المسلم، وادفع النصرانية إلى أهل دينها**»[2] یعنی: «برای خدا، بر این مسلمان حد را اجرا کن، و زن نصرانی را به اهل دینش واگذار کن.»، برخی دیگر از علماء قائل بر «**تخییر**» هستند ، فقیه مَکی، عطاء بن أبی رباح رحمه‌الله (م ١١٤هـ)، می‌گوید: «**ونحن مخيرون، إن شئنا حكمنا بين أهل الكتاب، وإن شئنا أعرضنا فلم نحكم بينهم، فإن حكمنا بينهم حكمنا بحكمنا بيننا أو تركناهم وحكمهم بينهم، فذلك قوله: ﴿فاحكم بينهم أو أعرض عنهم﴾ (المائدة: ٤٢)**»[3] یعنی : «ما مختاریم، اگر مایل بودیم میان اهل کتاب حکم می‌کنیم و اگر هم مایل بودیم دوری می کنیم و میانشان حکم نمی‌کنیم، اما اگر میانشان حکم کردیم، به حکم خودمان بینشان حکم می‌کنیم و یا اینکه آنها را باقی می‌گذاریم بین خودشان حکم کنند. این چنین خداوند فرموده است: بین آنها حکم کن و یا از آنها دوری کن. [مائده / ٤٢]»

---

۱ - **المنتقى شرح الموطإ، ج ۲ ، ص ۱۷۸ : «إن أهل الذمة يقرون على دينهم ويكونون من دينهم على ما كانوا عليه لا يمنعون من شیء منه فی باطن أمرهم وإنما يمنعون من إظهاره فی المحافل والأسوق» ، قابل ذکر است که برای شهروندان غیر مسلمان اظهار و آشکار کردن (!) خمر ، خنزیر و صلیب در شهرهای مسلمانان ممنوع بوده ، نــه در شهرهایی که قاطبة مردم آنجا غیر مسلمان بودند. بنگرید به : (مختصر اختلاف العلماء للطحاوی، ج ۳ ، ص ۴۹۷)**

۲ - **مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۶۲ ح ۱۰۰۰۵ ؛ مصنف ابن أبی شيبة، ج ۴ ، ص ۴۲۸ ح ۲۱۷۸۲ ؛ السنن الكبرى للبيهقی، ج ۸ ، ص ۴۳۲ ح ۱۷۱۲۱**

۳ - **مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۶۲ ح ۱۰۰۰۶ .**

بنابر دیدگاه علماء این تخییر در اقامهٔ حدود غیر مسلمین، سنت بوده است که در حقوق، معاملات و مواریث‌شان، به علمای دینشان ارجاع داده شود مگر اینکه خودشان دوست داشته باشند مسلمین در اجرای حدود بر آنها حکم کنند که در این حالت با کتاب الله (شریعت اسلام) بینشان حکم می‌کنیم.[۱] و برخی دیگر قائل به این هستند که در همه حال در حدود بر اساس موازین شریعت اسلام بینشان حکم می‌شود و تخییر، منسوخ گشته است، که مستند این گروه از علماء این است که آیه ﴿ **فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ** ﴾[۲] با این آیه ﴿ **وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ** ﴾[۳] منسوخ شده است.[٤] که صحیح قول به «**محکم**» بودن آیه و «**تخییر**» در حکم است و این دیدگاه اکثر علماء می‌باشد.[٥] زیرا این دو آیه باهم تنافی ندارند تا اینکه به نسخ آیه اولی قائل بود بلکه مادام که می‌توان هردو آیه را جمع بست[٦] دیگر لازم نیست قائل به نسخ بود، توضیح آن نیز چنین است که آیه اولی تخییر(اختیار) میان حکم و ترک آن است، و آیه دومی به بیان کیفیت حکم اگر واقع شود پرداخته است.[٧] در جمع بین اقوال مذاهب می‌توان چنین گفت که «هر چیزی بین مسلمانان و غیر مسلمین واقع شود [اعم از قتل، سرقت، زنا و ...] حاکم اسلامی مکلف است بدان حکم کند، و حق ندارد از آن اعراض نماید.»[٨] به تعبیر دیگر «اموری که جنبهٔ تظالمی[٩] دارد [چه بین مسلمین با غیر مسلمین باشد و چه بین خود غیر

---

۱ - عمدة القاری شرح صحیح البخاری للعینی، ج ۲۳ ، ص ۲۹۴: « وقال الزهری: مضت السنة أن یرد أهل الذمة فی حقوقهم ومعاملاتهم ومواریثهم إلی أهل دینهم، إلا أن یأتوا راغبین فی حکمنا فیحکم بینهم بکتاب الله عز وجل»

۲ - مائده / ۴۲

۳ - مائده / ۴۹

۴ - تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر، ج ۳ ، ص ۱۱۷ : «قال ابن عباس، ومجاهد، وعکرمة، والحسن، وقتادة، والسدی، وزید بن أسلم، وعطاء الخراسانی: هی منسوخة بقوله: [وأن احکم بینهم بما أنزل الله](المائدة:۴۹)»

۵ - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن للبغوی، ج ۲ ، ص ۵۳ : « قال أکثر أهل العلم: هو حکم ثابت ولیس فی سورة المائدة حکم منسوخ، وحکام المسلمین بالخیار فی الحکم بین أهل الکتاب إن شاؤوا حکموا وإن شاؤوا لم یحکموا، وإن حکموا حکموا بحکم الاسلام»

۶ - المغنی لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۸۲

۷ - زاد المسیر فی علم التفسیر لابن الجوزی، ج ۱ ، ص ۵۵۰

۸ - مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰ ، ص ۳۲۳ ح ۱۹۲۴۳ : « قال ابن جریج ... یقولون فی کل شیء بین المسلمین وبینهم ، فإنه لا یعرض عنه»

۹ - مصادیق ظلم؛ قتل ، غصب، و هر چیزی که سبب نشر فساد باشد.

مسلمین باشد]، حاکم موظف است میانشان حکم کند. امّا در سایر نوازل الاحکام[۱] که در آن کسی بر دیگری ظلم نمی‌کند، تخییر وجود دارد.»[۲] باتوجه به آن، تخییری که در آیه استنباط می‌شود – به اجماع علماء– تخصیص داده شده است.[۳]

گفتار بیست و چهارم: اجرای عدالت بین مفاهیم اسلامی و تطبیق عملی

استواری آسمانها و زمین به عدالت است، و در قرآن کریم و سنت پیامبرﷺ بسیار بدان تأکید شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ**﴾[۴] یعنی: «همانا خداوند به دادگری فرمان می‌دهد.»، همچنین فرموده است: ﴿**وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**﴾[۵] یعنی: « و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.» و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ للهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ**﴾[۶] یعنی: « ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البتّه نباید دشمنیِ گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» و در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ للهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقيراً فَاللهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرا**﴾[۷] یعنی: « ای کسانی که

---

۱ - مانند: احوال شخصیه (نکاح، طلاق، ارث) و معاملات.

۲ - المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز لابن عطیة، ج ۲، ص ۱۹۴: « أن الامة فیما علمت مجمعة علی أن حاکم المسلمین یحکم بین أهل الذمة فی التظالم ویتسلط علیهم فی تغییره وینفر عن صورته کیف وقع فیغیر ذلک، ومن التظالم حبس السلع المبیعة وغصب المال وغیر ذلک، فأما نوازل الأحکام التی لا ظلم فیها من أحدهم للآخر وإنما هی دعاوی محتملة وطلب ما یحل ولا یحل وطلب المخرج من الاثم فی الآخرة فهی التی هو الحاکم فیها مخیر ...»

۳ - التحریر والتنویر - ابن عاشور، ج ۶، ص ۲۰۴: « وعلی هذا فالتخییر الذی فی الآیة مخصوص بالاجماع»

۴ - نحل / ۹۰

۵ - نساء / ۵۸

۶ - مائده / ۸

۷ - نساء / ۱۳۵

ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعوا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است؛ پس، از پیِ هوس نروید که [درنتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»، در حدیثِ صحیح قدسی خداوند متعال می‌فرماید: «**يا عبادي إني حرمت الظلم على نفسي، وجعلته بينكم محرما، فلا تظالموا**»[1] یعنی: «ای بندگانم، همانا من بر خودم ستم را حرام کردم و آن را در میان شما حرام قرار دادم، پس به یکدیگر ستم نکنید.»، پیامبرﷺ در بیان اهتمام به برپایی عدالت در جامعه می‌فرماید: « **أيها الناس، إنما أهلك الذين قبلكم أنهم كانوا إذا سرق فيهم الشريف تركوه، وإذا سرق فيهم الضعيف أقاموا عليه الحد، وايم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها** »[2] یعنی: «ای مردم، نابودی مردمان پیش تر از شما از آنجا بود که اگر سرشناسی دزدی می‌کرد، رهایش می‌ساختند و هرگاه ناتوانی دزدی می‌نمود، مجازاتش می‌کردند. سوگند به خدا اگر که فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع می‌کنم.»، شکل تطبیقی این تعالیم و مفاهیم در تاریخ مسلمانان بسیار زیاد است که به طور نمونه چند مورد را در اینجا نقل می‌کنیم.

۱. سهل بن ابی حثمه رضی الله عنه (م٤١هـ به بعد) می‌گوید: «زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح به سر می‌بردند، عبدالله بن سهل رضی الله عنه و مُحیِّصه بن مسعود بن زید رضی الله عنه به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، مُحیِّصه رضی الله عنه نزد عبدالله بن سهل رضی الله عنه آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبدالرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود با نام‌های محیصه و حُویِّصه نزد پیامبرﷺ رفتند. و عبدالرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. پیامبرﷺ فرمود: بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار بزرگتر از تو سخن بگوید. او سکوت کرد. آنگاه فرزندان بزرگتر سخن گفتند.

---

[1] - صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۱۹۹۴ ح ۲۵۷۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۲ ، ص ۳۸۵ ح ۶۱۹
[2] - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۱۷۵ ح ۳۴۷۵؛ صحیح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۳۱۵ ح ۱۶۸۸

پیامبرﷺ فرمود: آیا سوگند یاد می‌کنید که قاتل را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده‌ایم؟! پیامبرﷺ فرمود: در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می‌کنند و دست شما را کوتاه می‌سازند. گفتند: چگونه سوگند قومی که کافرند را قبول کنیم؟! سرانجام، پیامبرﷺ از اموالی که پیش خود داشت خونبهایش را پرداخت.»[1] با توجه به این حدیث سوگند شخصِ کافر، فاسق و یهودی صحیح است.[2]

۲. سعید بن مُسیِّب رحمه‌الله (م ۹۳هـ) می‌گوید: «**أن عمر بن الخطاب اختصم إليه مسلم ويهودي، فرأى أن الحق لليهودي، فقضى له عمر، فقال له اليهودي: والله لقد قضيت بالحق**»[3] یعنی: « یک مسلمان و یهودی که باهم مخاصمه و دعوا داشتند نزد عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه رفتند، عمر رضی‌الله‌عنه تشخیص داد که حق با یهودی است و به نفع او قضاوت نمود. آن یهودی به او گفت: سوگند به خداوند که به حق قضاوت کردی.»، از این اثر استنباط می‌شود که میان مسلمان و کافر در حکم و داوری تفاوتی نیست.[4]

۳. در تاریخ وارد است که عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه هرگاه گروهی از سرزمین‌های تحتِ حکومت اسلام نزد وی می‌آمدند، از آنها دربارهٔ احوال اهل ذمّه و رفتار استاندارانش با آنها سوال می‌کرد و می‌فرمود: «**لعل المسلمين يؤذون أهل الذمة فلهذا ينتقضون بكم؟ قالوا: ما نعلم إلا وفاء**»[5] یعنی: «شاید مسلمانان، اهل ذمّه را اذیت می‌کنند و لذا عهدشان را با شما نقض می‌کنند؟ آنها در پاسخ می‌گفتند: بجز وفا به عهد چیزی نمی‌دانیم.»

---

۱ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۱۰۱ ح ۳۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۳ ، ص ۱۲۹۱ ح ۱۶۶۹
۲ - شرح النووی علی مسلم، ج ۱۱ ، ص ۱۴۷: « وفی هذا دلیل لصحة یمین الکافر والفاسق والیهودی...»
۳ - موطأ الإمام مالک، ج ۲ ، ص ۴۵۹ ح ۲۸۷۸؛ اسناد آن صحیح است.
۴ - الاستذکار لابن عبدالبر، ج ۷ ، ص ۹۸: « أن المسلم والکافر والذمی فی الحکم بینهما والقضاء کالمسلمین سواء »
۵ - تاریخ الرسل والملوک – الطبری، ج ۴ / ۸۹؛ الکامل فی التاریخ - ابن الاثیر، ج ۲ ، ص ۳۷۰

٤. جُبیر بن نُفیر رحمه الله (م۸۰هـ) می‌گوید: « **أن عمر بن الخطاب أتي بمال كثير – أي من الجزية – فقال: إني لأظنكم قد أهلكتم الناس، قالوا: لا والله ما أخذنا إلا عفوا صفوا قال: بلا سوط ولا نوط؟ قالوا: نعم، قال: الحمد لله الذي لم يجعل ذلك على يدي ولا في سلطاني**»[1] یعنی: « جزیۀ زیادی به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آورده شد، عمر رضی الله عنه فرمود: گمان می‌کنم شما [با آوردن این مالیات زیاد] مردم را به هلاکت انداختید؟! گفتند: نه، سوگند به خدا، چیزی نگرفتیم مگر اینکه با بخشش و صفا بوده است. عمر رضی الله عنه فرمود: بدون تازیانه؟ گفتند: بلی، فرمود: سپاس خدایی که آن را در دست و تحت قدرت و سلطه‌ام قرار نداد.»

۵. عامر شعبی رحمه الله (م ١٠٤هـ) می‌گوید: علی رضی الله عنه زره خود را [که در جنگ صفین گم کرده بود] در دست مرد نصرانی دید. او را پیش قاضی شریح برد و خود نیز در کنار مدعی علیه نشست و فرمود: اگر خصم من مسلمان بود من با او یکسان می‌بودم. آنگاه فرمود: این زره من است. مرد نصرانی نیز گفت این زره من است و امیرالمؤمنین هم دروغ نمی‌گوید. قاضی شریح به علی رضی الله عنه گفت آیا دلیلی داری؟ علی رضی الله عنه تبسمی کرد و فرمود: نه، دلیلی ندارم. [قاضی شریح باتوجه به ظاهر امر به مرد نصرانی حق داد] و لذا مرد نصرانی زره را برداشت و رفت چون کمی دور شد برگشت، و گفت من گواهی می‌دهم که این گونه محاکمه‌ها مختص به انبیاء است. امیر المؤمنین به قاضی مراجعه می‌کند و قاضی او را محکوم می‌کند. پس از آن مسلمان شد و اعتراف کرد که آن زره هنگام لشکر کشی علی رضی الله عنه به صفین از او افتاده بود. علی رضی الله عنه از اسلام آوردن او خوشحال شد و به او زره و اسب اعطا نمود، او با علی رضی الله عنه در جنگ نهروان همراه بود.[2]

---

۱ - الأموال للقاسم بن سلام، ص ۵۴ ح ۱۱۴

۲ - الکامل فی التاریخ - ابن الأثیر، ج ۲ ، ص ۷۵۰؛ همچنین بنگرید به: (أخبار القضاة - وکیع الضبی، ج ۲ ، ص ۱۹۴؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۲۳۰ ح ۲۰۴۶۵؛ حلیة الأولیاء لأبی نعیم الأصبهانی، ج ۴ ، ص ۱۳۹ – ۱۴۰؛ البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج ۸ ، ص ۵)، اسناد این اثر ضعیف است، لکن دارای متابعات و شواهد می‌باشد. در برخی از روایات در بدل مرد نصرانی، مرد یهودی آمده است.

٦. مؤرخین نوشتند که مردی ذمّی از اهالی حمص (شام) با سر و محاسنی سفید به نزد عمر بن عبدالعزیز رحمه الله آمد و گفت: ای امیرالؤمنین، از تو می‌خواهم با کتاب خدا حکم دهی. عمر رحمه الله فرمود: چه شده؟ آن مرد گفت: عباس بن ولید بن عبدالملک زمین مرا غصب کرده است. در این حال عباس در آن مجلس بود و عمربن عبدالعزیز رحمه الله به او فرمود: ای عباس، پاسخ تو چیست؟ عباس گفت: امیرالمؤمنان ولید بن عبدالملک آن را به من داد و طی نامه‌ای آن را به نامم ثبت کرد. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله فرمود: ای مردِ ذمّی تو چه پاسخی داری؟ آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، از تو می‌خوام با کتاب خدا حکم دهی. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله فرمود: کتاب خدا احق و شایسته تر است به تبعیت تا کتاب ولید بن عبدالملک، ای عباس، زمینِ این مرد را به او بازگردان، پس عباس آن را به او برگردانید.[1]

٧. در تاریخ ثابت است، هنگامی که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما خلیفهٔ مسلمانان شد خواست که کنیسهٔ یوحنا را در دمشق به مسجد اضافه کند که با مخالفت نصاری مواجه شد، و لذا از این اقدامش دست کشید، بعد از او عبدالملک بن مروان در عهد خلافتش، خواست آن کنیسه را به مسجد اضافه کند و برای رضایت نصاری بذل و بخشش زیادی کرد که باز با مخالفت نصاری مواجه شد بعد از او نیز ولید بن عبدالملک، همهٔ نصاری را جمع کرد و مال بسیاری را برایشان بخشید تا در عوض آن، کنیسه را به او تحویل بدهند، لیکن نصاری مخالفت کردند و در این حال ولید بن عبدالملک به آنها گفت: اگر موافقت نکنید، این کنیسه را خراب می‌کنم که در نتیجهٔ آن بخشی از این کنیسه را خراب کرده و به مسجد اضافه کرد. تا اینکه عمر بن عبدالعزیز رحمه الله خلیفه شد و نصاری به پیش او از عملکرد ولید بن عبدالملک، شکایت بردند، خلیفه به کارگزارش نوشت و او را فرمان داد

---

١ - أخبار أبی حفص عمر بن عبد العزیز - أبو بکر الأجری، ص ۵۸؛ صفة الصفوة لابن الجوزی، ج ۱ ، ص ۳۶۶؛ البدایة والنهایة – ابن کثیر، ج ۹ ، ص ۲۳۹

که آنچه را که از این کنیسه به مسجد اضافه شده است را به نصاری برگرداند.در این حالت اهالی دمشق از این عمل خلیفه ناخوشنود شدند و گفتند: مسجدمان را بعد از اینکه در آن اذان دادیم و نماز خواندیم خراب کنیم و به کلیسا بازگردانیم(؟!) – در آن زمان قاضی سلیمان بن حبیب محاربی و برخی دیگر از فقهای دمشق – از نصاری درخواست کردند که در قبال چشم پوشی از کنیسهٔ یوحنا، تمام کنیسه‌های شهر غوطه که با جنگ بدست آمده و به دست مسلمانان رسیده است را به آنها می‌بخشند به شرط اینکه از مطالبهٔ کنیسهٔ یوحنا خودداری کنند و [در نهایت]راضی شدند و برای عمر بن عبدالعزیز ﷬ نامه نوشتند و او نیز آن را امضاء کرد.[1]

۸. قفطی ﷬ (م٦٤٦ هـ)، در کتاب « أخبار العلماء بأخیار الحكماء» می‌نویسد: «**موسى بن ميمون الإسرائيلي الأندلسي كان هذا الرجل من أهل لأندلس يهودي النحلة ... وابتلى في آخر زمانه برجل من الأندلس فقيه يعرف بأبي العرب بن معيشة وصل إلى مصر واجتمع به وحاققه على إسلامه بالأندلس وشنع عليه وأدام أذاه فمنعه عنه عبد الرحيم بن علي الفاضل وقال له رجل مكره لا يصح إسلامه شرعا** »[2] یعنی: «موسی بن میمون اسرائیلی اندلسی، این مرد از اهالی اندلس، یهودی مذهب بود. و در آخر سر [هنگام خروج از اندلس به قصد مصر] با مردی فقیه از اندلس معروف به ابو العرب بن معیشه گرفتار شد، به مصر رسید و با وی ملاقات نمود و این شخص او را بر اسلامش که در اندلس [اظهار نموده بود] اجبار کرد و رسوایش نمود و این آزار و اذیتش را در حق موسی بن میمون ادامه داد، [قاضی] عبدالرحیم بن علی فاضل او (آن فقیه) را از این کار منع کرد و به او گفت: شخص مجبور [به قبول اسلام] اسلامش شرعاً صحیح نیست.»

---

۱ - فتوح البلدان – البلاذری، صص ۱۲۷ – ۱۲۸، همچنین بنگرید به : (تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۲ ، ص ۲۵۴)
۲ -أخبار العلماء بأخیار الحکماء، ص ۲۴۰

۹. علامه بلاذری رحمه الله (م۲۷۹هـ) در کتاب «فتوح البلدان» نوشته است: « در جبل لبنان جماعتی که از کارگزار خراج بعلبک شکایت داشتند، خروج کردند و صالح بن علی بن عبد الله بن عباس – فرماندار شام – گروهی را گسیل داشت و آنان جنگجویان ایشان را کشتند و دیگران را بر دین خود باقی نهادند و آنان را به آبادی‌هایشان باز گرداندند و گروهی از اهالی لبنان را از سرزمینشان تبعید نمودند. قاسم بن سلام از محمد بن کثیر مرا حکایت کرد که گفته بود: عبدالرحمن اوزاعی رحمه الله – فقیه شام – نامه‌ای طولانی به صالح نوشت که او از آن نامه این مطالب را حفظ کرده است: در بین اهل ذمّه تبعید شده از جبل لبنان کسانی هستند که خروج کنندگان را در کار ایشان یاری نداده‌اند، همان خروج کنندگانی که اطلاع یافتم برخی را کشته و بعضی دیگر را به آبادی‌هایشان برگردانده‌اید. چگونه می‌توان عموم مردم را به گناهی که گروهی خاص مرتکب شده‌اند مؤاخذه کرد، تا بتوان آنان را از دیار و اموالشان دور کرد؟ حکم خداوند متعال در این باره که «**لا تزر وازرة وزر اخری**»[1] شایسته‌ترین دستوری است که باید بر آن استوار بود و بدان اقتداء کرد و شایسته‌ترین وصیت‌ها که باید حفظ و سرلوحه عمل قرار داد وصیت رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرمود: کسی که به معاهدی ستم کند و تکلیفی فوق طاقتش بر او قرار دهد، من بر او مخاصمه خواهم کرد.»[2] و در بخش دیگر از نامۀ امام اوزاعی رحمه الله آمده است که فرمود: « **إنهم ليسوا بعبيد فتكونوا من تحويلهم من بلد إلى بلد في سعة، ولكنهم أحرار أهل ذمة** »[3] یعنی:« آنان برده نیستند که با گشایش از سرزمینی به سرزمین دیگری منتقل شوند، بلکه آنان مردم آزادِ ذمّی هستند.»

---

۱ - یعنی: « هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد.» (انعام / ۱۶۴، اسراء / ۱۵، فاطر / ۱۸، زمر / ۷، نجم / ۳۸)

۲ - فتوح البلدان – البلاذری، صص ۱۶۲ – ۱۶۳

۳ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۲۰؛ الاموال لابن زنجویه، ج ۱ ، ص ۴۱۸

۱۰. در تاریخ ثبت است که اهالی تفلیس زمانی که ولید بن عبد الملک ایشان را به شام تبعید کرد، مسلمانان از این عملکرد خوششان نیامد و فقهاء نیز این عمل را منکر دانستند، و هنگامی که یزید بن ولید بن عبد الملک به حکومت رسید، آنان را به قبرس بازگردانید و مسلمانان این کار او را پسندیدند و آن را از عدالت دانستند.[1]

۱۱. امام سرخسی حنفی رحمه الله (م ٤٨٣هـ) در کتاب «المبسوط» که بزرگترین کتاب فقهی مذهب حنفیه می‌باشد، مطلبی را نقل می‌کند که اهتمام وافر فقهاء و قضات عادل مسلمان را در تطبیق و تنفیذ مفهوم عدالت اسلامی با عملِ واقع را بین مسلمان و غیر مسلمان بیشتر برایمان روشن می‌کند، سرخسی می‌نویسد: «در حدیث[2] آمده که فرمود: در چهره و مجلس (نشستن) و عدالت تو، یعنی در نگریستن به طرفین مخاصمه و نشستن نزد هر دوی آنان تا اینکه یکی بر دیگری مقدم داشته نشود (تبعیضی روی ندهد)، و بین آنها عدالت برقرار نماید و به عدل و دادگری امر کند. و روایت شده که ابویوسف رحمه الله در راز و نیاز و دعای هنگامه مرگش گفت: بارالها اگر می‌دانی که من جز در یک جریان، عدالت را میان طرفین مخاصمه رها نکردم پس از گناهم درگذر.. گفتند: کدام جریان را می‌گویی؟ گفت: یک شخص مسیحی علیه امیرالمومنین اقامه دعوا کرد، من نتوانستم به خلیفه دستور دهم از جایش برخیزد و با شاکی او رو در رو بنشینم، اما تا جایی که توانستم آن مسیحی را از کنار کرسی (شنیدن شکایات) دور کردم، سپس به شکایت و دعوا گوش دادم پیش از آنکه در نشستن، بین آندو تساوی و عدل برقرار کنم. پس ستم من این بوده تا همه بدانند که این، از مهمترین چیزهایی است که قاضی بایستی نسبت به آنچه در حدیث بدان اشاره شده توجه نماید. زیرا گفته: نه کسی از اشراف به ظلم و ستم تو طمع می‌ورزد و نه کسی

---

۱ - الأموال للقاسم بن سلام، ص ۲۲۰؛ الأموال لابن زنجویه، ج ۱ ، ص ۴۱۸؛ فتوح البلدان – البلاذری، ص ۱۵۷

۲ - اصل این حدیث از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده است در نامه‌ای که برای ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرستاده و یک سری دستورالعمل حکومتی و قضایی را برایش نوشت. بنگرید به : (السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰ ، ص ۲۲۹ ح ۲۰۴۶۰)

از ضعیفان از ظلم تو ترس به دل راه می‌دهد. و حیف همان ظلم است»[1] چنانکه خداوند متعال فرموده: ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ﴾[2] یعنی: «یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند؟»

۱۲. مؤرخ کاتولیکی آقای جاک تاجر (متوفی ۱۹۵۲م) در کتاب « اقباط و مسلمون» می‌نویسد: « عمرو بن عاص جایگاه بنیامین رئیس اسقف یعقوبی را در میان مردم درک کرده بود، لذا کوشید تا اخباری از او از زبان مردم به دست آورد تا به این وسیله مکانی که رئیس اسقف در آنجا از ترس و فشار قیرس به آنجا پناه برده و فرار کرده است را پیدا کند. عمرو در پی آن گفت: وی در امن و امان و سلامت و ذمّهٔ خداوند است پس در امنیت و آرامش خود را نشان دهد، و به اداره امور کلیسا و پیروانش رسیدگی کند. چون قدیس بنیامین این بیانیه را شنید با فرح و شادمانی وصف ناپذیر بعد از غیبت سیزده سال به اسکندریه بازگشت، که ده سالش در زمان هرقل رومی و سه سال آن نیز قبل از اینکه مسلمانان اسکندریه – که لباسِ صبر و جهادی که مردم ارتدوکسی از آزار و اذیت مخالفان بر تن پوشیده بودند– فتح کنند. بنیامین وقتی خودش را آشکار کرد، مردم و همهٔ شهر خوشحال شدند و آمدنش را اعلان کردند. امیر عمرو بن عاص او را با تکریم و اعزاز و محبت احضار نمود. سپس عمرو رو به او کرد و گفت: تمام کلیسا و مردانت را نگهدار و امورشان را اداره کن ... و عمرو باز اندیشید در اینکه وسیله‌ای ایجاد کند تا حُسنِ سیرت عادلانه را ضامن شود و اجازه به مشارکت شهروندان نصرانی دهد، لذا شهرها را به چند حوزه تقسیم نمود و در هر حوزهٔ آن قاضی‌ای قبطی تعیین کرد تا مکلف به رسیدگی اختلافات مدنی و دینی غیرمسلمانان باشد و زمانی که اختلاف بین قبطی و مسلمان باشد، رسیدگی آن را به مجلسی که از قاضیان دو طرف تشکیل شده ارجاع دهد و مسایل جنایی را

---

۱ - المبسوط للسرخسی، ج ۱۶ ، ص ۶۱

۲ - نور / ۵۰

هم تنها به قاضیان مسلمان اختصاص یابد.»[1] این تساهل و تسامح عمرو بن عاص رضی الله عنه با مردم قبطی و بزرگانشان، ناشی از توصیه مؤکد پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده که قبل از فتح مصر بارها به اصحابش فرمود: « **إذا افتتحتم مصرا فاستوصوا بالقبط خيرا فإن لهم ذمة ورحما**»[2] یعنی: «زمانی که مصر را فتح کردید، با مردم قبطی به نیکی و خیر رفتار کنید، زیرا برای آنان حق عهد و پیوند قرابت است.» و در حدیثی دیگر آن‌حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إنكم ستفتحون مصر وهي أرض يسمى فيها القيراط، فإذا فتحتموها فأحسنوا إلى أهلها، فإن لهم ذمة ورحما**»[3] یعنی: « به زود شما مصر را فتح می‌کنید و آن سرزمینی است که از قیراط زیاد نام برده می‌شود با مردم آنجا به نیکی رفتار نمائید، زیرا برای آنان حق عهد و پیوند قرابت است.»

۱۳. نقل است که سلطان محمد فاتح، حاکم امپراتوری عثمانی دستور ساخت یک مسجد جامع در شهر استانبول را داد. و به یکی از معماران رومی به اسم (ابسلانتی) که یکی از معروفترین و مشهورترین معماران آن زمان بود، دستور داد متصدی ساخت مسجد جامع و بر عملیات ساخت مسجد اشراف داشته باشد. یکی از دستورات سلطان این بود که ستون‌های مسجد از جنس سنگ مرمر باشد. و ستون‌ها ارتفاع زیادی داشته باشند [...] امّا معمار بنا به دلایلی بدون اینکه به سلطان اطلاع و خبر بدهد و یا مشورتی کند امر به قطع و کوتاه کردن ستونهای مسجد کرد. زمانی که سلطان از کار معمار مطلع میشود خشمگین و عصبانی می شود، و در اوج عصبانیت دستور داد تا دست معمار به خاطر کوتاه کردن ستون‌های مسجد قطع شود. و پس از اینکه کار از کار گذشته بود سلطان ازدستوری که داده بود پشیمان شد. و معمار رومی به خاطر ظلم و ستمی که در حق او شده بود ساکت ننشست و به پیش قاضی استانبول (صاری خضر حلبی)

---

۱ - اقباط و مسلمون، جاک تاجر، صص ۶۴ - ۶۵

۲ - المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲ ، ص ۶۰۳ ح ۴۰۳۲، حدیث صحیح.

۳ - صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۱۹۷۰ ح ۲۵۴۳ ، همچنین بنگرید به : (صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ، ص ۶۷ ح ۶۶۷۶؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۴۶ ح ۱۸۷۳۹)

- که در آن زمان در تمامی نواحی امپراتوری عدالت و دادگری او سر زبان‌ها بود- رفت و از ظلمی که از طرف سلطان به او شده بود شکایت کرد و بدون هیچ تردیدی قاضی شکایت او را قبول کرد. قاضی در آن هنگام قاصدی به پیش سلطان روانه کرد، به خاطر شکایتی که از طرف شهروند غیر مسلمانی علیه او شده بود به دادگاه احضار شود. و سلطان پس از شنیدن این خبر پیش قاضی عادل و دادگر حاضر شد. در روز مقرر سلطان در دادگاه حاضر شد و در همان حین خواست بر روی جایگاه بنشیند که قاضی به او گفت: سرورم شما نمیتوانید بنشینید باید در کنار شاکیت بایستید. سلطان محمد فاتح بدون هیچ ناراحتی در کنار شاکی که آن معمار رومی بود ایستاد. و رومی شکایت خود را به قاضی عنوان کرد. وقتی که نوبت سلطان رسید گفته‌های رومی را تایید کرد وآن دو بعد از تمام شدن حرف‌هایشان منتظر حکم قاضی ماندند. بعد از مدتی قاضی گفت: بنا به اوامر شرعی، ای سلطان باید قصاص شوید و دست شما قطع شود [...] در همان حین رومی با صدای مرتجف و گرفته به قاضی گفت که از شکایتش صرف نظر میکند و فقط از قاضی میخواهد که حکم پرداخت جزای نقدی صادر کند. قاضی دستور و حکم پرداخت ده سکه نقدی به ازای هر روز مادام العمر بابت جبران ضرر که به رومی وارد شده، سلطان مکلف است پرداخت کند. سلطان با ابراز ندامت و پشیمانی از عمل خود و رها شدن از حکم قصاص تصمیم به پرداخت بیست سکه نقدی به ازای هر روز به رومی گرفت. و خود را موظف به پرداخت آن کرد.[۱]

۱٤. نقل است که سلطان سلیم اول عثمانی در فرمانی اعلان کرد که شهروندان غیرمسلمان اعم از ارمنی، رومی و یهودی ساکن استانبول باید به دین اسلام بگروند و هرکس این قرار سلطان را نادیده بگیرد کشته می‌شود. این خبر به شیخ الاسلام زمبیلی علی جمالی افندی -که از علمای بسیار بزرگ دوران بود-

---

۱ - روائع من التاریخ العثمانی، أورخان محمد علی، صص ۴۹ - ۵۱ (با دخل و تصرف)

رسید، و او از این خبر به شدت ناراحت کرد، زیرا اکراه غیر مسلمانان به گرویدن به اسلام مخالف آموزه‌های اسلامی است که شعار «لا اکراه فی الدین» را سر میزند، و جایز نیست هیچ کس با این قاعدۀ شرعی مخالفت کند حتی اگر شخص سلطان هم باشد. بنابراین به نزد سلطان سلیم اول رفت و اذن ورود خواست و بر وی داخل شد.و بلافاصله به سلطان فرمود: ای سلطان، شنیدم که تو می‌خواهی همۀ شهروندان غیرمسلمان را به زور مسلمان کنی. این عمل مخالف شرع اسلام است مادامی که در قبول دین هیچ اجباری نیست. جد شما «محمد فاتح» وقتی که شهر استانبول را فتح نمود از شریعت اسلام پیروی کرد و هیچ کس را به زور مسلمان نکرد، بلکه به همه آزادی در عقیده را اعطا نمود، بر توست تبعیت از شریعت حنیف و همچنین تبعیت از جدتان محمد فاتح، سلطان سلیم به شیخ الاسلام افندی گفت: ای علی افندی، ای علی افندی، مداخله در امور دولت را در پیش می‌گیری؟! شیخ الاسلام افندی در پاسخ فرمود: ای سلطان، من دارم به وظیفۀ خودم که امر به معروف و نهی از منکر است عمل میکنم و غرض دیگری ندارم، و مادام که اجلم پایان نیافته باشد هرگز کسی نمیتواند جانم را بگیرد. [...] و بر من واجب است که خیرخواه امور اخروی تو باشم و اینکه تو را دور کنم از هر چیزی که زندگی اخروی تو را تباه کند.اگر مجبور شوم راه دیگری را در پیش می‌گیرم. سلطان سلیم گفت: منظورت چیست؟ علی افندی فرمود: اگر به این کارت اقدام کنی، مجبور خواهم شد فتوایی در برکناری تو صادر کنم به سبب مخالفتت با شریعت حنیف، سلطان سلیم خواستۀ دلسوزانۀ شیخ الاسلام افندی را فرمانبرداری کرد و بعد از آن به علماء احترام گذاشت و آنان را تکریم نمود، و شهروندان غیر مسلمان نیز در عقاید، عبادات و دادگاه‌هایشان آزادی یافتند و هیچ کس انگشت به سوی آنان به بدی دراز نکرد.[1]

---

۱ - **روائع من التاریخ العثمانی، أورخان محمد علی، صص ۵۸ – ۶۰**

گفتار بیست و پنجم: تکافل و ضمانت اجتماعی

منظور از کفالت اجتماعی این است که افراد جامعه همدیگر را سرپرستی و ضمانت کنند، و در آنچه که در اختیار دارند به همدیگر کمک و مساعدت نمایند، دولت باشد، یا شهروند، به‌گونه‌ای که همه با اتفاق نظر دارای یک تصمیم باشند، چه تصمیم ایجابی، مانند سرپرستی نمودن یتیمان، کمک به فقیران و مستمندان، و سایر موارد. و یا تصمیم سلبی باشد، مانند تحریم احتکار و جلوگیری از غش و خیانت و... آن هم با سلاح احساس عمیق وجدانی که از اصلِ عقیدهٔ اسلامی سرچشمه می‌گیرد، تا اینکه فرد در تحت کفالت اجتماع، و جامعه نیز با احساس مسئولیت در برابر فرد زندگی کنند. به‌گونه‌ای که تمام افراد، برای جامعهٔ برتر، و جهت دفع ضرر و زیان از افراد خود و برای جلب منافع مشترک، همدیگر را ضمانت کفالت نمایند. و این همان معنایی است که خداوند متعال در قرآن کریم برای واژه «تکافل» مقرر نموده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿**وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ**﴾[1] یعنی: «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید.»[2]

امام شهاب الدین قرافی رحمه الله (م ٦٨٤هـ) در رابطه با تعاملات عادلانه و بلکه احسانی با شهروندان غیر مسلمان، می‌نویسد: «و اما آنچه بدون محبتِ باطنی[3] به آنها (شهروندان

---

[1] - مائده / ۲

[2] - التکافل الاجتماعی فی الاسلام – تألیف: د.عبدالله ناصح علوان، ص ۹، مقارنه با ترجمه فارسی آن از آقای محمد صالح سعیدی، نشر احسان، تهران

[3] - منظور از محبت باطنی یعنی نسبت به کفر آنها دوستی ای نباشد بلکه آنها را به خاطر انسان بودن و اساس انسایت مبتنی بر کرامتَ ذاتی دوست داشته باشد نه به خاطر کفر و شرکشان، زیرا بین دوست داشتن انسان به معنای انسان بما هوالانسان با دوست داشتن کفر و شرک (عقاید خلاف اسلام) تفاوت اساسی وجود دارد و آیاتی که به عدم دوستی گرفتن غیر مسلمانان صراحت دارد در واقع اشاره به همین دوستی گرفتن عقیدتی است نه انسانی، به عبارت دیگر آیات نهی از دوستی گرفتن اهل کتاب در خصوص عقاید آنها می‌باشد. بنابراین دوست داشتن کفار به خاطر انسانیت و قرابت و ... جایز است، لکن باید از کفرشان کراهت داشت. خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ (قصص / ۵۶)، یعنی: «در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی» طبق این آیهٔ شریفه، پیامبر ﷺ برخی از کفار را دوست داشته است و بر همین اساس، دوست می‌داشته که آنها را هدایت کند. لذا حب در این این آیه، حب طبیعی است نه دوست داشتن شرعی. بنگرید به: (تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۶)

غیرمسلمان) اعم از نیکی کردن بدان امر نموده است عبارتست از: رفتار مهربانی با ضعیفشان، رفع نیاز فقیرشان، غذا دادن به گرسنه آنها، لباس پوشانیدن ایشان، نرم سخن گفتن با شیوه مهربانانه و دلسوزانه و نه با شیوه ترس و تندی، تحمل آزار و اذیتشان در حال همسایگی با وجود اینکه توان دفع اذیتشان باشد که این کار را از روی لطف بدانان انجام دهد نه ترس و گرامیداشت آنها، دعای هدایت نمودن برایشان و اینکه از سعادمندان گردند، و نصیحت کردن آنان در تمام امور دین و دنیایشان، اجتناب از غیبت نمودن آنها اگر کسی مورد اذیت و آزارشان قرار گرفت، پاسداری از اموال و خانواده و ناموس و آبرو و تمامی حقوق و منافعشان، و اینکه آنان را در دفع ظلم و ستم یاری رسانند، و همه حقوقشان را ادا کنند، و هر نیکی و خیر کوچک و بزرگی را نسبت به دوست و دشمن انجام دهد چرا که اینها از مکارم و بزرگواریهای اخلاق است.»[1] و در تطبیق این قاعدۀ تکافل و ضمانت در جامعۀ اسلامی در قبال شهروندان غیر مسلمان جا دارد نمونه‌هایی را از آثار و روایات نقل کنیم تا برای خوانندگان توافق بین مفهوم اسلامی و واقع در این امر ملموس‌تر شود.

۱. سعید بن مُسیِّب رحمه‌الله (م۹۳هـ)، می‌گوید: « **أن رسول الله صلى الله عليه وسلم «تصدق على أهل بيت من اليهود بصدقة، فهي تجري عليهم»**[2] یعنی: «رسول الله ﷺ به خانواده‌ای یهودی صدقه داد و این عمل را بر آنان تداوم بخشید.»

---

۱ - الفروق – القرافی، ج ۳ ، ص ۱۵ : « وأما ما أمر به من برهم ومن غير مودة باطنية فالرفق بضعيفهم وسد خلة فقيرهم وإطعام جائعهم وإكساء عاريهم ولين القول لهم على سبيل اللطف لهم والرحمة لا على سبيل الخوف والذلة واحتمال إذايتهم فى الجوار مع القدرة على إزالته لطفا منا بهم لا خوفا وتعظيما والدعاء لهم بالهداية وأن يجعلوا من أهل السعادة ونصيحتهم فى جميع أمورهم فى دينهم ودنياهم وحفظ غيبتهم إذا تعرض أحد لأذيتهم وصون أموالهم وعيالهم وأعراضهم وجميع حقوقهم ومصالحهم وأن يعانوا على دفع الظلم عنهم وإيصالهم لجميع حقوقهم وكل خير يحسن من الأعلى مع الأسفل أن يفعله ومن العدو أن يفعله مع عدوه فإن ذلك من مكارم الأخلاق... »

۲ - الأموال لابن زنجويه، ج ۳ ، ص ۱۲۱۱؛ الأموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۸ ، سند آن صحیح، لکن مرسل است و مرسلِ سعید بن مسیب حکم موصول را دارد.

۲. روایت است که صفیه ﷺ دختر حُیَی همسر پیامبر ﷺ برادری یهودی داشت و چیزی را بر او وقف نمود.[۱] به موجب آن وقف بر اهل ذمّه صحیح است، زیرا آنان ملکی که دارای احترام است را مالکیت می‌کنند، مادام که صدقه بر آنان جایز است، وقف نمودن چیزی هم به نام آنان جایز است همانند مسلمانان، و جایز است که مسلمان بر آنان وقف نماید.[۲]

۳. قاضی ابویوسف رحمه الله (م۱۸۲هـ) و ابن زنجویه رحمه الله (م۲۵۱هـ) با اسنادشان نقل کردند که روزی عمر بن خطاب ﷺ از کنار خانه‌ای می‌گذشت، دید مرد کهنسالِ نابینایی ایستاده و گدایی می‌کند. عمر ﷺ دست بر شانهٔ او گذاشت و فرمود: تو از کدام اهل کتاب هستی؟ آن پیرمرد گفت: من یهودی هستم. عمر ﷺ فرمود: چه چیزی تو را به این کار وادار ساخته است؟ گفت: من برای تهیهٔ پول جزیه گدایی می‌کنم چون ناتوان و پیرهستم. عمر ﷺ دست او را گرفت و به خانهٔ خودش برد و آنگاه مقداری از مالش را به وی داد، و سپس او را به نزد خازنِ بیت المال فرستاد و امر نمود تا برای این شخصِ یهودی و امثال آن حقوقی ماهانه تعیین نماید. و فرمود: « **فوالله ما أنصفناه أن أكلنا شبيته ثم نخذله عند الهرم ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ﴾ و الفقراء هم المسلمون وهذا من المساكين من أهل الكتاب، ووضع عنه الجزية وعن ضربائه.**»، یعنی: « سوگند به خداوند که ما عدالت نمی‌کنیم اگر جوانی او را بخوریم و در پیری و کهنسالی او را به حال خود رها کنیم. صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان اختصاص دارد. فقیران، مسلمانان هستند

---

۱ - این حدیث با الفاظ متقارب روایت شده است که : «صفية زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت لأخ لها یهودی: أسلم ترثنی ، فسمع بذلک قومه فقالوا: أتبیع دینک بالدنیا، فأبی أن یسلم، فأوصت له بالثلث»، یعنی: «صفیه ﷺ همسر پیامبر ﷺ به برادر یهودی اش فرمود: اسلام بیاور ارث مرا میبری، این سخن صفیه ﷺ به گوش قومش رسید و گفتند: آیا دین خود را به دینار میفروشی؟ آنگاه برادرش از اسلام آوردن ابا ورزید، با این حال صفیه ﷺ یک سوم مالش را برایش وصیت نمود.» (السنن الکبری للبیهقی، ج ۶ ، ص ۴۵۹ ح ۱۲۶۰)

۲ - المغنی لابن قدامة، ج ۶ ، ص ۳۹ ، همچنین بنگرید به : (أحكام أهل الذمة – ابن القیم، ج ۱ ، ص ۶۱)

و این یهودی نیز از مسکین‌های اهل کتاب است. و جزیه را از او و امثالش برداشت.[1]

٤. قاضی ابو یوسف رحمه الله در کتاب «الخراج»، مفاد امان‌نامه خالد بن ولید رضی الله عنه با مردم حیره را نقل کرده و نوشته است: «**وجعلت لهم: أيّما شيخ ضعف عن العمل، أو أصابته آفة من الآفات، أو كان غنيا فافتقر وصار أهل دينه يتصدّقون عليه، طرحت جزيته وعيّل من بيت مال المسلمين.**»[2] یعنی: «و برای مردم حیره مقرر نمود: هر پیرمردی که از کار کردن عاجز باشد، یا دچار آسیب و مرضی باشد و یا ثروتمند باشد و فقیر و تهی‌دست شود به‌طوری که هم کیشانش به او صدقه بپردازند، جزیه از او دور افکنده می‌شود و از بیت المال مسلمانان به وی انفاق می‌شود.»

٥. جَسْر بن ابی جعفر فَرقَد رحمه الله می‌گوید: از نامهٔ عمر بن عبدالعزیز رحمه الله به عدی بن ارطاه رحمه الله آگاه شدم که در بصره بر ما قرائت کرد [نوشته بود] به اهل ذمّه در اطرافت بنگر و بررسی کن هرکس پیر و سالمند باشد، و توانش ضعیف است، و کسب و کاری ناقص داشت، آنگاه از بیت المال مسلمانان، مستمری ای برای بهبود وضعیتش مقرر کن.[3]

٦. ابن زنجویه رحمه الله (م ٢٥١هـ)، و ابو عبید قاسم بن سلام رحمه الله (م ٢٢٤هـ)، با اسنادشان نقل کردند که :«عمر بن عبدالعزیز رحمه الله به والی عراق، عبدالحمید بن عبدالرحمن، نوشت مستمری همهٔ مردم را پرداخت کن. عبدالحمید نوشت: همه مردم حقوق خود را گرفته‌اند، اما هنوز مبالغی در بیت المال مانده است. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله به او نوشت: بررسی کن، کسانی که بدون اسراف و فساد، ناگذیر به قرض شده‌اند، بدهی آنها را [از بیت المال پرداخت کن]. عبدالحمید برایش نوشت: این کار را انجام دادم امّا هنوز در بیت المال مسلمانان مبالغی باقی مانده است، عمر بن

---

۱ - **الخراج - أبو يوسف، ص ۱۳۹؛ الأموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۱۶۲؛ همچنین بنگرید به: (الأموال للقاسم بن سلام، ص ۵۶)**

۲ - - **الخراج - أبو يوسف، صص ۱۵۷ - ۱۵۸**

۳ - **الاموال للقاسم بن سلام، ص ۵۶ ؛ الاموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۱۶۹**

عبدالعزیز رحمه الله برایش نوشت: پس بررسی کن، هر فرد مجردی که به خاطر نداری توان ازدواج را نداشته، با بودجه بیت المال ازدواج کند و مهریه‌اش را بپردازد. عبدالحمید باز نوشت: هر کسی که یافتم [با این شرایط]تزویج کردم امّا هنوز مبالغی از بیت المال مسلمانان باقی مانده است. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله این بار در جواب نوشت: بررسی کن کسانی که جزیه بدهکارند و قادر به برداشت از زمین نیستند، و به اندازه‌ای که قادر به کشت زمین شوند، به پیش خرید محصولات آنها مبادرت کن، چونکه ما برای این سالشان و دوسال دیگر چیزی از آنها نمی‌خواهیم.»[۱]

۷. عبدالله بن مروان رحمه الله می‌گوید: به مجاهد بن جبر رحمه الله (م ۱۰۳هـ) عرض کردم که خویشاوند مشرکی دارم و بدهکار است، آیا او را از بدهکاری رها کنم؟ مجاهد رحمه الله فرمود: «**نعم، وصله**»، یعنی: «بلی، به او ببخش.»[۲]

۸. ابواسحاق السبیعی رحمه الله (م۱۲۹هـ) می‌گوید: «**عمرو بن میمون وعمرو بن شرحبيل ومرة الهمداني أنهم كانوا يعطون الرهبان من صدقة الفطر**»[۳] یعنی: «عمرو بن میمون رحمه الله و عمرو بن شُرَحبِیل رحمه الله و مُرَّه همدانی، به راهبان صدقهٔ فطر[٤] اعطا می‌کردند.»

۹. قاضی‌عیاض رحمه الله (م٥٤٤هـ) در کتاب «ترتیب المدارک» می‌نویسد: «دارقطنی رحمه الله نقل کرده که عبدون بن صاعد وزیر که مردی نصرانی بود بر مجلس قاضی اسماعیل [بن اسحاق] وارد شد، آنگاه قاضی اسماعیل قیام کرد و به او خوش آمد گفت. کسانی که در آن مجلس بودند این کار قاضی را منکر دانستند، وقتی که عبدون بن صاعد نصرانی بیرون رفت، قاضی اسماعیل به آنها فرمود: انکار

---

۱ - **الاموال لابن زنجویه، ج ۲ ، ص ۵۶۵ ؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۳۱۹**

۲ - **الاموال لابن زنجویه، ج ۳ ، ص ۱۲۱۲؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۹**

۳ - **الاموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۹**

۴ - **پرداخت زکات به اهل ذمّه به اجماع علماء جایز نیست، لکن در پرداخت زکات فطر و کفارات، میان علماء اختلاف نظر است، که مالک، شافعی و احمد آن را جایز نمی‌دانند و ابوحنیفه مطابق ظاهر مذهبش آن را جایز دانسته است. (اختلاف الائمة العلماء - ابن هُبَیْرَة ، ج ۱ ، ص ۲۲۰)**

شما را فهمیدم، لکن خداوند متعال می فرماید: «خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده باز نمی‌دارد»[1] این مرد نصرانی رابط میان ما و معتضد می‌باشد و نیازهای مسلمانان را مطالبه و حلّ و فصل می‌کند و این برّ و نیکی است. با این سخن‌ها، آن جماعت ساکت (قانع) شدند.»[2]

گفتار بیست و ششم: قطع دستِ مسلمانی که مالِ کافر ذمّی را به سرقت ببرد!

امام ابن قدامه رحمه‌الله (م ٦٢٠هـ)، در این باره قول اجماع علماء را نقل کرده و می‌نویسد؛ «[دست] مسلمان با دزدیدن مال مسلمان و ذمّی بریده می‌شود و [همچنین دست] ذمّی با دزدیدن مال هریک از آنها بریده می‌شود. شافعی و اصحاب رأی قائل به آن هستند و نمی‌دانیم که در آن اختلافی باشد.»[3]

گفتار بیست و هفتم: قصاص فرد مسلمان در براب شهروند غیر مسلمانی

دربارۀ قصاص فرد مسلمان در برابر شخص کافر، میان فقهای اسلامی اختلاف نظر است، گروهی – که اکثریت هستند – قائل به عدم قصاص هستند بلکه صرفاً دیه پرداخت می‌شود. و برخی دیگر قائل به قصاص هستند، و اصل را معصوم الدم بودن شخص می‌دانند و تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان نمی‌بینند.[4] امام ابو المظفر یحیی بن هُبیره رحمه‌الله (م ٥٦٠ هـ)، می‌گوید: «و اختلاف کردند در آن چه هرگاه مسلمانی، شخص ذمّی یا معاهدی را به قتل برساند؛ شافعی رحمه‌الله، مالک رحمه‌الله و احمد رحمه‌الله گفتند: شخص مسلمان در برابر هیچ کدام از آن دو قصاص نمی‌شود ، بجز این که مالک [بن انس] استثناء آورده و می‌گوید: اگر شخص مسلمان ذمّی یا معاهدی یا پناهندۀ کتابی (اهل کتاب = یهود ،

۱- ممتحنه / ۸ : « لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فى الدِّين»

۲ - ترتیب المدارک وتقریب المسالکَ - القاضی عیاض، جَ ۴ ، ص ۲۸۵

۳ - المغنی لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۱۲۸ : «ويقطع المسلم بسرقة مال المسلم والذمی، ويقطع الذمی بسرقة مالهما. وبه قال الشافعی، وأصحاب الرأی، ولا نعلم فيه مخالفا»

۱- برای بررسی دقیق این مسأله به مقاله تفصیلی، مستند و مستدل «جریان قصاص میان مسلمان و غیر مسلمان از منظر فقه اسلامی و حقوق ایران»، نوشتۀ آقایان جلیل امیدی و سید زکریا حسینی (تاریخ پذیرش ۲۸ / ۷ / ۱۳۹۴) مراجعه شود.

نصاری ،و...) یا غیر کتابی را در خفاء و پنهانی(با فریب و نیرنگ) به قتل برساند، در این حالت قطعاً قصاص می‌شود. و ابوحنیفه رحمه الله گفته است: مسلمان در برابر کشتن ذمّی قصاص می‌شود، امّا در برابر پناهنده قصاص نمی‌شود.»[1] امام ابوجعفر طحاوی رحمه الله (م۳۲۱ هـ) در کتاب «اختلاف العلماء» می‌نویسد: «در کشتن مسلمان مقابل کافر، اصحاب ما (حنفی مذهب ها) و ابن ابی لیلی و عثمان البتی می گویند: مسلمان مقابل ذمّی کشته می‌شود، ابن شبرمه، ثوری، اوزاعی و شافعی گفتند: [مسلمان در برابر ذمّی] کشته نمی‌شود، مالک و لیث گفتند: اگر ذمّی را در خفاء و پنهانی (مرموزانه) به قتل برساند، در این حالت قصاص انجام می‌شود، در غیر این صورت کشته نمی‌شود.»[2] شیخ عبدالقادر عوده رحمه الله (م ١٣٧٤ هـ) می‌گوید: «ابوحنیفه رحمه الله بر این رأی است که مسلمان در برابر ذمّی قصاص می‌شود و ذمّی نیز در برابر مسلمان کشته می‌شود. زیرا نصوصی که به عقوبت قصاص آمده است عمومیت دارد. و بررسی مفهوم حیات در قتل مسلمان برابر ذمّی رساتر از قتل مسلمان مقابل مسلمان است، زیرا خصومت دینی [ممکن است] او را بر قتل وادار کند، به خصوص هنگام عصبانیت، پس او به بیداری وجدان نیاز مبرمی دارد، و در این حالت در بحث معنی حیات فرض قصاص رساتر است. و این نظر ابوحنیفه رحمه الله با قوانین موضوعه جدید توافق دارد و در مسائل اختلافِ دینی در عقاب تفاوتی نیست.»[3]

گفتار بیست و هشتم: دیه شهروند غیر مسلمان و مساوات آن با دیهٔ مسلمان!

در دیهٔ کافر ذمّی اعم از یهودی یا نصرانی یا زرتشتی و... نزد علمای اهل سنت اختلاف است، برخی آن را برابر دیهٔ مسلمان می‌دانند و برخی نیز آن را نصف دانستند. البته باید متذکر شویم که احادیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در بارهٔ دیهٔ ذمّی روایت شده که در آن تصریح

---

۱ - اختلاف الائمة العلماء، ج ۲ ، ص ۲۱۸ : «واختلفوا فيما إذا قتل مسلم ذميا أو معاهدا.فقال الشافعي ومالك وأحمد: لا يقتل المسلم بواحد منهما إلا أن مالكا استثنى فقال: إن قتل المسلم ذميا أو معاهدا أو مستأمنا كتابيا أو غير كتابي غيلة قتل حتما... وقال أبو حنيفة: يقتل المسلم بقتل الذمي ولا يقتل المسلم بالمستأمن»

۲ - مختصر اختلاف العلماء، ج ۵ ، صص ۱۵۷ - ۱۵۸ : «فی قتل المؤمن بالكافر قال أصحابنا وابن أبی ليلى وعثمان البتی يقتل المسلم بالذمی وقال ابن شبرمة والثوری والأوزاعی والشافعی لا يقتل وقال مالک والليث إن قتله غيلة قتل به وإلا لم يقتل»

۳ - التشريع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۲ ، صص ۱۲۳ - ۱۲۴

شده دیهٔ ذمی نصف دیهٔ مسلمان است، در صحتِ این احادیث اختلاف است. امّا در خصوص مساوات دیه مسلمین با غیر مسلمانان آثاری از صحابه و تابعین روایت است. از صحابی عبدالله بن مسعود ﷺ (م ۳۲ هـ) روایت است که می‌فرماید: «**من كان له عهد أو ذمة، فديته دية الحر المسلم**»[1] یعنی:«هر کس دارای عهد یا ذمّه باشد پس دیه اش، دیه مسلمان آزاد است.»، علقمه بن قیس رحمه الله (م ٦٥ هـ)، مجاهد بن جبر رحمه الله (م ۱۰۳ هـ) ، عطاء بن ابی رباح رحمه الله (م ١١٤ هـ)، محمد زُهری رحمه الله (م ١٢٥ هـ)، یعقوب بن عتبه رحمه الله (م ۱۲۸ هـ)، صالح بن کیسان رحمه الله (م ۱۳۰ هـ به بعد)، اسماعیل بن محمد رحمه الله (م ١٣٤ هـ)[2] همگی بر این دیدگاه هستند که: «**دية المعاهد مثل دية المسلم**»[3] یعنی: «دیه معاهد مانند دیه مسلمان است.» ابراهیم النخعی رحمه الله (م ١٩٦ هـــ) نیز گوید: «**دية اليهودي، والنصراني، والمجوسي مثل دية المسلم**»[4] یعنی: «دیه یهودی و نصرانی و زرتشتی مثل دیهٔ مسلمان است.» امام طحاوی رحمه الله(م ۳۲۱هـ)، می‌گوید: «ثابت است که دیهٔ مسلمان و کافر مساوی است، [آن] از علقمه، سعید بن مسیب، مجاهد، عطاء و زُهری روایت شده است.»[5] همچنین امام ابو بکر بن ابی عاصم الشیبانی رحمه الله (م ۲۸۷ هـ) در کتاب «الدیات» می‌نویسد: «محمد بن اسحاق می‌گوید: از زُهری پرسیدم از دیهٔ ذمی برایم بگو، چقدر بوده در عهد رسول الله ﷺ زیرا بر ما در مورد آن اختلاف است؟! زُهری فرمود: احدی از شرق و غرب

---

۱ - **مصنف ابن أبی شیبة، ج ۵ ، ص ۴۰۶ ح ۲۷۴۴۵ ؛ السنن الكبرى للبيهقى، ج ۸ ، صص ۱۷۹ ح ۱۶۳۵۵، این اثر از ابن مسعود، اسنادش صحیح است، لکن منقطع می‌باشد و با توجه به متابعات آن در مجموع صحیح لغیره می‌باشد. اثر مذکور با الفاظ دیگری نیز از ابن مسعود روایت شده است، مانند: « دية المعاهد مثل دية المسلم»، (المعجم الكبير للطبرانی، ج ۹ ، ص ۳۵۰ ح ۹۷۳۸) ، و با لفظ « فی كل معاهد مجوسی أو غيره الدية وافية» (منبع پیشین حدیث شماره ۹۷۳۹).**

۲ - **لفظ صحیح از یعقوب بن عتبه، صالح بن کیسان و اسماعیل بن محمد به این صورت می‌باشد: « عقل كل معاهد من أهل الكفر ومعاهدة كعقل المسلمين ذكرانهم وإناثهم , جرت بذلك السنة فی عهد رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم»، یعنی: «خون بهای هر مرد و زن معاهدی از اهل کفر مثل خونبهای مسلمانان مرد و زن می باشد و این به عنوان سنت در زمان رسول ﷺ برقرار بوده است.» (ن ک: مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰ ، ص ۹۷ ح ۱۸۴۹۸).**

۳ - **مصنف ابن أبی شیبة، ج ۵ ، ص ۴۰۶ ح ۲۷۴۴۶ ، ج ۵ ، ص ۴۰۷ ح ۲۷۴۴۷ و ۲۷۴۴۹ ؛ اسناد همگی حَسَن یا صحیح است.**

۴ - **مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰ ، ص ۹۷ ح ۱۸۴۹۹ ، اسناد آن صحیح است.**

۵ - **مختصر اختلاف العلماء للطحاوی، ج ۵ ، ص ۱۵۷: «فثبت أن دية المسلم والكافر سواء وروى عن علقمة وسعيد بن المسيب ومجاهد وعطاء والزهرى»**

آگاه‌تر به این موضع از من باقی نمانده است. در عهد رسول الله ﷺ و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ و عثمان ﷺ هزار دینار بوده است حتی معاویه ﷺ پانصد دینار را به خانواده مقتول می‌داد و پانصد دینار دیگر را در بیت المال قرار می‌داد. و از عثمان بن عفان ﷺ، ابن مسعود ﷺ، از عطاء ﷺ، مجاهد ﷺ، ابراهیم ﷺ و شعبی ﷺ مثل دیهٔ مسلمان روایت شده است.»[۱] امام ابوحنیفه ﷺ و اصحابش نیز موافق این نظریه می‌باشند.[۲]این دیدگاه مستند[۳] به این آیه قرآن کریم است: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ﴾[۴] یعنی: «و اگر از گروهی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خونبهای او را به کسان او بپردازد.»، ناگفته نماند که برخی از علماء علاوه بر پرداخت دیه ذمّی (صرف نظر از مختلف بودن مقدار آن) کفارهٔ – آزاد کردن یک برده – را نیز واجب می‌دانند. چنانچه سید سابق ﷺ می‌گوید: «آیا کفاره به همراه دیه در قتل ذمّی و

---

۱ - الدیات لابن أبی عاصم، ص ۴۶ : «حدثنا أبو یوسف الصیدلانی، حدثنا محمد بن سلمة، حدثنا محمد بن إسحاق قال: سألت الزهری، قلت: حدثنی عن دیة الذمی، کم کانت علی عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم قد اختلف علینا فیها؟ فقال: «ما بقی أحد بین المشرق والمغرب أعلم بذلک منی، کانت علی عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم ألف دینار وأبی بکر وعمر وعثمان رضی اللّه عنهم حتی کان معاویة رضی اللّه عنه أعطی أهل القتیل خمس مائة دینار ووضع فی بیت المال خمس مائة دینار» وروی عن عثمان بن عفان رضی اللّه عنه مثل دیة المسلم، وابن مسعود رضی اللّه عنه مثل دیة المسلم، وعن عطاء ومجاهد وإبراهیم والشعبی مثل دیة المسلم» ، می گوییم: اسناد این اثر متصل صحیح است : ابویوسف صیدلانی (م ۲۴۶ هـ)؛ ثقه ، حافظ است، ابو حاتم او را راستگو دانسته و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و نسائی نیز او را توثیق نموده و ابوعلی نیشابوری او را از حافظان جزیره و معتمدان آنجا توصیف کرده است. محمد بن سلمه (م ۱۹۱ هـ): ثقه و عالم و دارای فضل و روایت و اهل فتوا بوده است، وی نزد ائمه جرح و تعدیل توثیق شده است. محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ هـ) : صدوق و راستگوست، برخی از ائمه او را ضعیف دانستند به علت گرایشش به شیعه و قدری و نیز تدلیس در روایات لکن مع ذلک بسیاری از ائمه او را توثیق کردند و حسن الحدیث دانستند. تدلیسش در روایات بنابه دیدگاه ائمه اهل فن وی در طبقة سوم از مدلسین جای دارد و این طبقه حدیثشان مردود است مگر این که تصریح به سماع کنند و محمد بن اسحاق در این اثری که از وی نقل کردیم به سماعش تصریح جازم کرده است و لذا بر وی اشکالی وارد نیست. زُهری (م ۱۲۵ هـ) : فقیه، ثقه حافظ و بر بزرگی و عالم بودنش میان اهل علم خلافی نیست. نتیجه اینکه: این اثر اسنادش متصل صحیح است. اما روایات پایانی که ابوبکر بن ابی عاصم ﷺ نقل کرده بجز مورد عثمان بن عفان ﷺ و شعبی ﷺ ماباقی را قبلاً تخریج کردیم و اسناد همگی صحیح یا حَسَن می باشد. اللّه اعلم.

۲ - شرح مشکل الآثار – الطحاوی، ج ۱۱ ، ص ۳۲۱ ؛ المبسوط للسرخسی، ج ۲۶ ، ص ۸۵

۳ - الحجة علی أهل المدینة – الشیبانی، ج ۴ ، ص ۳۵۰

۴ - نساء / ۹۲

معاهد واجب می‌شود؟ [بلی] ابن عباس ﷺ، شعبی ﷺ، نخعی ﷺ، شافعی ﷺ قائل به آن هستند و طبری ﷺ آن را ترجیح داده است.»[۱]

گفتار بیست و نهم: ضمانتِ سلامتِ عبادی و آزادی شعائر دینی غیر مسلمین

با توجه به نصوص تاریخی از صلحنامه‌ها و معاهده‌هایی که بین مسلمانان و اهل ذمّه منعقد شده است چنین برداشت می‌شود که غیر مسلمین در عبادات و اعتقادات شان آزادی کامل داشتند، در اینجا چند نمونه از مفاد صلحنامه‌هایی که در صدر اسلام و در جریان فتوحات مسلمانان منعقد گردیده، مواردی را نقل می‌کنیم:

۱. در بخشی از مفاد معاهده‌ای که میان پیامبرﷺ و یهود مدینه نوشته شده چنین آمده است: «**لليهود دينهم وللمؤمنين دينهم، ومواليهم وأنفسهم، إلا من ظلم وأثم فإنه لا يوتغ إلا نفسه وأهل بيته**»[۲] یعنی: «یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود و دوستان و همپیمانان آنان [برابر] هستند مگر کسی که ظلم و گناه کند در این حالت خود و خانوده‌اش را به هلاکت انداخته است.»

۲. صلحنامه‌ای که بین پیامبرﷺ و اهل نجران در مدینه منعقد شده است، مفاد آن به این قرار است: « **ولنجران وحاشيتهم جوار الله وذمة محمد النبي رسول الله على أنفسهم وملتهم وأرضهم وأموالهم وغائبهم وشاهدهم وبيعهم وصلواتهم لا يغيروا أسقفا عن أسقفيته، ولا راهبا عن رهبانيته، ولا واقفا عن وقفانيته وكل ما تحت أيديهم من قليل أو كثير وليس ربا ولا دم جاهلية ومن سأل منهم حقا فبينهم النصف غير ظالمين ولا مظلومين لنجران، ومن أكل ربا من ذي قبل فذمتي منه بريئة، ولا يؤاخذ أحد منهم بظلم آخر، وعلى ما في هذه الصحيفة جوار**

---

۱ - **فقه السنة – سید سابق، ج ۲ ، ص ۵۶۵ : «وهل تجب الكفارة مع الدية فى قتل الذمى والمعاهد؟ قاله ابن عباس، والشعبى، والنخعى، والشافعى واختاره الطبرى»**

۲ - **الأموال لابن زنجويه، ج ۲ ، ص ۴۶۶ ؛ السيرة النبوية لابن هشام، ج ۱ ، ص ۵۰۳ ؛ عيون الاثر – ابن سيد الناس، ج ۱ ، ص ۲۲۸**

الله وذمة النبي أبدا حتى يأتي الله بأمره إن نصحوا وأصلحوا فيما عليهم غير مثقلين بظلم»[1] یعنی: « و برای مردم نجران و ساکنان اطراف آن امان خواهد بود و جانشان و آیین و سرزمین و اموالشان و عبادتگاه هایشان و سنت‌های دینی و حاضر و غائب ایشان همگی در پناه خدا و رسول خدا هستند، هیچ اسقف و کشیش و راهبی از مقام خود عزل نمی‌شود و هر چه در اختیارشان است، از کم و بیش از آنِ خودشان است. هیچ یک از خون‌های جاهلیت و هیچ ربایی اعتبار ندارد و هر کس از ایشان حقی بخواهد، برعهده ایشان است که با دادگری حل کنند. نباید بر کسی ستم کنند و نباید بر ایشان ستم شود، و هر کس از ایشان ربا بخورد پیمان من از او برداشته شده است، و هیچ یک از ایشان به گناه دیگری گرفته نمی‌شود، و تا هنگامی که بر این صلحنامه پایبند باشند، در پناه خدا و رسولش قرار خواهند داشت، تا آن که خداوند فرمان خود را در این مورد بیاورد بر آنان ستمی نخواهد شد.»

۳. خالد بن ولید ﷺ(م ۲۱ هـ) هنگامی که برای اهالی دمشق امان‌نامه فرستاد، نوشت: «**هذا كتاب من خالد بن الوليد لأهل دمشق: إني قد أمنتهم على دمائهم وأموالهم وكنائسهم»**[2] یعنی: «این کتاب از خالد بن ولید به اهالی دمشق: همانا من آنان را بر خون و اموال و کلیساهایشان امان می‌دهم.»

٤. همچنین در مفاد صلحنامه‌ای که میان خالد بن ولید ﷺ و اهالی «عانات» امضاء شده است چنین آمده است: « **لا يهدم لهم بيعة ولا كنيسة وعلى أن يضربوا نواقيسهم في أي ساعة شاءوا من ليل أو نهار إلا في أوقات الصلوات، وعلى أن يخرجوا الصلبات في أيام عيدهم، واشترط عليهم أن يضيفوا المسلمين ثلاثة أيام ويبذرقوهم»**[3] یعنی: «اماکن مقدس‌شان (کلیساهای مسیحی) منهدم نشوند و این که ناقوس‌هایشان (زنگها) در هر ساعت از شبانه

---

۱ - الطبقات الکبری لابن سعد، ج ۱ ، ص ۲۸۸ ؛ دلائل النبوة للبیهقی، ج ۵ ، ص ۳۸۹؛ همچنین بنگرید به : (الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۴۴؛ الاموال لابن زنجویه، ج ۲ ، ص ۴۴۷؛ فتوح البلدان – البلاذری، ص ۷۲؛ تاریخ الرسل والملوک – الطبری، ج ۳ ، صص ۳۲۱ - ۳۲۲)

۲ - الاموال لابن زنجویه، ج ۲ ، ص ۴۷۳ ؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۶۶

۳ - الخراج لابی یوسف، ص ۱۶۰

روز به صدا در آیند بجز در اوقات نمازها، و اینکه در ایام عیدشان صلیب ها را بیرون بیاورند. و آنها ملزم هستند که سه روز مسلمانان را مهمانی، و به آنها برسند.»

۵. امان‌نامهٔ خلیفهٔ دوم امام عمر بن خطاب ﷺ به مردم ساکن ایلیاء (بیت المقدس)، مفاد آن به این قرار است: «**بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عبدالله عمر أمير المؤمنين أهل إيلياء من الأمان، أعطاهم أمانا لأنفسهم وأموالهم، ولكنائسهم وصلبانهم، وسقيمها وبريئها وسائر ملتها، أنه لا تسكن كنائسهم ولا تهدم، ولا ينتقص منها ولا من حيزها، ولا من صليبهم، ولا من شيء من أموالهم، ولا يكرهون على دينهم، ولا يضار أحد منهم، ولا يسكن بإيلياء معهم أحد من اليهود، وعلى أهل إيلياء أن يعطوا الجزية كما يعطي أهل المدائن، وعليهم أن يخرجوا منها الروم واللصوت، فمن خرج منهم فإنه آمن على نفسه وماله حتى يبلغوا مأمنهم، ومن أقام منهم فهو آمن، وعليه مثل ما على أهل إيلياء من الجزية، ومن أحب من أهل إيلياء أن يسير بنفسه وماله مع الروم ويخلي بِيَعهم وصلبهم فإنهم آمنون على أنفسهم وعلى بيعهم وصلبهم، حتى يبلغوا مأمنهم، ومن كان بها من أهل الأرض قبل مقتل فلان، فمن شاء منهم قعدوا عليه مثل ما على أهل إيلياء من الجزية، ومن شاء سار مع الروم، ومن شاء رجع إلى أهله فإنه لا يؤخذ منهم شيء حتى يحصد حصادهم، وعلى ما في هذا الكتاب عهد الله وذمة رسوله وذمة الخلفاء وذمة المؤمنين إذا أعطوا الذي عليهم من الجزية**»[1] یعنی: « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، این امان‌نامه‌ای است که بندهٔ خدا عمر امیرمؤمنان به مردم ایلیاء داده است. به آنان از لحاظ جان و مال، و کلیساها و صلیب‌هایشان، و سالم و بیمارشان، و برای دیگر مردمی که ساکن آنجا هستند امان می‌دهد. کسی در کلیسای آنان سکونت نخواهد کرد و آن را ویران نخواهد ساخت و چیزی از آن و حدود آن و صلیب‌ها و اموال ایشان کاسته نخواهد شد. آنان را مجبور به ترک دین و آیین نمی‌کنند و به هیچ کس از ایشان زیانی نخواهد رسید و در ایلیاء هیچ یهودی همراه ایشان اسکان داده نخواهد شد. و بر مردم ایلیاست که همچنان

---

۱ - تاریخ الرسل والملوک – الطبری، ج ۳ ، ص ۶۰۹؛ مجموعة الوثائق السیاسیة للعهد النبوی والخلافة الراشدة - محمد حمید الله الحیدر آبادی الهندی، ص ۴۸۸

جزیه بپردازند همانطور که اهل مداین می‌پردازند، و بر عهدهٔ ایشان است که رومیان و دزدان را از آن شهر بیرون کنند، هرکس از آنان که از ایلیاء بیرون آید تا هنگامی که به جایگاه امنی برسد بر جان و مال خویش در امان خواهد بود و هر کس از ایشان که در شهر بماند هم در امان است و بر اوست که همان جزیهٔ مردم ایلیاء را بپردازد، هر کس از مردم ایلیاء هم که بخواهد با رومیان برود مشروط بر این‌که پرستش‌گاه و صومعه خود را خالی کند، آنان هم بر جان و صلیب خود در امانند تا به جایگاه امنی برسند، زمین‌دارانی که پیش از کشته شدن فلانی در ایلیاء بوده‌اند اگرچه بخواهند همان جا بمانند بر عهدهٔ ایشان است که جزیه‌ای همچون جزیهٔ مردم ایلیاء بپردازند و هر کس بخواهد می‌تواند با رومیان برود و تا هنگام درو و برداشت محصول از آنان چیزی گرفته نمی‌شود. برآنچه در این نامه نوشته شده عهد و ذمّهٔ خدا و رسولش می‌باشد و ذمّهٔ خلفاء و مؤمنان، به شرط آن‌که جزیه‌ایی را که برعهده ایشان مقرر شده است بپردازند.»

٦. صلحنامهٔ عمرو بن عاص رضی الله عنه (م ٤١ هـ به بعد) با مردم مصر، مفاد آن به این قرار می‌باشد: «**بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عمرو بْن العاص أهل مصر من الأمان على أنفسهم وملتهم وأموالهم وكنائسهم وصلبهم، وبرهم وبحرهم ...**»[1] یعنی: « به نام خداوند بسیار بخشنده و مهربان، این امانی است که عمرو بن عاص به مردم مصر اعطا می‌کند که به موجب آن جان‌ها، آئین، اموال، کنیسه‌ها، صلیب‌ها، و خشکی و دریای ایشان در امان باشد.»

٧. صلحنامهٔ حبیب بن مسلمه فهری رضی الله عنه (م ١٤٢هـ)، برای مردم «دبیل» از توابع «ارمینیه»، به این قرار است: «**بسم الله الرحمن الرحيم: هذا كتاب من حبيب بن مسلمة لنصارى أهل دبيل ومجوسها ويهودها شاهدهم وغائبهم: إني أمنتكم على أنفسكم وأموالكم وكنائسكم وبيعكم وسور مدينتكم فأنتم آمنون وعلينا الوفاء لكم بالعهد ما وفيتم وأديتم الجزية والخراج شهد الله**

---

۱ - تاريخ الرسل والملوك – الطبری، ج ۴ ، ص ۱۰۹ ؛ البداية والنهاية، ج ۷ ، ص ۱۱۲

وکفى بالله شهيدا»[۱] یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم: این نامه‌ای است از حبیب بن مسلمه برای نصارای اهل دبیل و مجوسیان و یهودیان آن، اعم از حاضر و غایب. من شما را بر جان‌ها و اموال و کلیساها و معابد و حصار شهرتان امان دادم و شما در امان هستید و بر ماست که به این عهد وفا کنیم، مادام که شما نیز بر آن باقی بوده جزیه و خراج ادا کنید. خداوند گواه است، و گواهی او کافیست.»

۸. صلحنامهٔ عتبه بن فرقد ﷺ با مردم آذربایجان و اطراف آن، که مفاد این صلحنامه به این قرار است: «**بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عتبة بن فرقد، عامل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين أهل أذربيجان- سهلها وجبلها وحواشيها وشفارها وأهل مللها- كلهم الأمان على أنفسهم وأموالهم ومللهم وشرائعهم، على أن يؤدوا الجزية على قدر طاقتهم، ليس على صبي ولا امرأة ولا زمن ليس في يديه شيء من الدنيا، ولا متعبد متخل ليس في يديه من الدنيا شيء، لهم ذلك ولمن سكن معهم، وعليهم قرى المسلم من جنود المسلمين يوما وليلة ودلالته، ومن حشر منهم في سنة وضع عنه جزاء تلك السنة، ومن أقام فله مثل ما لمن أقام من ذلك، ومن خرج فله الأمان حتى يلجأ إلى حرزه**»[۲] یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم،این امانی است که عتبه بن فرقد عامل عمر بن خطاب، امیر مؤمنان به مردم آذربیجان می‌دهد- از دشت و کوه و اطراف و درّه‌ها و اهل دین‌ها- که جان‌ها و مال‌ها و دین‌ها و شریعتشان، همهٔ آنان در امان هستند، به شرط آن که در حد توانایشان جزیه بپردازند. بر کودک و زنو بیماری که چیزی از دنیا ندارد، و عابد خلوت نشین که چیزی از دنیا ندارد، جزیه‌ای نیست. امان برای خودشان است و هر که با آنها مقیم باشد. و باید مسلمانی از لشکر مسلمانان را یک شبانه روز مهمان کنند و همچنین راهنمایی نمایند. هر کس از آنها که با سپاس مسلمانان یک سال همراه شود، جزیه آن سال از او برداشته می‌شود و هر کس ماندگار شود مانند ماندگان است [در پرداخت جزیه] و هر کس بیرون برود در امان باشد تا به پناه خود برسد.»

---

۱ - فتوح البلدان – البلاذری، ص ۱۹۹؛ معجم البلدان - یاقوت الحموی، ج ۲ ، ص ۴۳۹
۲ - تاریخ الرسل والملوک – الطبری، ج ۴ ، ص ۱۵۵

امام عمر بن خطاب ﷺ مقرر کرده بود که کارگزارانش هر سال در موسم حج به نزد وی بروند، تا با این کار آنها را از ستم بازدارد و یا [در صورت لزوم] آنها را عزل کند.[۱] با این کار در واقع هیچ یک از کارگزاران دولت جرئت نداشت به مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان که تحت حمایت دولت اسلامی بودند ستمی کند. حاکمان اسلامی و فقهاء برضمانت عبادی و اعتقادی شهروندان غیر مسلمان تأکید جازم می‌کردند، خلیفهٔ راشده عمر بن عبدالعزیز ﷺ (م ۱۰۲هـ)، به کارگزاران زیردستش نوشت: «**لا تهدموا كنيسة ولا بيعة ولا بيت نار...**»[۲] یعنی: «هیچ کنیسه، کلیسا و آتشکده‌ای را ویران نکنید.»

گفتار سی ام: مشروعیت جزیه، سوره توبه، جنگیدن با اهل کتاب

بسیار می‌شنویم که اسلام ستیزان همیشه با استناد به آیه ۲۹ سوره توبه، اسلام را دینی جنگ طلب و بی رحم معرفی می‌کنند. در پاسخ به آنها لازم است که به بررسی این آیه و بیان اقوال علماء و مفسران در این رابطه بپردازیم تا حقیقت موضوع هویدا شود.

---

۱ - منبع قبل، «وذلک أن عمر كان يأخذ عماله بموافاة الموسم فی كل سنة يحجر عليهم بذلک الظلم، ويحجزهم به عنه»

۲ - الأموال للقاسم بن سلام، ص ۱۲۳ ؛ الأموال لابن زنجويه، ص ۲۶۸ ؛ در ادامه این اثر نیز آمده است: « ... ولا تحدثوا كنيسة ولا بيعة ولا بيت نار» ، یعنی: «هیچ کنیسه، کلیسا و آتشکده‌ای را احداث نکنید.» لازم به ذکر است که این فرمان به امیران مسلمین است، نزد جمهور علماء جایز نیست که مسلمانان در سرزمین اسلامی که در ابتدا کنیسه و یا کلیسا و یا آتشکده‌ای وجود نداشته است این معابد ساخته شوند هرچند برخی از فقهاء مشروطاً جواز (!) آن‌را صادر کردند، همچنین سیرة صحابه چنین بوده که سرزمین‌هایی زیادی را که فتح می‌کردند چیزی از معابد و کلیساها و ... را تخریب نمی‌کردند و اجماع بر آن حاصل شده است. بنگرید به: (المغنی لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۳۵۵). بنابر منقولات تاریخی، اولین کنیسه در مصر توسط مسلمه بن مخلّد ﷺ (م۶۲هـ)، در شهر تازه تأسیس شده «فسطاط» بنا گردید. (فتوح مصر والمغرب لابن عبدالحکم، ص ۱۵۹) و بعد از آن نیز کلیساهای دیگری در قاهره ساخته شد، که همگی – بلاخلاف- در عصر اسلامی بوده است. (الخطط للمقریزی، ج ۴ ، ص ۳۷۴)، مستشرق آلمانی آقای آدام متز – متوفی ۱۹۱۷م- در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می‌نویسد: «در اسلام، سیاست دولت را چنان می‌یابیم که گاهی متابعاً تساهل فارس و تعصب رومی‌ها را جمع می‌بندد، از این رو گاهی به نصاری اجازه می‌دادند که کنیسه‌های جدیدی بنا کنند و گاهی هم از اصلاح و ترمیم کنیسه‌های قدیمی جلوگیری می‌کردند! در بین سال‌های (۱۶۹ هـ – ۷۸۵ م) و (۱۷۱هـ - ۷۸۷م) علی بن سلیمان، والی مصر از سوی رشید، کنیسه‌های جدید مصر را تخریب نمود، پنجاه هزار دینار به او بخشیده شد تا از این تخریب دست بکشد، اما امتناع ورزید. سپس بعد از او والی دیگری آمد، و به نصاری اجازه داد تا کنائسی که علی بن سلیمان نابود کرده بود را مجدداً بنا کنند، تمامی این کنیسه‌ها به مشورت لیث بن سعد و عبد اللّه بن لهیعه بنا گردید و آن دو نفر گفتند که این عمل جزو آبادانی سرزمین است، با احتجاج به اینکه عموم کنیسه‌هایی که در مصر بودند، در زمان صحابه و تابعین (دوره اسلامی) فقط بنا شده‌اند!» (الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجری،آدم متز، ج ۱ ، ص ۹۱)

خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره توبه می‌فرماید: ﴿**قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ**﴾ یعنی:«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند ، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده اش (در سنّت خود) تحریم کرده اند حرام می دانند ، و نه آئین حق را می پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می پردازند.»

مبحث اول: سبب نزول آیه ۲۹ سورۀ توبه

در سبب نزول این آیه از مجاهد بن جبر رحمه الله (م ۱۰۳هـ)، روایت است که می‌گوید: « **نزل هذا حين أمر النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه بغزوة تبوك**»[1] یعنی: « این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ و یارانش به غزوه تبوک امر شده بودند.»، امام طبری رحمه الله (م ۳۱۰هـ)، ضمن نقل اثر فوق الذکر، می‌نویسد: « این آیه بر رسول الله ﷺ نازل شد در بارۀ امر جنگ با رومی‌ها، و آن‌حضرت ﷺ بعد از نزول آن، برای جنگ به تبوک رفت.»[2]

حافظ ابن‌کثیر رحمه الله (م ۷۷٤هـ)، در تفسیرش می‌نویسد: «این آیه کریمه، در اولین فرمان به جنگ با اهل کتاب نازل شد بعد از اینکه مقابله با مشرکان سهل شد و مردم گروه گروه وارد دین خدا شدند، چونکه کار جزیرۀ العرب استوار گردید ، خدا و رسولش [مردم را] به جنگ با اهل کتاب از یهود و نصاری دستور دادند، و آن در سال ۹ هـ ، بود، بدین سبب رسول الله ﷺ برای جنگ با روم آماده شد، و مردم را بدان فراخواند.»[3]

---

۱ - **السنن الكبرى للبيهقى، ج ۹ ، ص ۳۱۲ ؛ تفسير القرآن العظيم لابن أبى حاتم، ج ۶ ، ص ۱۷۷۸؛ معالم التنزيل فى تفسير القرآن للبغوى، ج ۲ ، ص ۳۳۵؛ المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز لابن عطية ، ج ۳ ، ص ۲۱؛ الاموال لابن زنجويه، ص ۱۱۳؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۷**

۲ - **جامع البيان فى تأويل القرآن، ج ۱۴ ، ص ۲۰۰ : « أن هذه الآية نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فى أمره بحرب الروم، فغزا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد نزولها غزوة تبوك .»**

۳ - **تفسير القرآن العظيم، ج ۴ ، ص ۱۳۲ : « هذه الآية الكريمة (نزلت) أول الامر بقتال أهل الكتاب، بعد ما تمهدت أمور المشركين ودخل الناس فى دين الله أفواجا، فلما استقامت جزيرة العرب أمر الله ورسوله بقتال أهل الكتابين**

ابو عبید قاسم بن سلام رحمه الله (م ۲۲٤هـ)، سعید بن منصور رحمه الله (م ۲۲۷هـ) با اسنادشان روایت کردند که پیامبر ﷺ برای پادشاه روم نامه‌ای فرستاد با این مضمون: «**من محمد رسول الله إلى هرقل صاحب الروم إني أدعوك إلى الإسلام فإن أسلمت فلك ما للمسلمين وعليك ما عليهم فإن لم تدخل في الإسلام فأعط الجزية فإن الله عز وجل يقول ﴿ قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون﴾ (التوبة: ۲۹)**.»[1] یعنی: «از محمد، فرستادۀ خدا به هرقل پادشاه روم، همانا من تو را به اسلام دعوت می‌کنم، پس اگر اسلام بیاوری از حقوق مسلمانان برخورداری و اگر به اسلام نگروی، پس جزیه بپرداز، زیرا خداوند متعال فرموده است :« با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا ، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند ، و نه آئین حق را می‌پذیرند ، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند ، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی ، جزیه را می پردازند.(توبه / ۲۹).»، همانطور که ملاحظه می‌شود پیامبر ﷺ به آیه ۲۹ سوره توبه استناد نموده است، و جنگ تبوک بعد از جنگ مؤته بود که از جانب رومیان بر مسلمانان تحمیل شد، و قبل از آن نیز سفیر[2] و پانزده نفر از مبلغانِ مسلمان[3] توسط رومیان کشته

الیهود والنصاری، وکان ذلک فی سنة تسع؛ ولهذا تجهز رسول الله صلى الله علیه وسلم لقتال الروم ودعا الناس إلى ذلک، وأظهره لهم»

۱ - سنن سعید بن منصور، ج ۲ ، ص ۲۲۳ ح ۲۴۷۹ ؛ الأموال للقاسم بن سلام، ص ۳۰

۲ - پیامبر ﷺ سفیری را به اسم «حارث بن عُمیر» به سوی حاکم بُصری که تابع حکومت امپراطوری روم بود فرستاد، حاکم بُصری این سفیر پیامبر ﷺ را بعد از اینکه برایش محرز شد که این شخص سفیر و فرستاده آن‌حضرت ﷺ است، اعدام کرد. بنگرید به : (المغازی – الواقدی، ج ۲ ، ص ۷۵۵؛ الطبقات الکبری لابن سعد، ج ۴ ، ص ۲۵۵؛ الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۱ ، ص ۲۹۷؛ الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱ ، ص ۶۸۲)

۳ - پیامبر ﷺ در سال ۸ هجری هیئت ۱۵ نفری را که از دعوتگران اسلامی و از مبلغان اسلامی بودن به سرپرستی «کعب بن عمیر» به منطقة ذات اطلاح در سرزمین شام که تحت حکومت مرکزی امپراطوری روم و تابع منقطة بزرگی به اسم بلقاء بود، فرستادند، وقتی که این هیئت به آن منطقه رسیدند جمعیت کثیری را مشاهده نمودند، خواستند مردم را دعوت به اسلام کنند، و همین کار را هم کردند ، امّا مردم این مناطق نه تنها دین اسلام را نپذیرفتند، بلکه این پانزده نفر دعوتگر را هم به طرز ناکواری به شهادت رساندند. بنگرید به (دلائل النبوة للبیهقی، ج ۴ ، صص ۳۵۷ - ۳۵۸؛ الطبقات الکبری لابن سعد، ج ۲ ، صص ۹۷)

شده بودند، لذا امر به جنگ با رومیان کاملاً معقول بوده است و این آیه عمومیت دارد، و دلالت بر اخذ جزیه از اهل کتاب می‌کند.

مبحث دوم: امر به قتال برای جنگ است نــه صرفاً کشتن!

در این آیه «**قاتلوا**» فعل امر مبنی بر حذف نون، از صیغهٔ تقاتلون از ریشهٔ قاتل [**یقاتل مقاتلة**]، ثلاثی مزید از باب مفاعله می‌باشد، مانند قِتال؛ بر وزن فِعال از مادهٔ **مفاعلة** است که برای «مشارکت» حداقل میان دو نفر یا دو چیز بکار می‌رود که به معنی «جنگ = کارزار » می‌آید، و غالب این باب برای مشارکت است و لذا معنای «قاتلوا» بجنگید (کارزار کنید) است و به معنی «بکشید= به قتل برسانید» نمی‌باشد.

علامه ابن منظور رحمه الله (م ۷۱۱هـ)، در « لسان العرب» می نویسد: « هر قتالی به معنی کشتن نیست.»[1] حافظ ابن حجر رحمه الله (م ۸۵۲هـ)، در «فتح الباری» می‌نویسد: « الزام جواز مقاتله منجر به الزام جواز قتل نیست، به این دلیل که مقاتله باب مفاعله می‌باشد که از آن معنای جنگیدن طرفین مستلزم می‌شود و این در مادهٔ قتل واقع نمی‌پذیرد، بیهقی از شافعی رحمه الله نقل می‌کند؛ قتال (مصدر دیگری از باب مفاعله؛ فاعل یفاعل مفاعلة و فعالاً و فیعالاً مانند مجاهدة و جِهاد) همچون قتل نیست در شیوه، چرا که جنگیدن با مردی در میدان کارزار جایز است و کشتن او در غیر کارزار نارواست.»[2]

مبحث سوم: مشروعیت اخذ جزیه

پیوسته برخی از اسلام ستیزان بر مسلمانان عیب و خورده می‌گیرند به سبب آیه ۲۹ سوره توبه که قرآن کریم جزیه را بر کسانی که تمایلی به وارد شدن به اسلام را ندارند مقرر

---

۱ - لسان العرب - ابن منظور، ج ۱۱ ، ص ۵۴۹ : « لیس کل قتال بمعنی القَتْل»، همچنین اهل لغت می‌گویند: «فاعل فعال ومفاعلة : کقاتَل قتالا ومُقاتَلة»، بنگرید به : (همع الهوَامع فی شرح جمع الجوامع للسیوطی، ج ۳ ، ص ۳۲۴ ؛ شذا العرف فی فن الصرف للحملاوی، ص ۶۰)

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱ ، ص ۷۶ : « لا یلزم من إباحة المقاتلة إباحة القتل لأن المقاتلة مفاعله تستلزم وقع القتال من الجانبین ولا کذلک القتل وحکی البیهقی عن الشافعی أنه قال لیس القتال من القتل بسبیل فقد یحل قتال الرجل ولا یحل قتله»

نموده است. و جزیه را نوعی اکراه بر وارد شدن به اسلام تعبیر کردند و آن را عقوبتی بر کفر، و ستم به اهل ذمّه تلقی نمودند. البته در بطلان این دیدگاه شکی نیست[1] زیرا اگر اخذ جزیه به سبب عقوبت بر کفر کافران باشد، می‌بایست استثنائی برای کسانی که از آنها جزیه اخذ می‌شود وجود نداشته باشد، مثلاً زنان، کودکان، سالمندان، بیماران، دیوانگان، کسانی که ناتوان هستند، مستخدمین، راهبان و اهل عبادتگاه‌ها امثال ایشان، از پرداخت جزیه معاف هستند.[2] در حالی که فقط از مردان جنگجو (کسانی که توانایی جنگیدن دارند) جزیه گرفته می‌شود، پس با این حساب جزیه نمی‌تواند در برابر عقوبت کفر باشد. امام عزالدین بن عبدالسلام ﷺ (م ٦٦٠هـ)، می‌گوید: «دریافت جزیه از اهل ذمّه به جای باقی ماندن بر کفر نیست، زیرا از جلال و عظمت پرودگار به دور است که دریافت جزیه را در عوض باقی ماندن آنان بر کفر قرار بدهد که اساس آن دشنام و نسبت دادن چیزهای ناروا به حضرت باری تعالی می‌باشد، هرکس که بر این دیدگاه باشد قطعاً [از فلسفهٔ دریافت جزیه] دور شده است. بلکه گرفتنِ جزیه در عوضِ حفظ جان، و صیانت از اموال و محارم و کودکانشان است و اگر در سرزمین ما (دولت اسلامی) باشند از آنان حمایت می‌گردد، و از کسانی که در سرزمین اسلامی ساکن باشند جزیه دریافت نمی‌شود مادام که پیمان ذمّه با وجود باقی ماندن در سرزمینشان جایز است.»[3]

امام تقی الدین سُبکی ﷺ (م ٧٥٦هـ) می‌گوید: « ما در [دریافت] جزیه میل و رغبتی نداریم تا اینکه مقر کسی بوده باشیم که به خداوند کفر می‌ورزد، بلکه [این جزیه] به عنوان رحمتی از جانب خدا به امید مسلمان شدنشان است، رسول الله ﷺ فرمودند: اگر خداوند

---

۱ - جزیه به عنوان عقوبت کافر به سبب کفرش بر کفر نیست، چرا که عقوبت کفر در عوض چند دینار نمی‌باشد و اگر جزیه عقوبت بر کفر باشد چرا باید از زنان، سالمندان، کودکان که در صفت کفر مشترک هستند، ساقط شود(؟) بلکه اگر آنطور بود می بایست بر راهبان و رجال دینی آنان مقدار اخذ جزیه بیشتر باشد در حالی که آنان از پرداخت جزیه معاف شده‌اند. بنگرید به : (التعایش مع غیر المسلمین – منقذ السقار، ص ۴۱)

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری - ابن حجر، ج ۶ ، ص ۲۶۰

۳ - قواعد الأحکام فی مصالح الأنام، ج ۱ ، ص ۱۱۰ : « ولا تؤخذ الجزیة عوضا عن تقریرهم علی الکفر، إذ لیس من إجلال الرب أن تؤخذ الأعواض علی التقریر علی سبه وشتمه ونسبته إلی ما لا یلیق بعظمته، ومن ذهب إلی ذلک فقد أبعد، وإنما الجزیة مأخوذة عوضا عن حقن دمائهم وصیانة أموالهم وحرمهم وأطفالهم، مع الذب عنهم إن کانوا فی دیارنا، ولیست مأخوذة عن سکنی دار الإسلام إذ یجوز عقد الذمة مع تقریرهم فی دیارهم. »

به وسیلهٔ تو یک نفر را هدایت نماید از شتر سرخ موی برایت بهتر است. در واقع، عدم اختلاط کفار با مسلمانان سبب دوری آنان از خوبی ها و محاسن اسلام می‌شود. آیا ندیدی که در زمان هجرت تا صلح حدیبیه فقط عده‌ای اندک وارد اسلام شدند، امّا از صلح حدیبیه تا فتح مکه حدود ده هزار نفر به سبب اخلاط غیر مسلمانان با مسلمانان در پی مهادنه و آتش بسی که بین آنان صورت گرفت مسلمان شدند. و این همان دلیل مشروعیت عقد ذمّه [و دریافت جزیه] می‌باشد.»[1]

«جزیه» که از اهل کتاب گرفته می‌شود مشتق از ماده «جزی» است علت تسمیه آن این است که در حفظ خون و احترام اهل کتاب، به آن اکتفا می‌شود.[2] جزیه مالیاتی است که از اهل ذمّه با در نظر گرفتن توانا و ناتوان بودن آنها، گرفته می‌شود و در مقابل از حمایت قانون برخوردار می‌شوند و مانند یک فرد مسلم در پناه اسلام، آزاد زندگی می‌کنند و آن مثل زکات و خراج و مالیات و غیره است که از مسلمانان گرفته می‌شود. در این حکم اجحاف و ظلمی نیست هر دولت برای اداره مملکت از وصول مالیات ناگزیر است، در اسلام آنچه از اهل کتاب دریافت می‌شود به عنوان جزیه و آنچه از مسلمین اخذ می گردد بنام زکات و غیره خوانده شده است.[3] امام ابن قدامه ﷺ(م ٦٢٠هـ)، می‌گوید: «جزیه، مقرری‌ای است که از کافر به ازای اقامتش در دارالاسلام هرساله اخذ می شود و

۱- فتاوی السبکی، ج ۲ ، ص ۴۰۴ : «وقد قدمنا أن ذلک لیس لرغبة منا فی الجزیة حتی نحکی من یکفر باللّه ولکن رحمة من اللّه لرجاء إسلامهم کما نبهنا علیه، فقد قال - صلی اللّه علیه وسلم - لأن یهدی اللّه بک رجلا واحدا خیر لک من حمر النعم. وعدم اختلاطهم بالمسلمین یبعدهم عن معرفة محاسن الإسلام ألا تری من الهجرة إلی زمن الحدیبیة لم یدخل فی الإسلام إلا قلیل، ومن الحدیبیة إلی الفتح دخل فیه نحو عشرة آلاف لاختلاطهم بهم للهدنة التی حصلت بینهم فهذا هو السبب فی مشروعیة عقد الذمة.»

۲ - قاموس قرآن – سید علی اکبر قرشی ۲ / ۳۶ ، همچنین بنگرید به: (المفردات فی غریب القرآن – الراغب، ص ۱۹۵)، البته برخی از علماء، جزیه را از جزا (پاداش) دانستند به این منظور که جزیه پاداش باقی ماندن غیر مسلمان بر دین خودشان به اعتبار کوچک شمردنشان، یا پاداش تأمین امنیت آنها از جانب ما به اعتبار مدارا و همنشینی با آنان می‌باشد. بنگرید به : (الأحکام السلطانیة – الماوردی، ص ۲۲۱ ؛ الأحکام السلطانیة للفراء، ص ۱۵۳)

۳ - - قاموس قرآن – سید علی اکبر قرشی، ج ۲ ، ص ۳۷

آن از جَزَی یجزِی می باشد [به معنی] زمانی که ادا کند (قَضی).»[1] همچنین امام ابو الولید الباجی رحمه الله می‌گوید: «جزیه از آنان (اهل کتاب) به طور عوض به ازای اقامت آنها در سرزمین‌های اسلامی، ودفاع و حمایت از آنان اخذ می‌گردد.»[2]

امام ابو بکر الجصاص رحمه الله (م ۳۷۰هـ) می‌گوید: «از جمع این آیه و مضمونش آنچه که معقول باشد این است که جزیه از کسانی که اهل قتال هستند اخذ می‌گردد به خاطر استحالهٔ خطاب به امر به قتال با کسی که از اهل قتال نیست، برای اینکه قتال ممکن نیست مگر بین دو نفر، و هر کدام از آن دو با یکدیگر می‌جنگند. و اگر چنین باشد، ثابت می‌شود که جزیه از کسانی که اهل قتال (جنگ) هستند اخذ می‌گردد و ممکن است کسانی که کارگرند [هم] آن را بپردازند.»[3] در این آیه در ابتدا به جنگ با اهل کتاب دستور داده شده، لکن در غایت این جنگ، در بدل آن، اعطای جزیه قرار داده شده است. امامقرطبی رحمه الله (م ٦٧١هـ)، در تفسیرش می نویسد: «[در آیه] برای جنگ غایتی مقرر است و آن اعطای جزیه از بدل قتل می باشد.»[4]

علاوه بر این که پرداخت جزیه از بدل قتل بود بلکه موجب حمایت، و دفع دشمنان احتمالی اهل ذمّه (کسانی که جزیه پرداخت می کردند)، نیز می شد، چنانچه امام عمر بن خطاب رضی الله عنه (م ۲۳هـ)، هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفهٔ بعد از خودش را چنین رهنمود و سفارش کرد: «**وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله خيرا، أن يقاتل من ورائهم، ولا يكلفون فوق**

۱- المغنى لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۳۲۸: « وهى الوظيفة المأخوذة من الكافر، لإقامته بدار الإسلام فى كل عام، وهى فعلة من جزى يجزى: إذا قضى»، همچنین بنگرید به : (المطلع على ألفاظ المقنع - بن أبى الفتح، ص ۱۷۷)

۲ - المنتقى شرح الموطإ – الباجى، ج ۲ ، ص ۱۷۵: «أن الجزية إنما تؤخذ منهم على وجه العوض لإقامتهم فى بلاد المسلمين والذب عنهم والحماية لهم»

۳ - أحكام القرآن، ج ۴ ، ص ۲۸۹ : «فكان معقولا من فحوى الآية ومضمونها أن الجزية مأخوذة ممن كان منهم من أهل القتال لاستحالة الخطاب بالأمر بقتال من ليس من أهل القتال إذ القتال لا يكون إلا بين اثنين ويكون كل واحد منهما مقاتلا لصاحبه وإذا كان كذلك ثبت أن الجزية مأخوذة ممن كان من أهل القتال ومن يمكنه أداؤه من المحترفين»

۴ - الجامع لأحكام القرآن، ج ۸ ، ص ۱۱۰: «جعل للقتال غاية وهى إعطاء الجزية بدلا عن القتل»

طاقتهم»[1] یعنی: «او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمّه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و اینکه با دشمنانشان بجنگد و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد.»

مبحث چهارم: جزیه از چه کسی گرفته می‌شود؟

جزیه تنها از مردان آزادِ بالغِ عاقل [و جنگجو] اخذ می شود نـه غیر ایشان.[2] عمر بن خطاب ﷺ (م۲۳هـ) به فرماندهان لشکرش نوشت: «**لا تضعوا الجزية إلا على من جرت عليه الموسى ولا تضعوا الجزية على النساء ولا على الصبيان**»[3] یعنی: «جزیه را بر کسی که به بلوغ رسیده قرار بدهید و بر زنان و کودکان وضع نکنید.» امام ابن الجوزی رحمه الله (م ۵۹۷هـ)، می‌گوید: « صفت کسانی که از آنها جزیه گرفته می‌شود، آنان کسانی‌اند که اهل جنگیدن هستند، امّا کسانی که بیمار، نابینا، فلج، پیر از کار افتاده، زنان، کودکان، راهبی که با مردم اختلاط ندارد، از آنها جزیه گرفته نمی‌شود.»[4] امام قرطبی رحمه الله(٦٧١هـ)، در تفسیرش می‌گوید: « علمایمان – رحمت خداوند بر ایشان باد – فرمودند: و چیزی که قرآن بر آن دلالت دارد این است که جزیه از مردان جنگجو گرفته می‌شود، زیرا خداوند متعال فرموده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ » تا این قسمت آیه: «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ »، و این مقتضی وجوب جزیه است بر کسی که می‌جنگد. و دلالت دارد بر این که برده اگر چه جنگجو باشد چون مالی ندارد، جزیه بر او واجب نیست، زیرا خداوند متعال فرموده است: « حَتَّى يُعْطُوا »، و برای کسی که ملکی ندارد گفته نمی‌شود «تا بپردازد.»، و این اجماع علماء است بر اینکه جزیه

---

۱ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۶۹ ح ۳۰۵۲؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۱۰ ، ص ۲۹۴ ح ۱۱۵۱۷؛ الأموال لابن زنجویه، ص ۳۳۳

۲ - موطأ الإمام مالک، ج ۱ ، ص ۲۹۰؛ المنتقى شرح الموطإ – الباجی، ج ۲ ، ص ۱۷۶

۳ - مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ، ص ۴۲۸ ح ۳۲۶۳۶؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۳۳ ح ۱۸۷۰۰؛ سنن سعید بن منصور، ج ۲ ، ص ۲۸۲ ح ۲۶۳۲؛ الأموال لابن زنجویه، ج ۱ ، ص ۱۵۰؛ الأموال للقاسم بن سلام ، ص ۴۵ ؛ اسناد آن صحیح است.

۴ - زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲ ، ص ۲۵۰ : «صفة الذين تؤخذ منهم الجزية، فهم أهل القتال. فأما الزَّمِنُ، والأعمى، و المفلوج، والشيخ الفانی، والنساء، والصبيان، والراهب الذی لا يخالط الناس، فلا تؤخذ منهم.»

(مالیات) تنها بر مردان آزادِ بالغ وضع می‌شود.[۱] و آنان کسانی‌اند که می‌جنگند (توانایی جنگیدن دارند)، نه زنان، کودکان، بردگان، دیوانگانی که جنون بر عقلشان مغلوب گشته و سالمندان از کار افتاده.»[۲] ابوحیان اندلسی رحمه‌الله(م۷٤٥هـ) در تفسیرش می‌نویسد: «ابوحنیفه رحمه‌الله مالک رحمه‌الله و شافعی رحمه‌الله گفتند: جزیه تنها از مردان آزاد بالغِ عاقل گرفته می‌شود و از راهبانی که در عبادتگاه‌ها و صومعه‌ها گوشه گیرند، جزیه‌ای گرفته نمی‌شود.»[۳]

مبحث پنجم: مقدار جزیه

میان فقهای اسلامی در خصوص مقدار اخذ جزیه، اختلاف است، لکن چیزی که تقریباً بر آن اتفاق نظر وجود دارد این است که مقدار جزیه زیاد نبوده طوری که اهل ذمّه در پرداخت آن عاجز باشند. در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم مقدار جزیه از یک دینار بیشتر نبوده است. آن‌حضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگامی که معاذ بن جبل رضی‌الله‌عنه را به یمن فرستاد، به او فرمان داد که « **أن يأخذ من كل حالم ديناراً، أو عدله من المعافري** »[٤] یعنی: « از هر کسی (مردی) که به بلوغ رسیده باشد یک دینار[۵] جزیه یا معادل آن معافر(لباس اهل یمن) بگیرد.»، نقل است[٦] که عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه در زمان خلافتش بر صاحبان طلا [در شام] چهار دینار[۷] و بر

---

۱ - الاستذکار لابن عبدالبر، ج ۳ ، ص ۲۵۰؛ مراتب الاجماع - ابن حزم، صص ۱۱۴ – ۱۱۵

۲ - الجامع لأحكام القرآن، ج ۸ ، ص ۱۱۲ : « قال علماؤنا رحمة الله عليهم: والذي دل عليه القرآن أن الجزية تؤخذ من الرجال المقاتلين، لانه تعالى قال: " قاتلُوا الَّذينَ " إلى قوله: " حَتَّى يعْطُوا الْجزْيَةَ " فيقتضي ذلك وجو بها على من يقاتل. ويدل على أنه ليس على العبد وإن كانَ مقاتلا، لانه لا مال له، ولانه تعالى قال: " حَتَّى يُعطُوا ". ولا يقال لمن لا يملك حتى يعطي. وهذا إجماع من العلماء على أن الجزية إنما توضع على جماجم الرجال الاحرار البالغين، وهم الذين يقاتلون دون النساء والذرية والعبيد والمجانين المغلوبين على عقولهم والشيخ الفاني»

۳ - البحر المحيط فی التفسير، ج ۵ ، ص ۴۰۰ : « قال أبو حنيفة ومالك والشافعي: لا تؤخذ إلا من الرجال البالغين الاحرار العقلاء، ولا تضرب على رهبان الديارات والصوامع المنقطعين»

۴ - صحیح ابن حبان، ج ۱۱ ، ص ۲۴۴ ح ۴۸۸۶؛ صحیح ابن خزیمة، ج ۴ ، ص ۱۹ ح ۲۲۶۸؛ سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۱۶۷ ح ۳۰۳۸؛ سنن الترمذی، ج ۳ ، ص ۱۱ ح ۶۲۳. حدیث صحیح.

۵ - دینار از جنس طلا می‌باشد و هر دینار، ۶ / ۴ گرم به ارزش روز، تقریباً معادل ۱۲۸ دلار است.

۶ - بنگرید به : موطأ الامام مالک، ج ۱ ، ص ۲۹۰ ح ۷۴۳؛ الأموال للقاسم بن سلام، ص ۴۹؛ الأموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۱۵۶؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۳۰ ح ۱۸۶۸۶: «أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ضرب الجزية على أهل الذهب أربعة دنانير, وعلى أهل الورق أربعين درهما ومع ذلك أرزاق المسلمين وضيافة ثلاثة أيام». اسناد آن صحیح است.

۷ - هر دینار ۶ / ۴ گرم طلا است، و ۴ دینار معادل ۴ / ۱۸ گرم که معادل ۵۱۵ دلار می‌باشد. ناگفته نماند که این ارزش پولی به روز و بر اساس مظنه ایران محاسبه گردیده است.

صاحبان نقره، چهل درهم[1] جزیه مقرر نمود. اینکه از مردم یمن یک دینار و از مردم شام چهار دینار جزیه اخذ می‌شده است در واقع باتوجه به قدرت مالی آنها تعیین شده است.[2]

مذاهب اربعه در مقدار جزیه اختلاف دارند، امام ابوحنیفه رحمه الله آنها را به سه صنف تقسیم نموده، بر ثروتمند ٤٨ درهم، بر متوسط ٢٤ درهم، و بر فقیر ١٢ درهم بین حداقل و حداکثر تعیین کرده است. امام مالک بن انس رحمه الله حد معینی مشخص نکرده بلکه آن را به اجتهاد ولی امر موکول کرده است. امام شافعی رحمه الله مقدار آن را در حداقل یک دینار بدون کم کردن آن، و حداکثر آن را نیز به اجتهاد ولی امر موکول نموده است.[3] نزد امام احمد بن حنبل رحمه الله نیز سه قول[4] وجود دارد؛ قول اول همانند مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله است، و قول دوم مانند مذهب شافعی رحمه الله است و قول سوم نیز مطابق مذهب مالک رحمه الله است.[5] البته قول راجح[6] همان مذهب امام مالک رحمه الله است که تعیین حداقل و حدکثر آن بستگی به نظر و اجتهاد ولی امر می‌باشد که نسبت به وضعیت مالی اهل ذمّه معین کند.

جایز است که بر اهل ذمّه شرط شود، که علاوه بر پرداخت مقدار جزیه، پذیرایی از مسلمانانی‌که از منطقه آنان می‌گذرند را نیز بر عهده بگیرند.[7] احنف بن قیس (م٦٧هـ) می‌گوید: « **اشترط ضيافة يوم وليلة وأن يصلحوا القناطر، وإن قتل رجل من المسلمين بأرضهم فعليهم ديته**»[8] یعنی: « عمر رضی الله عنه بر اهل ذمّه شرط کرد که یک شبانه روز از مسلمانانی که از منطقه آنان عبور می‌کنند پذیرایی‌کنند و پل‌ها را اصلاح کنند، و اگر مسلمانی که در

---

۱ - هر دینار معادل ۱۰ درهم است که ۴ دینار معادل ۴۰ درهم محاسبه می گردد. بنابراین معادل ۴ دینار طلا، همان۴۰ درهم نقره مقرر می‌شود.

۲ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۹۶؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۸۷ ح ۱۰۰۹۴: « قال ابن عيينة، عن ابن أبي نجيح قلت: لمجاهد، ما شأن أهل الشام، عليهم أربعة دنانير، وأهل اليمن عليهم دينار، قال: جعل ذلك من قبل اليسار»، یعنی: «ابن عیینه از ابن ابی نجیح روایت کرده که گوید: به مجاهد گفتم: چرا بر اهل شام چهار دینار، و بر اهل یمن یک دینار جزیه مقرر شده است؟ فرمود: این از جهت توانایی مالی آنها تعیین شده است.»

۳ - الأحكام السلطانية – الماوردی، ص ۲۲۴

۴ - المغنی لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۳۳۴

۵ - اختلاف الأئمة العلماء – ابن هُبَيْرَة، ج ۲ ، ص ۳۲۷

۶ - فقه السنة – سید سابق، ج ۲ ، ص ۶۶۷

۷ - منبع قبل.

۸ - السنن الكبرى للبيهقی، ج ۹ ، ص ۳۳۰ ح ۱۸۶۸۸؛ مصنف ابن أبی شيبة، ج ۶ ، ص ۵۱۹ ح ۳۳۴۷۰؛ اسناد آن حَسَن است.

سرزمینشان کشته شود، می‌بایست خون‌بهای او را بپردازند.»، البته این شروط نیز به تناسب احوال اهل ذمّه بوده به طوری که در برخی از مناطق شرط مهمانی و پذیرایی را یک شبانه روز تعیین نموده و در صورت بیماری و یا فقرِ میزبان، در این حالت مسلمانان می‌بایست از مال خودشان برای خوراک خرج کنند.[۱] زیرا شرعاً جایز نیست که اهل ذمّه را به چیزی بیشتر از توانشان مکلف نمود.

مبحث ششم: رفق و مدارا با غیر مسلمانان در گرفتن جزیه

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «**ألا من ظلم معاهدا، أو انتقصه، أو كلفه فوق طاقته، أو أخذ منه شيئا بغير طيب نفس، فأنا حجيجه يوم القيامة**»[۲] یعنی :«آگاه باشید! هرکس که به معاهدی ظلم کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با او معارضه می‌کنم.»

گروهی از اهل ذمّی از شام به پیش عمر بن خطاب ﷺ آمدند و گفتند: هرگاه مسلمانان از دیار ما می‌گذرند ما را موظف می‌کنند که با کشتن گوسفند و مرغ مهمانشان کنیم. عمر ﷺ فرمود: «**اطعموهم من طعامكم الذي تأكلون، ولا تزيدوهم على ذلك**»[۳] یعنی: « از غذایی که خود می‌خورید به آنان بدهید و چیزی بر آن اضافه نکنید.»، و در روایتی دیگر امام عمر بن خطاب ﷺ هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفهٔ بعد از خودش را چنین سفارش کرد: «**وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله خيرا ... ولا يكلفون فوق طاقتهم** »[٤] یعنی: « او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمّه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد.»

---

۱ - بنگرید به : (الأموال للقاسم بن سلام، ص ۱۹۲؛ الأموال لابن زنجویه، ج ۱ ، ص ۳۶۹؛ اسناد حَسَن است.)

۲ - سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۲ ؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۴۴ ح ۱۸۷۳۱ ، این حدیث صحیح است.

۳ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۸۷ ، ج ۱۰، ص ۳۲۹ ح ۱۹۲۶۶؛ الأموال لابن زنجویه، ج ۱ ، ص ۳۶۹، اسناد آن صحیح است.

۴ - صحیح البخاری، ج ۴ ، ص ۶۹ ح ۳۰۵۲؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۱۰ ، ص ۲۹۴ ح ۱۱۵۱۷؛ الأموال لابن زنجویه، ص ۳۳۳

یکی از کارگزاران خلیفۀ چهارم علی بن ابی طالب ﷺ گوید: «علی ﷺ مرا به بزرج شاپور گماشت و فرمود: هرگز برای گردآوری درهمی فردی را شلاق نزن، و آذوقه و لباسهای زمستانی و تابستانی و چارپایان کاری آنان را به فروش مرسان، و مردی را برای به دست آوردن درهمی بر روی پا نگه مدار»، آن مرد گوید: عرض کردم ای امیر مؤمنان، در این صورت به همین گونه که از نزد شما می‌روم دست خالی باز می‌گردم. علی بن ابی طالب ﷺ فرمود: «**وإن رجعت كما ذهبت ويحك إنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو** »[1] یعنی: «اگر همانطور که رفتی [دست خالی] بازگشتی، ما مأمور هستیم که آنچه در توانشان است دریافت کنیم.» و در روایتی دیگر امام علی ﷺ خطاب به کارگزارش می‌فرماید: « **لا تبيعن لهم في خراج حمارا ولا بقرة، ولا كسوة شتاء ولا صيف، وارفق بهم، وافعل بهم، وافعل بهم**»[2] یعنی: «برای دریافت خراج، الاغ و گاو و پوشش‌های زمستانه و تابستانه آنان را به فروش مرسان، با آنان مدارا کن و با آنان به همین طور که گفتم رفتار کن (دو بار برای تأکید فرمود)»

صَعصَعَه رحمه‌الله می‌گوید: «از عبدالله بن عباس ﷺ سؤال کردم وقتی ما بر اهل ذمّه می‌گذریم برخی از ما گوسفندی را ذبح می‌کند و برخی دیگر مرغی را می‌کشد[و تناول می‌کنیم] حکم آن چیست؟! ابن عباس ﷺ فرمود: آنها (آن عده مسلمان)چه می‌گویند؟ گفتم: آنها می‌گویند: حلال است. ابن عباس ﷺ فرمود: شما چیزی می‌گویید همانطور که اهل کتاب گفتند: ﴿**لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ**﴾، یعنی: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست. و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند.» بنابراین چیزی از اموال آنها برشما جایز نیست مگر به رضایت خودشان.»[3] و در لفظی دیگر ابن عباس ﷺ فرمود: «**إنهم إذا أدوا الجزية لم**

---

۱ - السنن الكبرى للبيهقى، ج ۹ ، ص ۳۴۵ ح ۱۸۷۳۶ ، همچنین بنگرید به : (الأموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۱۶۵ ؛ الخراج - يحيى بن آدم، ص ۷۰)

۲ - الأموال للقاسم بن سلام، ص ۵۵

۳ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۹۱ ح ۱۰۱۰۲؛ الأموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۳۷۹، اسناد آن صحيح است.

تحلل لكم أموالهم إلا بطيب أنفسهم»[1] یعنی: « هرگاه آنان جزیه را پرداخت کردند، دیگر برای شما اموالشان جایز نیست مگر اینکه خودشان راضی باشند.» و در اثری دیگر از ابن عباس ﷺ دربارۀ اموال اهل ذمّه سوال شد، در پاسخ فرمود: «در دریافت اموال آنها گذشت باید کرد (فقط آنچه که در توانشان است را دریافت شود نه بیشتر)»[2]

عروه بن زبیر ﷺ (م ٩٤هـ) می‌گوید: «هشام بن حکیم بن حزام ﷺ در شام گروهی از نبطیان را دید که در آفتاب نگاه داشته شده‌اند. گفت: اینان چه کرده‌اند؟ گفتند: به خاطر پرداخت جزیه نگاه داشته شده‌اند! هشام گفت گواهی می‌دهم که رسول الله ﷺ می‌فرمود: **إن الله يعذب الذين يعذبون الناس في الدنيا**[3] یعنی: خدا کسانی را که در دنیا شکنجه کنند عذاب خواهد کرد.» سپس هشام بن حکیم ﷺ به عُمیر بن سعد ﷺ – که در آن زمان امیر آنجا بود – گفت: «برو و آنان را آزاد کن»[4] و او نیز آنها را آزاد کرد.[5]

ثابت بن ثوبان ﷺ (م ١٢١هـ به بعد)، می‌گوید: « عدی بن ارطاه ﷺ – کارگزار عمربن عبدالعزیز ﷺ – به وی نوشت : امّا بعد، مردمی در کنار ما هستند که تا آنان را نیازاریم خراج نمی‌پردازند. عمر بن عبدالعزیز ﷺ در پاسخ وی نوشت: امّا بعد، جای بسیار شگفتی است که تو برای آزار انسان‌ها از من اجازه می‌خواهی(!) گویا من سپر تو از عذاب خداوند هستم(!) و گویا این من هستم که تو را از خشم خدا نجات می‌دهم(!) هنگامی که نامۀ من به تو رسید، هر کس توانش را داشت و مالیاتش را به تو داد از وی

---

۱ - تفسیر عبد الرزاق، ج ۱ ، ص ۳۹۸ ح ۴۱۸ ، اسناد آن صحیح است .

۲ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶ ، ص ۹۸ ح ۱۰۱۲۲؛ مصنف ابن أبی شیبة، ج ۶ ، ص ۴۲۹ ح ۳۲۶۴۱؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۱۱۹؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۴۶ ح ۱۸۷۳۷ : « أن إبراهيم بن سعد سأل ابن عباس: ما فی أموال أهل الذمة؟ فقال العفو»، اسناد آن صحیح است .

۳ - صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۲۰۱۸ ح ۲۶۱۳؛ سنن أبی داود، ج ۳ ، ص ۱۶۹ ح ۳۰۴۵؛السنن الکبری للبیهقی، ج ۹ ، ص ۳۴۵ ح ۱۸۷۳۵

۴ - صحیح ابن حبان، ج ۱۲ ، ص ۴۲۹ ح ۵۶۱۳ : « اذهب فخل سبيلهم»

۵ - صحیح مسلم، ج ۴ ، ص ۲۰۱۸ : «وأميرهم يومئذ عمير بن سعد على فلسطين فدخل عليه فحدثه، فأمر بهم فخلوا»

بگیر، در غیر این صورت آنان را سوگند بده، به خدا قسم اگر خداوند را با نافرمانی آنان ملاقات کنم بهتر از این است که خدا را با شکنجه و آزار آنان ملاقات کنم.»[1]

قاضی‌ابویوسف رحمه الله(م۱۸۲هـ)- شاگرد ارشد و ناشر مذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله – در زمان خلافت هارون الرشید و به امر او، کتابی با عنوان «الخراج» تألیف می‌کند که در آن به بررسی مسایل اداری و مالی حکومت پرداخته است. در بخشِ مربوط به توصیه‌ها دربارۀ اهل ذمّه و مجازات کسانی که با آنان بد رفتاری کنند، خطاب به خلیفۀ عباسی هارون الرشید می‌نویسد: «**وقد ينبغي يا أمير المؤمنين أيدك الله أن تتقدم في الرفق بأهل ذمة نبيك وابن عمك محمد صلى الله عليه وسلم والتفقد لهم حتى لا يظلموا ولا يؤذوا ولا يكلفوا فوق طاقتهم ولا يؤخذ شيء من أموالهم إلا بحق يجب عليهم**»[2] یعنی: « ای امیرمؤمنان – خداوند تو را مؤید بدارد – سزاوار است که در مدارا با اهل ذمّۀ محمد صلی الله علیه وسلم نبی و پسرعمویت پیش قدم باشی و حال آنان را جویا شوی تا به آنان ستم نرود و مورد آزار قرار نگیرند و به کارهایی بیش از توانشان وادار نشوند و چیزی بیشتر از آنچه وظیفه آنان است نپردازند.»

مبحث هفتم: کیفیت دریافت جزیه

برخی از اسلام ستیزان بر قرآن کریم طعن وارد کردند که در آیه جزیه، اهل ذمّه را به دریافت جزیه به صورت ذلّت بار و با بیانی تحقیر آمیز نسبت به آنها ﴿**حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ**﴾ تعبیر نموده است و گاهی به برخی از اقوال استناد می‌کنند که گفته شده دریافت جزیه به صورت اهانت آمیز و به خواری باشد به این شکل که ذمّی ایستاده باشد و مسلمان جلوس کرده باشد و ذمّی را امر کند که دستش را از جیبش در بیاورد و کمرش را خم کند و سرش را به پایین بیاورد و آنچا را که به همراه دارد به کفۀ ترازو

---

۱ - الخراج – أبو يوسف، ص ۱۳۲ ؛ الاموال لابن زنجويه، ج ۱ ، ص ۱۶۵ : أخبار أبى حفص عمر بن عبد العزيز- أبو بكر الأجرى، ص ۷۸ :« ... فوالله لا يلقوا الله بجناياتهم أحب إلى من أن ألقاه بعذابهم...»، از طريق ابويوسف سند صحيح است.

۲ - الخراج - أبو يوسف، ص ۱۳۶

بندازد و ریشش را بگیرد و به بناگوش او ضربه ای بزند.[1] امام نووی رحمه الله (م٦٧٦هـ)، در ابطال این شیوۀ دریافت جزیه، می‌گوید: « این شکل دریافت جزیه باطل است، و برای آن اصلی که معتمد وصحیح باشد را سراغ نداریم، تنها برخی آن را نقل کردند در حالی که جمهور [علماء] گفتند که جزیه را با رفق و مهربانی همانند اخذ بدهکاری باشد بایست دریافت نمود، و صواب تأکید بر بطلان آن شکلِ اخذ جزیه است و بر کسی که آن را اختراع کرده مردود می‌باشد. زیرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم و هیچ یک از خلفای راشدین رضی الله عنهم نقل نشده چنین عملی را انجام داده باشند.»[2] آقای توماس آرنولد دربارۀ نحوۀ گرفتن جزیه می‌گوید: « به مأموران جمع آوری مالیات سرانه دستور داده می‌شد که سختگیری نکنند و از اعمال هرگونه فشار و ارتکاب رفتار ناشایست و سختگیری و مجازات‌های بدنی در صورت عدم امکان پرداخت جزیه، خودداری کنند.»[3] همچنین آقای آدام متز آلمانی می‌گوید: « شریعت اسلام به عدم قساوت و عدم تشدد در گرفتن جزیه امر کرده است، حقیقتاً در اسلام از دنبال کردن اسلوب‌های قدیمی سنگ‌دلانه [در دریافت جزیه] از اهل ذمّه از قبیلِ شکنجه و تعذیب، مکلف کردن به بیش از حد توان، نگهداری در زیر آفتاب و استفاده از روغن بر سرهایشان و امثال اینها نهی کرده است.»[4]

در تفسیر ﴿**وَهُمْ صَاغِرُونَ**﴾ بر اینکه در وقت ادای جزیه اهل ذمّه موظف به پرداخت می‌باشد، اختلاف است، برخی گفتند: در حالت ایستاده آن را بپردازد و دریافت کننده نشسته باشد. و برخی دیگر گفتند: اینکه جزیه را خودش پیاده بیاورد نه سواره و موقع پرداختش منتظر بماند و در جایی که به سختی گرفته می‌شود قرار بدهد و دستش را دراز کند و با خواری آن را بپردازد. همانطور که قبلاً بیان شد هیچکدام از این موارد دلیلی برایش وجود ندارد، و مقتضی آیه نیست چرا که از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم چنین

---

۱ - كفاية الاخيار - تقى الدين الحصنى، ص ۵۱۱

۲ - منبع قبل، صص ۵۱۱ – ۵۱۲ ؛ روضة الطالبين وعمدة المفتين – النووى، ج ۱۰ ، ص ۳۱۶

۳ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۶، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۳ ، ص ۱۰۲)؛ تطبیق ترجمه فارسی کتاب با نسخهٔ معرب با عنوان «الدعوة إالى الاسلام» (ص ۷۹)

۴ - الحضارة الاسلامة فى القرن الرابع الهجرى، آدم متز، ج ۱ ، ص ۱۰۱

عملی نقل نشده است.[۱] و درست این است که در این آیه «الصَّغار» همان ملتزم شدن شهروندان غیر مسلمان برای اجرای احکام اسلام، و اعطای جزیه می‌باشد، زیرا این التزام خودش صَّغار است.[۲]

مبحث هشتم: قانون جزیه در سایر ملل و ادیان

جزیه جزو ابداعات اسلام نبوده[۳] بلکه جزو قوانین امضایی می‌باشد که به عنوان مالیات در سایر ملل و مکاتب غیر اسلامی امری شایع و متداول بوده است، که قابل انکار نیست، و لذا اختصاص دادن آن به اسلام و مسلمین، از جانب برخی از معاندین، دروغی آشکار

---

۱ - أحکام أهل الذمة، ج ۱ ، ص ۱۲۰
۲ - منبع قبل، ج ۱ ، ص ۱۲۱، همچنین بنگرید به : (الأم للشافعی، ج ۴ ، ص ۱۸۶)
۳ - التعایش مع غیر المسلمین فی المجتمع المسلم - منقذ بن محمود السقار، ص ۴۲

است، چرا که در زمان عرب جاهلیت[1] ایران[2]، روم[3]، مصر[4]، و در ادیان یهود[5] و نصاری[6] به اخذ جزیه از مردم کشورهای مغلوب و حتی شهروندانِ خود این ممالک اقدام می‌شد.

---

۱ - در بین عرب جاهلیت، رسم بود که از قبایل مغلوب، اتاوه (باج) می‌گرفتند، این کلمه اتاوه چیزی بود که به صورت اختیار و یا اکراه اخذ می‌شد و خراج، جزیه، رشوه و باج را شامل می‌گردید. بنگرید به: (المفصل فی تاریخ العرب قبل‌الاسلام، ج ۹، صص ۳۰۲ - ۳۰۳)

۲ - گزنفون در کتاب «کوروش نامه» می نویسد: «از جمله تدابیر ملک داری کوروش یکی این بود که برای حکومت و اداره امور ممالکی که مسخر میساخت مرد برازنده و مدبری از اهل همان کشور برمی گزید و حتی المقدور از اعزام ساتراپهای پارسی احتراز می‌جست. از کشورهای مسخر شده مالیات و خراج مناسبی دریافت می نمود و درصورت ضرورت از سربازانشان در سپاه امپراتوری خود استفاده میکرد.» (کوروش نامه،گزنفون،مترجم رضا مشایخی، فصل چهارم، ص ۲۰۹)، آقای آرتور کریستین سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان»، می‌نویسد: «روشی که در آن زمان در اخذ خراج ارضی و مالیات شخصی به کار رفته بودَ، نه فقط سلطنت را فایده نمی بخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مالیات پردازان فراهم می‌نمود، چنانکه نقل کرده‌اند که کشاورزان قبل از تعیین میزان مالیات توسط مأموران جرأت نمی‌کردند به میوه‌های رسیده دست بزنند و خصوصاً کواد چون بر این امر آگاهی یافت، گویا تصمیم گرفت که به طور کلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح به دست انوشیروان انجام یافت. ... جزیه سرها (مالیات سرانه) را نیز خسرو اول بر طبق طرح محاسبان سابق الذکر اصلاح کرد. این جزیه بر تمام اشخاص بیست الی پنجاه ساله تعلق می‌گرفت به استثنای بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و سایر خدمتگزاران دولت جزیه گزاران را بر حسب ثروتشان به چندین طبقه تقسیم کردند. توانگران دوازده درهم و میانه‌تر هشت و کمتر شش و سایر رعایا هرتن چهار درهم می‌پرداخت.مالیاتها را به اقساط سه ماهه می‌گرفتند.»(ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن ،مترجم رشید یاسمی، ص ۲۶۴) ، همو در کتاب دیگرش می نویسد: «عایدات عمدة دولت، مالیات ارضی (خراگ) و مالیات سرانه (گزیت) بود. سرگزیتِ یک قلم و یکجا بر عموم مبلغی معلوم سالانه وضع میشد، و اولیای امر بایستی بهترین طرزی که میتوانند بر مؤدبان جزیه تقسیم و وصول کنند.توزیع خراج بر مردم بطور مقاسمه بود.» (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، کریستین سن، مترجم مجبتی مینوی، ص ۸۲)، در کتاب تاریخ ایران که پیگولوسکایا و دیگران تالیف کردند دربارة دریافت خراج و مالیات آمده است که : « گذشته از خراج، مالیات سرانه‌ای که هر مرد یا زن از بیست ساله تا پنجاه ساله مکلف به پرداخت آن بودند وجود داشت » (تاریخ ایران، پیگولوسکایا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۸۰)

۳ - ویل دورانت در تاریخ تمدن می‌نویسد: « دامنه قدرت کارتاژ تا جزایر بالئار کشیده شد و حتی به مادرا رسید؛ مالت، ساردنی، کرس، و نیمه باختری سیسیل را در برگرفت. کارتاژ بر این سرزمینهای مغلوب به تفاوت سخت می گرفت؛ آنها را به برداخت خراج‌های سالیانه موظف می‌کرد؛ مردمشان را به خدمت در سپاه خود وامی داشت ...» (تاریخ تمدن، ج ۳، صص ۴۸ - ۴۹)، همو در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «عمل اخذ مالیات در زمان آوگوستوس به صورت علمی مدون و صنعتی تعطیل ناپذیر درآمد. شهرستانها «باج زمین» و «باج سرانه» می پرداختند، که در حقیقت مالیات املاک و اموال بود. مالیاتها به دو خزانه که در معابد روم قرار داشتند سرازیر می شدند، یکی «خزانه ملی» که تحت نظارت سنا بود، و دیگری خزانه امپراطوری که متعلق به امپراطور بود و توسط شخص او اداره می شد. » (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳، صص ۲۶۰ - ۲۶۱)

۴ - بنگرید به : (دراسات فی تاریخ العرب القدیم، ص ۴۶۰)

۵ - اخذ جزیه در قالب کار اجباری توسط یوشع پیامبر از قوم مغلوب : «ایشان کنعانیان ساکن جازر را بیرون نراندند و آنها تا به امروز در بین طائفة افرایم به سر می برند ولی آنها را به کار اجباری وادار کَردند.»(عهد قدیم / یوشع، ۱۶ : ۱۰)، و در دوم سموئیل ۸ : ۱ – ۲ : «بعد از آن داود دوباره به فلسطینیان حمله کرد و سرزمین آنها را به تصرف خود در آورد. سپس مردم موآب را شکست داد و اسیران را روی زمین خواباند و از هر سه نفر دو نفر آنها را کشت و بقیه را زنده گذاشت، تا او را خدمت کنند و باج بدهند.» و این عمل داود به امر پروردگار انجام شده بود. چنانچه

در واقع جزیه قبل از اسلام بر غیر فاتحان به علت تعصبات ملی یا آب و خاکی و یا دینی لازم بوده و فرقی نداشت بجنگند یا نجنگند. امّا در اسلام فقط بر جنگجویان دشمن لازم بوده، و شهروندان غیر مسلمانی که با دولت اسلامی نمی‌جنگیدند، پرداخت جزیه بر ایشان واجب نبوده است. اگر به آیهٔ مربوط به مشروعیت جزیه در قرآن کریم مراجعه کنیم در میابیم که: ﴿قَاتِلُوا ... حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ در این آیه، جزیه به عنوان غایت و هدف جنگ با اهل کتاب که مغلوب شدند قرار داده شده است و بر همهٔ اهل کتاب واجب نیست که با ایشان بجنگیم بلکه فقط با کسانی می‌جنگیم که با ما می‌جنگند و روی ما سلاح می‌کشند و کیان دولت اسلامی را تهدید می‌کنند، و این صریح آیه قرآن کریم است: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾[2] یعنی: « و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید، و[لی] از اندازه درنگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.» بنابراین دستور به جنگ در آیهٔ مربوط به جزیه، فقط در مقابل کسانی است که با ما می‌جنگند و جنگ با کسانی از دشمن که با ما سر جنگ ندارند را خداوند چنین جنگی را دوست ندارد و مؤید آن فرمودهٔ

در اول پادشاهان ۱۵ / ۵ ، میخوانیم: «زیرا داوود آنچه را که به چشم خداوند نیک بود، انجام میداد و از فرمانهای او در طول حیاتش سرپیچی نکرد؛ بجز در مورد اوریای حتّی.»

۱ - «پس از آن که عیسی و شاگردانش به کفرناحوم رسیدند،مأموران اخذ مالیات دو درهم، نزد پطرس آمدند و گفتند: آیا استاد شما مالیات معبد را نمی پردازد؟ او پاسخ داد: البته که می پردازد! چون پطرس به خانه در آمد،پیش از آنکه او چیزی بگوید،عیسی به او گفت: ای شمعون،پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می گیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه می گویی؟ پطرس جواب داد: از بیگانگان.عیسی به او گفت: پس فرزندان معافند! امّا برای اینکه ایشان را نرنجانیم،به کنارهٔ دریا برو و قلّابی بینداز.نخستین ماهی را که گرفتی،دهانش را بگشا.سکه ای چهار درهمی خواهی یافت.با آن سهم من و خودت را به ایشان بپردا.»(عهد جدید / متی ، ۱۷ : ۲۴ - ۲۷)، از سیدنا مسیح علیه السلام سؤال شد:«آیا پرداخت خراج به قیصر رواست یا نه؟ ... و گفت: سکه ای را که با آن خراج می پردازید، به من نشان دهید. ... نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟ پاسخ دادند: از آن قیصر. به آنها گفت: پس مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا.»(منبع قبل، متی / ۲۲ : ۱۷ - ۲۱)، جالب اینکه اطاعت از صاحبان قدرت و پرداخت جزیه به آنها باتوجه به کتاب عهد جدید، عملی کاملاً مشروع و پسندیده است. جناب پولس می گوید:«هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست.قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده اند... به همین سبب نیز مالیات می پردازید، زیرا صاحبان قدرت که تمام وقت خود را وقف کار حکومت می کنند، خدمتگزاران خدایند. به هر کس آنچه را حق اوست،بدهید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛اگر خراج است،خراج بپردازید؛اگر احترام است،احترام بگذارید؛ واگر اکرام است، تکریم کنید.»(منبع قبل، رومیان / ۱۳ : ۱ - ۷)

۲ - توبه / ۱۹۰

خداوند متعال است: ﴿إِنَّما يَنْهاكُمُ اللهُ عَنِ الَّذينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُم﴾[1] یعنی:« فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده‌اند.» شکی نیست در اینکه کسانی از اهل کتاب که با اخلاص و موالات در دولت اسلامی همراه مسلمانان زندگی می‌کنند و مشارکت دارند، از کسانی نیستند که جنگ با ایشان واجب باشد و لذا پرداخت جزیه‌ای که نتیجه جنگ بعد از پیروزی است بر ایشان لازم نمی‌باشد.[2]

مونتسکیو در کتاب «روح القوانین» می‌گوید: « وجود این باج‌های گزاف بود که سهولت عجیبی را به مسلمین در فتوحات خود اعطا نمود، زیرا ملت‌های تسخیر شده از طرف اعراب می‌دیدند به جای یک سلسله تعدّیاتی که در اثر لئامت امپراطوران با آنها می‌شد با یک مالیات ساده که به سهولت می‌دهند و به سهولت گرفته می‌شود، مواجه و تابع شده‌اند. این بود که فتوحات مسلمین با کمال سهولت پیش می‌رفت و ملت‌ها خوشبخت‌تر بودند و ترجیح می‌دادند به یک ملت صحرانشین مطیع بشوند تا به یک حکومت فاسد که در آن حکومت از تمام معایب و از تمام وحشت‌ها و دهشت‌های بندگی و نبودن آزادی در عذاب بودند.»[3]

جُرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می‌گوید: «حکومت اسلامی برای مردم بار سنگینی نبود، بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را بر حکومت‌های دیگر ترجیح می‌دادند و جزیه‌ای که مسلمانان می‌گرفتند خیلی کمتر از مالیات‌های سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت می‌داشتند.»[4] و همچنین وی در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده و چیزی نیست که اسلام آن را پدید آورده باشد[...] رومی‌ها هر جا را که می‌گشودند بر مردم آن نقاط مالیات وضع

---

۱ - ممتحنه / ۹
۲ - نظام السلم والحرب فی الإسلام – مصطفی السباعی، صص ۵۷ - ۵۹
۳ - روح القوانین، مونتسکیو، ص ۳۸۴
۴ - تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۵

می‌کردند و میزان مالیات آنان خیلی بیشتر از مالیات (جزیه) اسلام بود[...] ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه می‌گرفتند.»[۱]

سیر توماس آرنولد درباره «جزیه» در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» می‌نویسد: «جزیه، برخلاف آنچه بعضی مایلند ما را وادارند چنین تصور کنیم، اصلاً بعنوان مجازات عدم پذیرش اسلام بر کسی تحمیل نمی‌شد و به هیچ وجه جنبه انتقامی نداشت بلکه بر مسیحیان در ردیف غیرمسلمانان ذمّی دیگر، ساکن در قلمرو اسلام از شهروندان حکومتی که دیانت آنها مانع خدمتشان در ارتش میشد در مقابل پاسداری و حمایتی که شمشیر مسلمین بدان مکلف شده بود، وضع می‌گردید. موقعی که مردم حیره جزیه خود را پرداختند. مخصوصا یادآور شدند که مبلغ مورد توافق را تنها به این شرط می‌پردازند که مسلمانان و فرمانروایان مسلمان، از مردم حیره در مقابل هرگونه فشار و تعدی چه از طرف مسلمانان و چه از طرف غیرمسلمانان دفاع و حمایت نمایند. همچنین در قراردادهایی که بین خالد بن ولید با اهالی بعضی شهرهای نواحی حیره منعقد شد نوشته شده است که: «اگر ما از شما محافظت نماییم جزیه قابل پرداخت باشد و در غیر این صورت قابل پرداخت نباشد...» امپراطور بیزانس (هراکلیوس) ارتش عظیمی را برای بیرون راندن نیروهای مسلمان که خود را طبعا برای مقابله با خطر تجهیز نموده بودند آماده کرد. فرمانده عرب، ابوعبیده به اقتضای شرط مندرج در عهدنامه‌ها به فرمانروایان شهرهای مفتوحه سوریه دستور داد که تمام جزیه‌هایی را که جمع آوری نموده بودند به صاحبان آنها پرداخت نمایند و نامه‌ای (اعلامیه‌ای) به مضمون ذیل برای مردم نوشت: «ما تمام پولی را که از شما دریافت داشته‌ایم به شما بازپس خواهیم داد زیرا اینک به ما خبر رسیده است که نیروهای قوی دشمن علیه ما در حال پیشروی هستند و چون شرط معاهده بین ما آن بود که ما بایستی از جان و مال شما محافظت نماییم و انجام این وظیفه اینک از امکان ما خارج است، ما تمام پولی را که از شما گرفته‌ایم به شما بر می‌گردانیم ولی اگر پیروز شدیم خود را با انجام مواد و رعایت معاهده قدیم ملزم می‌دانیم» براساس این اعلامیه و دستور، مبالغ هنگفتی از محل بیت المال

---

۱ - **منبع قبل، ص ۱۷۳**

باز پس داده شد و مسیحیان برای پیروزی سران اسلام و مسلمانان دعا کرده و گفتند : إن شاء الله خداوند شما را مجدداً بر ما حکومت دهد و شما را بر رومی‌ها پیروز گرداند زیرا اگر رومی‌ها در چنین شرایطی بودند نه تنها هرگز چنین چیزی به ما پس نمی‌دادند بلکه بقیه اموال ما را نیز ضبط می‌کردند و از ما می‌گرفتند. جزیه تنها بر مردان سالم در مقابل معافیت از خدمت نظام که در صورت مسلمان بودن می بایستی انجام دهند، وضع می گردید و کاملاً قابل توجه است که هر فرد مسیحی که در ارتش اسلام خدمت می‌نمود از پرداخت جزیه معاف می‌گردید.»[۱]

گفتار سی و یکم: دیدگاه خاورشناسان در مورد آزادی ادیان در جامعهٔ اسلامی و انتشار دین اسلام در جهان!

تا حالا آنچه را که مربوط به غیرمسلمانان و تعامل با آنان بود گاهی به طور کلی و گاهی نیز با جزئیات در صفحات گذشته مستنداً بیان گردید. اکنون با استناد و استشهاد به منابع و گفته‌های خود غیر مسلمانان که بر روی تاریخ اسلام مطالعه داشتند که مصداق این جملهٔ «شهد شاهد من اهله» قلمداد می‌شوند، در خصوص آزادی ادیان در جامعهٔ اسلامی و نیز چگونگی انتشار دین اسلام در جهان، مطالبی را نقل می‌کنیم که قوت قلبی برای مسلمانان، و همچنین پاسخی به برخی از معاندان و اسلام ستیزهایی باشد که شب و روز به دنبال این هستند تا به هر نحوی که شده بر اسلام و مسلمانان طعن و ایراد وارد کنند.

۱. ویل دورانت

آقای ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن» می‌نویسد: «قبیله‌های عرب، که در شام و عراق می‌زیستند، نخست سلطه سیاسی مهاجمان مسلم را پذیرفتند و سپس به دین اسلام تن دادند؛ عوامل دینی را نیز باید در نظر داشت، از جمله اینکه روم شرقی پیروان مذهب

---

۱ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۶، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۳ ، ص ۱۰۲)؛ مطابق با ترجمه عربی با عنوان «الدعوة إلى الاسلام» (صص ۷۹ – ۸۰)

وحدت طبیعت، نسطوریان، و دیگر فرقه های مسیحی را آزار می کرد به همین جهت اقلیت معتبری از مردم شام و مصر، و بلکه بعضی از پادگان های امپراطوری، کینه آن دولت را به دل داشتند. وقتی فتوحات مسلمین آغاز شد، نیروی عوامل دینی فزونی گرفت؛ زیرا سرداران اسلام، که از اصحاب اصیل آیین پیامبر بودند، بیش از جنگ به نماز و نیایش می‌پرداختند و به مرور زمان این اعتقاد در دل پیروانشان ریشه دوانیده بود که مرگ به هنگام جهاد درهای بهشت را برایشان خواهد گشود؛ عوامل اخلاقی نیز در این فتوحات اثر داشت، زیرا مبادی اخلاقی مسحیت و رهبانی استعداد جنگجویی را، که در نهاد عرب و تعلیمات اسلام بود، در خاور نزدیک ضعیف کرده بود.»[1]

ویل دورانت در بارهٔ شرایط و اوضاعِ اهل ذمه در دوران خلافت اموی می گوید: «با ذمّیان – مسیحی، زردشتی، یهودی، و صائبی – چنان در ایام خلافت اموی به نیکی رفتار می‌شد که به روزگار ما نظیر آن در قلمرو مسیحیان نمی‌توان دید. این مردم در انجام مراسم دین خود آزاد بودند،کنیسه ها و معابدشان به جا بود، فقط می بایست لباسشان به رنگ زرد باشد و مالیات سرانه‌ای که به اختلاف درآمد کسان از یک تا چهار دینار بود (۷۵ / ٤ تا ۱۹ دلار) بپردازند. این مالیات فقط بر ذمّیانی که سلاح توانستند برداشت کنند مقرر بود؛ راهبان، زنان، نابالغان، بردگان، پیران، عاجزان، کوران، و فقیران معاف بودند. در عوض، ذمّیان از خدمت سربازی آسوده بودند و به عبارت دیگر به سربازی پذیرفته نمی‌شدند. زکات نیز، که ۵ / ۲ ٪ از درآمد سالانه بود، نمی دادند و دولت می‌بایست از آنها حمایت کند. [...] به نظر مسیحیان مشرق، حکومت مسلمانان از حکومت و کلیسای روم شرقی ملایمتر بود. با وجود ملایمتی که مسلمانان آغازین داشتند، و شاید به سبب همین ملایمت، اکثر مسیحیان و همه زردشتیان و بت پرستان، به جز عده‌ای ناچیز، و بسیاری یهودیان آسیا و مصر و شمال افریقا مسلمان شدند [...] ولایت هایی که فرقه‌های مسیحی برخلاف مذهب رسمی روم شرقی به وجود آمده بودند، در همه این نواحی، عقاید و عبادات اسلام رواج گرفت. مردم به دین نو گرویدند و چنان دلبسته مبادی آن شدند که پس از مدتی

---

۱ - **تاریخ تمدن**، ج ۴ ، ص ۲۴۲

کوتاه خدایان قدیم را از یاد بردند. در مناطقی وسیع از چین، اندونزی، و هند تا ایران، شام، عربستان، و مصر تا مراکش و اسپانیا دین اسلام در صدها قوم و نژاد نفوذ کرد، خاطرشان را مشغول داشت، بر اخلاقشان مسلط شد، زندگیشان را به قالب دیگر ریخت، و امیدهای تازه در دلشان پدید آورد که به کمک آن رنج و محنت زندگی را فراموش کردند و دارای شخصیت و عزت نفس شدند.»[۱]

همچنین در مورد فتح مصر به فرماندهی عمرو بن عاص ﵁ می نویسد:«مسیحیان پیرو مذهب وحدت طبیعت مصر از آزار روم شرقی مرارتها چشیده بودند؛ بدین جهت، قدوم مسلمانان را با شادی پذیرفتند و در کار تسلط بر ممفیس به آنان یاری دادند و به اسکندریه هدایتشان کردند. وقتی این شهر پس از سیزده ماه محاصره به دست عمرو افتاد نگذاشت اعراب شهر را غارت کنند و بر آنجا جزیه مقرر کرد و، چون از علت اختلافات دینی که میان طوایف مسیحی بود سر در نمی‌آورد، نگذاشت پیروان مذهب وحدت طبیعت از سایر فرق مسیحی انتقام بگیرند و، برخلاف رسمی که فاتحان از دوران بسیار قدیم داشتند، آزادی عبادت را برای همه مردم شهر اعلام کرد.»[۲]

و همو در جایی دیگر می‌نویسد: «مسیحیان عادی و رجال دین با نهایت آزادی از همه اقطار اروپای مسیحی به طلب علم یا گردش و سفر به قرطبه و طلیطله و اشبیلیه می‌آمدند. یکی از مسیحیان، به شکایت از نتیجه این تسامح، سخنانی دارد که شکایت عبرانیان قدیم را از اینکه یهودیان رنگ یونانی می‌گرفتند به یاد می‌آورد؛ وی گوید: برادران مسیحی من به قصاید و قصص عرب دل بسته‌اند؛ مؤلفات فقیهان و فیلسوفان مسلمان را به قصد رد و تکذیب آن نمی‌خوانند، بلکه می‌خواهند روش درست و دقیق عربی را بیاموزند. افسوس! جوانان مسیحی که به موهبت استعداد شهره بودند، جز علوم و زبان و ادبیات عرب چیزی نمی‌دانند، با علاقه تمام کتابهای عربی را می خوانند و در کتابخانه‌ها نگاه می‌دارند و در راه جمع آوری آن مبالغ گزاف خرج می‌کنند، و هر کجا باشند از

---

۱ - منبع قبل، ج ۴ ، صص ۲۷۹ - ۲۸۱
۲ - منبع قبل، ج ۴ ، ص ۳۶۰

ستایش علوم عرب سخن می‌دارند. یک نامه که به سال ۷۱۱ هـ ق (۱۳۱۱م) نوشته شده شماره مسلمانان غرناطه را ۲۰۰'۰۰۰ برآورد می‌کند که همگی، به جز ۵۰۰ نفر، مسیحی زادگان نومسلمان بوده اند. از اینجا می‌توان دریافت که دین اسلام برای مسیحیان چه جاذبه‌ای داشته است. غالباً مسیحیان حکومت مسلمانان را بر حکومت مسیحیان ترجیح می‌دادند.»[1]

۲. زیگرید هونکه

خانم دکتر زیگرید هونکه در کتاب «فرهنگ اسلام در اروپا»، می‌نویسد: «در کتاب خدا – در قرآن مقدس – آمده است : «لا اکراه فی الدین »؛ اسلام به این فکر نیست که از ملل مغلوب گرویدن به اسلام را جبراً خواهان باشد [...] این فاتحان جدید، حکام اسلامی و کشورگشایان ممالک مختلف، اصلاً به کارهای خصوصی مغلوبین خود کاری ندارند. اسقف اورشلیم در قرن نهم میلادی به اسقف قسطنطنیه می‌نویسد: « اینان عادل‌اند و به ما ظلم نمی‌کنند و تعدی و جبری روا نمی‌دارند.» آنان حقوق مدنی و آزادی مذهبیِ همه مغلوبینشان را محترم می‌شمردند و اینان فقط می‌بایست مالیات سرانه بپردازند و دستورات دولت را رعایت کنند. چون آنان آمده بودند که حکومت کنند، نه اینکه کسی را به زور به مذهب خود در آورند یا چیزی نظیر آن!»[2]

۳. جُرجی زیدان

آقای جُرجی زیدان مسیحی در کتاب «تاریخ تمدن اسلام»، می‌گوید: «چه کسی می‌تواند منکر تأثیر این صفات پسندیده باشد و چه کسی می‌تواند منکر شود که بزرگان اسلام در آغاز کار دارای این صفات نبودند. رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان در می‌آمدند، از دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشورگشائی از پایتخت خود (مدینه) بیرون می‌آمدند، توشه راهشان

---

۱ - منبع قبل، ج ۴ ، ص ۳۸۲
۲ - فرهنگ اسلام در اروپا ، ص ۳۶۵

پند و اندرز بزرگان درباره خوشرفتاری با زیردستان بود [...] برابری در مقابل اجرای احکام، از اصول مسلم صدر اسلام بود که با هرکس، از هر طبقه به طور مساوات رفتار میشد. [...] شکی نیست که این دادگستری و پرهیزکاری، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است. چه که مردم شام و عراق، بیش از هرچیز از بیداد و جور عمال رومی و ایرانی رنج می‌بردند و همین که عدالت و مساوات اسلام را دیدند به کمک مسلمانان شتافتند. عربها همین که کشوری را می‌گشودند، متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمی‌شدند و آنها را به حال خود می‌گذاشتند [...] در واقع سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح می‌کردند فقط آنجا را تحت نظر گرفته و برای حفظ و حمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» می‌گرفتند و کاری به کارهای داخلی آن مردم نداشتند، اتفاقاً رومی‌ها و ایرانی‌ها بپرداخت این نوع مالیات عادت داشتند به این معنی که عربهای غسان مقیم شام از رومیان و عربهای عراق از ایرانیان اعانه می‌گرفتند تا آنها را بر ضد یکدیگر، کمک کنند و هم اکنون نیز دولتهای بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها به قبایل و طوایف مجاور می‌پردازند.»[۱]

٤. جواهر لعل نهرو

آقای جواهر لعل نهرو –از رهبران جنبش هند، متوفی ١٩٦٤م- در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»، می‌نویسد: «اسلام پیام برادری و برابری را برای تمام کسانی که مسلمان می‌شوند همراه داشت. بدین قرار یک نوع دموکراسی برای مردم به وجود می‌آورد. این پیام برادری اسلامی مسلماً در مقایسه با مسیحیت فاسد آن زمان نه فقط برای عربها بلکه برای مردم بسیاری کشورهای دیگر هم که مسلمانان به آنجاها می‌رفتند جذبه بسیار داشت.»[۲]

همو در جایی دیگر می‌گوید: «مذهبی که او (محمد) مردم را بدان می خواند بخاطر سادگی، صراحتش و بخاطر رنگ دموکراسی و برابری که با خود داشت توده های مردم را در کشورهای هم سایه جلب می کرد زیرا آنها روزگاری دراز در تحت تسلط قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیان و پیشوایان مذهبی مستبد بسر می‌بردند. آنها از نظام

۱ - تاریخ تمدن اسلام، صص ۵۳ - ۵۴

۲ - نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱ ، ص ۲۹۳

قدیمی فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع آمادگی داشتند. اسلام این تغییر را به ایشان عرضه می‌داشت و از طرف ایشان هم استقبال می شد زیرا از بسیاری جهات وضعشان را بهتر می‌ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می‌داد.»[1]

۵. پطروشفسکی

پروفسور روسی تبار پطروشفسکی در کتاب «اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری»، می‌نویسد: «محمد (ص) اصل «لا اکراه فی الدین» را علم کرد. حقوق مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و بت پرستان یکسان شناخته شد. و همه می‌توانستند آزادانه در دین ویژه خویش استوار باشند و اعمال آن را برگزار کنند.»[2]

٦. جان بی ناس

دکتر جان بی ناس (Jon. B. Noss) در کتاب « تاریخ جامع ادیان » می‌نویسد: «در سده اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی، فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود به کار نمی‌بردند. زیرا قرآن شریف برای اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتب مقدس باشند، به مدارا و مسالمت امر فرموده و دربارۀ آن‌ها زور و جور چندان به کار نمی‌گرفت.»[3]

همو دربارۀ فتح شام و بیان علت شکست رومیان در عصر خلافت عمر بن خطاب رضي الله عنه می‌نویسد: «اما سکنه بومی شام اعم از یهود و نصاری هیچیک از این پیش آمد، چندان ناشاد و دلگیر نبودند، زیرا آنها از فشار ظلم و بیداد رومیان به ستوه آمده و از ادامه جنگهای خونین بین روم و ایران مستأصل شده بودند. اعراب با آنها به عدل و احسان رفتار می‌کردند و اوامر قرآن شریف را درباره آنها رعایت می‌نمودند و بر آن بودند که اگر اهالی

---

۱ - منبع قبل، ج ۱ ، ص ۲۹۵
۲ - اسلام در ایران، ص ۳۱
۳ - تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۰

شام دست از مقاومت بردارند، با آنها جنگ و خون ریزی نباید کرد و روی همین سیاست شهر دمشق تختگاه شام تسلیم گردید.»[۱]

۷. فلیپ حتی

پروفسور فلیپ حتی(Philip Khuri Hitti) – متوفی ۱۹۷۸م– در کتاب «تاریخ عرب» می‌گوید: «بحق توانیم گفت که با فتوح عرب شرق نزدیک کهن قدرت دیرین را باز می‌یافت، زیرا مشرق به نیروی اسلام بیدار شده بود و از پس یک دوران هزار ساله که زیر تسلط مغرب بود به پای خود می ایستاد. به علاوه جزیه‌ای که فاتحان جدید می‌خواستند از آنچه فرمانروایان قدیم می‌گرفتند کمتر بود؛ و اقوام مغلوب می‌توانستند مراسم دینی خود را با آزادی بیشتر انجام دهند.»[۲]

۸ . گوستاو لوبون

دانشمند فرانسوی آقای دکتر گوستاو لوبون (Gustave Le Bon) –متوفی ۱۹۳۱م –در کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» می‌گوید: «راجع به مذهب یهود و علی‌الخصوص نصاری در قرآن آیاتی که وارد است در این آیات نه فقط اظهار عقیده شده بلکه نهایت تساهل مذهبی هم درباره آنها به عمل آمده است چنانکه از شرح ذیل معلوم می‌شود. «لااکراه فی الدین »، بقره / ۲۵۵، در دین هیچگونه اجباری (در کار) نیست ، هدایت از گمراهی (صریحاً) فرق و امتیاز پیدا کرده است.»[۳]

لوبون در جایی دیگر می‌نویسد: «در جریان یک قرن از ظهور پیمبر اسلام دامنه این دین از دریای سند تا اندلس وسعت پیدا نمود و در تمام این ممالک که بیرق اسلام در اهتزاز بود ترّقیاتی که از هر حیث پیدا شد در حقیقت حیرت انگیز بوده است و علّت عمده آن این است که عقاید اسلام کاملاً موافق با اصول طبیعی است و از خواص این

---

۱ - منبع قبل، ص ۴۹۹
۲ - تاریخ عرب، صص ۱۸۳ - ۱۸۴
۳ - تاریخ تمدن اسلام و عرب ، ص ۱۳۷

عقاید این است که اخلاق عمومی را تسویه کرده عدل و احسان و تساهل مذهبی در آنها ایجاد کند.»[1]

آقای لوبون در مورد فتوحات اسلامی نیز می‌گوید: «ما وقتی که فتوحات مسلمین و اعراب را به دقّت ملاحظه نموده و اسباب و علل کامیابی آنها را تحت نظر بگیریم می‌بینیم که آنها در خصوص اشاعه مذهب از شمشیر کار نگرفته‌اند زیرا اقوام مغلوبه را در قبول مذهب همیشه آزادی می‌دادند.»[2]

و در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «واقعاً اسلام بجای اینکه با سرنیزه اشاعت یافته باشد به وسیله تشویق و یا قوّه تبلیغ و تقریر جلو رفته است و همین مسئله بوده که اقوام ترک و مغول با اینکه اعراب را مغلوب ساختند معهذا دین اسلام را قبول نمودند.»[3]

و در جایی دیگر آقای لوبون می‌گوید: «طرز رفتار با این اقوام مغلوبه از چه قرار باید باشد بطور خیلی روشن و صاف و صریحی تعیین شده بود و خلفای اسلام مخصوصاً از نظر حسن سیاست هیچوقت درین صدد بر نمی‌آمدند که مذهب را با سرنیزه اشاعت دهند بلکه بعوض آنکه در انتشار دیانت اعمال قوّه و نفوذ کنند چنانکه میگویند صریحاً اظهار می‌کردند که تمام رسوم و عادت و مذهب اقوام مغلوبه را محترم خواهند شمرد و در مقابل این آزادی که بآنها داده شده خراج خیلی کمی بعنوان جزیه از آنها گرفته میشود که مقدار آن نسبت به اجحافات حکّام سابق خیلی کم بود. این مجاهدین قبل از اینکه قشون خود را بمملکتی سوق دهند بوسیله سفراء و نمایندگان مخصوص شرایط صلح را پیشنهاد میکردند.»[4]

و در نهایت آقای لوبون رفتار مسلمانان با غیر مسلمین را چنین توصیف می‌کند: «مسلمین نسبت به رعایای خود با کمال انصاف و مروت و مردانگی رفتار نموده به آنها

---

۱ - منبع قبل، ص ۱۴۳
۲ - منبع قبل، ص ۱۴۵
۳ - منبع قبل، ص ۱۴۷
۴ - منبع قبل، صص ۱۵۴ - ۱۵۵

در مذهب آزادی داده بودند در عصر حکومت آنها رئیس اساقفه کلیسای شرقی و غربی بقدری راحت و آزاد بود که پیش از این برای او چنین چیزی میسر نشده بود.»[۱]

۹. آندره میکل

آقای دکتر آندره میکل فرانسوی در کتاب «اسلام و تمدن اسلامی» می‌نویسد: «اگر عمیقاً به مسأله توجه کنیم در خواهیم یافت که موفقیت اسلام بدون شک در این است که پاسخگوی بسیاری ازخواسته‌های ملتها بوده است. برای ساکنان امپراطوری روم شرقی که بیش از یک هزار سال اسیر تمدن استعماری یونان و روم بوده اند، پذیرش اسلام می‌تواند به منزله استقلالی واقعی بخصوص در سطح روستاهایی باشد که به وسیله اشرافیت شهری که در حاشیه تشکلهای قومی و فرهنگی شهرها زندگی می‌کنند، استثمار شده‌اند؛ و این شهرها، در نظر توده‌ها به صورت نماد حضور خارجی و وصله‌هایی نامتجانس در آمده است. [...] برای این توده‌ها که از فشار مالیتهای فوق العاده سنگینِ تازه وضع شده در کشورهایشان، برای مخارج جنگ بین روم شرقی و تیسفون، به تنگ آمده و خرد شده بودند، اعراب به طور قطع نه بیگانه محسوب می شدند نه بَربَر.»[۲]

۱۰. هـ . ج. ولز

آقای هـ . ج. ولز (Herbert George Wells)، – متوفی ١٩٤٦م– در کتاب «کلیات تاریخ» می‌نویسد: «مردم سرزمین پر آب بین النهرین توجهی نداشتند که خراج به بیزانس یا ایران یا مدینه بپردازند و از میان عرب و ایران بیشتر گوشه خاطرشان با عربان پیوند داشت که آشکارا از ایرانیان پاکدل‌تر و دادگستر‌تر و بشر دوست‌تر بودند.عربان مسیحی نیز به آسانی به مهاجمان می‌پیوستند. بسیاری از یهود نیز این چنین می‌کردند.»[۳]

---

۱ - منبع قبل، ص ۱۷۸
۲ - اسلام و تمدن اسلامی، ج ۱ ، صص ۱۰۱ – ۱۰۲
۳ - کلیات تاریخ، ج ۱ ، ص ۷۵۹

آقای ولز در بارهٔ فتح بیت المقدس توسط مسلمانان می‌گوید: «اورشلیم در زمان کوتاهی با بستن یک پیمان و بی آنکه گرفتار رنج شهربندان گردد مسخر مسلمانان شد و با این ترتیب بار دیگر صلیب راستین که اندک زمانی پیش ایرانیان برده بودند و هرقل با رنج فراوان آن را پس گرفته بود از فرمان مسیحیان بیرون شد. با این همه باز صلیب در دست مسیحیان ماند. زیرا که مسلمانان با مسیحیان بردباری پیشه و به گرفتن جزیه بسنده کردند و همه کلیساها و اماکن مقدس در دسترس و ضبط مسیحیان گذاشته شد.»[۱]

۱۱. آلبرت حورانی

آقای دکتر آلبرت حورانی(Albert Hourani) مسیحی – متوفی ۱۹۹۳م – در کتاب «تاریخ مردمان عرب» در بارهٔ پذیرش اسلام توسط سایر پیروانان ادیان، می‌نویسد: «برای بعضی از این مردمان حکومت اعراب بر حکومت یونانیان و ایرانیان، امتیازاتی داشت. آنها که به علت اعتقادات مذهبی با حکومت بیزانتین درگیر بودند از فرمانروایی که نسبت به اعتقادات فرقه‌های گوناگون مسیحی بی‌تفاوت و بی‌طرف بود استقبال می‌کردند.»[۲]

همو در جایی دیگر می‌نویسد: «مسیحیان نیز مانند یهودیان در دوران اولیه فرمانروایی مسلمانان، روابط پرباری با آنان داشتند. در این دوران مسیحیان هنوز اکثریت جمعیت کشور را، لااقل در سرزمینهای اسلامی که در غرب ایران بود، تشکیل میدادند. با ظهور اسلام، قیودی که به وسیله فرمانروایان بیزانس در برابر مسیحیان نسطوری و سایر فرق آنان ایجاد شده بود برداشته شد و بدین ترتیب وضع آنان بهبود یافت. در دوران خلافت عباسیان، اسقف اعظم نسطوری‌ها شخصیت برجسته‌ای در بغداد به شمار می‌رفت و کلیساهای تحت نظر وی چنان توسعه یافت که به درون نواحی آسیا و حتی چین نفوذ کرد.»[۳]

---

۱ - منبع قبل، ج ۱ ، ص ۷۶۲
۲ - تاریخ مردمان عرب، ص ۴۷
۳ - منبع قبل، ص ۲۷۲

۱۲. پیتر منسفیلد

آقای پیتر منسفیلد (Mansfield Peter) در کتاب «تاریخ خاورمیانه» می‌نویسد: «جوامع معتبر مسیحیان و یهودیان به عنوان «اهل کتاب» از نظر اسلام محترم شناخته می‌شدند و با آزادی و مدارا به فرایض دینی خویش عمل می‌کردند.»[۱]

۱۳. جُورج حَنا

آقای دکتر جُورج حَنا – فیلسوف مسیحی – در کتاب «قصة الانسان» می‌گوید: «**ان المسلمين العرب لم يعرف عنهم القسوة و الجور في معاملتهم للمسيحين، بل كانوا يتركون لأهل الكتاب حرية العبادة و ممارسة طقوسهم الدينية، مكتفين بأخذ الجزية منهم.**»[۲] یعنی: «از مسلمانان عرب در مقابله و معامله با مسیحیان، سختگیری و ستمی معلوم نشده بلکه اهل کتاب را بر آزادی عقائد و عبادت و دوام شعائر دینیشان باقی می‌گذاشتند. و فقط به دریافت جزیه از آنان پسنده می‌کردند.»

۱۴. اِمیل درمنگم

آقای اِمیل درمنگم (Emile Dermenghem) در کتاب «**حياة محمد**» می‌گوید: «**أصبح لأهل الكتاب من اليهود و النصارى فيها حق الحماية و حرية العبادة و ما إليهما و صاروا من المتجمع إذا ما اعطوا الجزية. قال النبى: (من آذى ذميا فأنا خصمه)، و ما أكثر ما في القرآن و الحديث من الأمر بالتسامح، و ما أكثر عمل فاتحي الإسلام بذلك و لم يرو التاريخ أن المسلمين قتلوا شعباً، و ما دخلوا الناس افواجاً في الإسلام إلّا عن رغبة فيه.**»[۳] یعنی: «برای اهل کتاب از یهودیان و مسیحیان در آن (سرزمین اسلام) حق حفاظت و آزادی عبادت و شبیه آن آشکار شد و [در جامعه مسلمانان] همزیست می‌شدند هرگاه به پرداخت جزیه مبادرت

---

۱ - تاریخ خاورمیانه، ص ۲۱
۲ - قصة الإنسان، صص ۸۹ – ۹۰
۳ - حیاة محمد، صص ۳۶۹ – ۳۷۰ ، (به نقل از کتاب قالوا عن الاسلام، ص ۲۸۱، تألیف دکتر عماد الدین خلیل)

می ورزیدند. پیامبر فرمود: « هرکس ذمی‌ای را آزار رساند من با وی دشمنی می کنم.»، و این بیشترین چیزی که در قرآن و حدیث دستور به تسامح و تساهل داده است و همچنین بیشترین چزیست که فاتحان مسلمان به آن عمل کردند. در تاریخ دیده نشده که مسلمانان مردمی را کشته باشند و مردم فوج فوج وارد اسلام نشدند مگر با میل و رغبتی که بر آن داشتند.»

۱۵. هنری دی کاستری

آقای هنری دی کاستری فرانسوی –متوفی ۱۹۲۷م– در کتاب «**الإسلام خواطر و سوانح**»، در بارهٔ انتشار اسلام در آسیا و شمال آفریقا می‌گوید: «هنگامی که اسلام آمد، [مردم این مناطق] به آن گرایش یافتند و از مالیات‌های سنگین و اموال به زور گرفته شده فرار کردند. (نجات یافتند)، زیرا هر زمان قومی مسلمان می‌شدند سنگینی غرامت از آنها برداشته می‌شد. و مال به زور گرفته شده را به ایشان پس می‌دادند. و هرکس قانون قرآن را قبول نمی‌کرد عین این معامله بدون هیچ قیدی عملی می‌شد غیر از پرداخت جزیه (مالیات سنگینی از غیرمسلمانان گرفته نمی‌شد بلکه تنها مؤظف به پرداخت جزیه بودند) و چیزی اندکی بود (یک دهم) یا جزئی از دوازده، از این جهت در سایهٔ دین جدید امنیت یافتند. و هیچ یک از کارگذاران اسلامی به دین آنان معترض نشدند. و میان اصل مسیحیت و فُرُق آن جدایی انداخته نشد. و این روشی است که از جانب قرآن آمده است و خلفای نخستین آن را عملی کردند. یهود و مسیحیان اهل ذمّه بودند، یهود و مسیحیان سه گروه هستند: اهل ذمّه، پناهندگان و محاربین، گروه اول از آنان کسانی‌اند که در سرزمین مسلمانان ساکن هستند و تابع فرامین حاکم اسلامی اند و به او جزیه پرداخت می‌کنند. این گروه خدا را بر اساس دینش می پرستد و به [قبول] اسلام مجبور نمی‌شود و در برابر قوانین حکومت و امنیت عمومی راضی می‌شود و در احوال شخصیه ازدواج، طلاق و ارث به دینش مراجعه می کند مگر اینکه همراه او شخص مسلمانی مشارکت داشته باشد(مثلاً مرد مسلمانی با زنی از اهل کتاب ازدواج کند) در این حالت به دین اسلام مراجعه می‌کند.

و هیچ کس بر وی به زور شمشیر و نه زبان اکراه و اجبار [به قبول اسلام] نشده بلکه با شوق و رغبت و اختیار [اسلام] وارد دلها شده است و این حاصل چیزیست که در قرآن از موهبت‌های مأثر و خردگرایی به ودیعه گذاشته است.»[۱]

۱۶. اتین دینت

آقای اتین دینت (Étienne Dinet) فرانسوی مهتدی رحمه الله – متوفی ۱۹۲۹م – در کتاب «**محمد رسول الله**» می‌نویسد: «**والمسلمون على عكس ما يعتقده الكثيرون، لم يستخدموا القوة أبداً خارج حدود الحجاز – أى الأرض الحرام والمنطقة المحيطة بها – لإكراه غيرهم على الإسلام. و إن وجود المسيحيين فى إسبانيا لدليل واضح على ذلك، فقد ظلوا آمنين على دينهم طوال القرون الثمانية التى ملك فيها المسلمون بلادهم ، وكان لبعضهم مناصب رفيعة فى بلاط خلفاء قرطبة. ثم إذا بهؤلاء المسيحيين أنفسهم يصبحون أصحاب السلطان فى هذه البلاد ، فكان أول هم لهم أن يقضوا قضاء تامًّا على المسلمين ،وقد ألحقوا بهم أيضاً اليهود الذين عاشوا فترة آمنة هادئة تحت حكم المسلمين.**»[۲] یعنی: «مسلمانان بر عکس چیزی که بسیاری بدان معتقد هستند، هرگز خارج از محدودهٔ حجاز – یعنی سرزمین مسجدالحرام و منطقهٔ محیط به آنجا – نیروی قهری‌ای برای مجبور کردن غیرمسلمانان بر [پذیرش] اسلام بکار نبردند. وجود مسیحیان در اسپانیا دلیلی روشن برآن است زیرا در طول هشت قرنی که مسلمانان در سرزمینشان فرمانروایی کردند آنان بر دینشان همیشه سلامت بودند. و برخی از این مسیحیان پست‌های بالایی در دربار خلفای قرطبه داشتند. بعد از اینکه خود این مسیحیان در این سرزمین، همراهان حاکم شدند اولین دغدغه آنان این بود که علیه مسلمانان حکم و داوری کنند. و همچنین یهودیانی که مدتی در امن و امان و آسایش در زیر حکم مسلمانان زندگی می کردند به آنان ملحق شدند.»

---

۱ - **الاسلام خواطر و سوانح، صص ۷۲ – ۷۵**
۲ - **محمد رسول الله، ص ۳۵۱**

۱۷. اگناتس گلدزیهر

آقای اگناتس گلدزیهر -یهودی مجارستانی- در کتاب «درس‌هایی دربارهٔ اسلام»[۱] بالاخره لب به اعتراف گشوده و در بارهٔ مدارا و تسامح مسلمانان با غیرمسلمین می‌نویسد: «نمی‌توان انکار نمود که فرمان‌هایی که خطاب به فاتحان مسلمان، دربارهٔ اهل‌کتاب که برای اعراب سرفرود می‌آورند صادر می‌گشت. در دوران اول تکامل فقه، بر زمینه نرمش بی‌تعصبی استوار بود. و این که امروز «در آغاز قرن بیستم» نوعی تسامح مذهبی در روابط دولت‌های اسلامی می‌بینیم، و مانند آن را در کتاب‌های جهانگردان سدهٔ هجدهم می‌خوانیم، به همان مبدء آزادی مذهبی که در نیمهٔ اول سدهٔ هفتم، برای انجام مراسم مذهبی به اهل کتاب داده می‌شد، باز می‌گردد. ریشهٔ این صفت نرمش اسلام باستانی را، که مسیحیان معاصر نیز بدان خستوانند، باید در قرآن جستجو نمود. «لا إکراه فی الدین» ، بقره ۲ : ۲٥٦ ، و در روزگار متاخر نیز گاهی بدین آیت استناد شده است، تا شاید کفری سنگین را از گردهٔ برخی کسان که به زور مسلمان شده، سپس بازگشته، مرتد شناخته می‌شدند، بردارند.[۲]

---

۱ - بیشتر مطالب این کتاب با تعصب و ضدیت اسلام نوشته شده است.

۲ - در این بخش از ترجمه فارسی سخنان آقای گلدزیهر که گفته است: «و در روزگار متاخر نیز گاهی بدین آیت استناد شده است ، تا شاید کفری سنگین را از کردهٔ برخی کسان که به زور مسلمان شده ، سپس بازگشته ، مرتد شناخته می‌شدند، بردارند.» ؛ در پاسخ به این قسمت از سخن آقای یهودی باید گفت که نزد فقهای مسلمان هرگونه اکراه و اجبار برای پذیرش اسلام حرام است و اگر کسی به زور و اکراه مسلمان شود اصلاً اسلامش تحقق پیدا نکرده و لذا حکم ارتداد وی منتفی است. امام ابن قدامه حنبلی رحمه الله (م ۶۲۰هـ) ، در این باره می‌گوید: هرگاه بر اسلام کسی که مجبور کردنش جایز نیست ، اکراه و اضطرار شود. مانند ذمی و پناهنده ،پس [اگر] مسلمان شود ،حکم اسلام برای او ثابت نشده است تا زمانی که چیزی که دلالت بر اسلامش به اختیار از وی یافت شود. مثلاً این که بعد از زوال اجبارش بر اسلامش ثابت بماند، اگر قبل از آن بمیرد ، حکمش حکم کافران است. اگر به دین کفر برگشت ، جایز نیست اورا به قتل برسانند. و به اسلام هم اجبار نمی شود. این دیدگاه ابوحنیفه و شافعی است. واز دیدگاه ما (حنابله) ، چنین کسی برچیزی اجبار شده که جایز نیست بر آن اجبار گردد.پس حکم اسلام در حق او ثابت نشده است ،مانند مسلمانی است که هرگاه برکفر اجبار گردد . دلیل بر تحریم اکراه و اجبار ،این فرموده ی خداوند متعال است :« اجبار و اکراه در (قبول) دین نیست » ،بقره / ۲۵۶، و اهل علم اجماع کردند مبنی بر اینکه ذمی – هرگاه مقیم شود بر آنچه تعهد گردد - و نیز پناهنده ،جایز نیست عهد و پیمانشان نقض شود و همچنین جایز نیست بر آنچه بدان ملتزم نیستند اجبار گردند. (نگاه: المغنی لابن قدامة، ج ۹ ، ص ۲۳). قفطی رحمه الله (م ۶۴۶ هـ) ، در کتاب « أخبار العلماء بأخیار الحکماء» می نویسد: «موسی بن میمون الإسرائیلی الأندلسی کان هذا الرجل من أهل لأندلس یهودی النحلة... وابتلی فی آخر زمانه برجل من الأندلس فقیه یعرف بأبی العرب بن معیشة وصل إلی مصر واجتمع به وحاققه علی إسلامه بالأندلس وشنع علیه وأدام أذاه فمنعه عنه عبد الرحیم بن علی الفاضل وقال له رجل مکره لا یصح إسلامه شرعا »؛ یعنی : موسی بن میمون اسرائیلی اندلسی ، این مرد از اهالی اندلس ، یهودی مذهب بود. و در آخر سر [هنگام خروج از اندلس به قصد مصر] با مردی فقیه از اندلس معروف به ابو العرب معیشه گرفتار شد ، به مصر رسید و با وی ملاقات نمود و این شخص او را بر اسلامش که در اندلس [اظهار نموده بود] اجبار کرد و

اخبار ده ساله آغاز کار خلیفگان، نمونه‌هایی از نرمش مذهبی ایشان را در برابر پیروان ادیان باستانی نشان می‌دهد. و بسیار است سفارش‌های حکیمانه‌ای که به فاتحان نموده‌اند. از جمله آنها پیمان پیغمبر با نصارای نجران است که در آن بنیادهای نصارا را محترم شمرده است و نیز دستورهایی که هنگام فرستادن معاذ بن جبل به یمن به او داد: «مبادا یک یهودی را برای یهودی بودن بیازارند». آن پیمان‌های صلح که با نصارا بسته می‌شد و ایشان را از تابعیت بیزانس بریده، جزو کشورهای اسلامی در می‌آورد همه از این گونه بود، به موجب آن پیمان‌ها، در برابر پرداخت جزیه، آنان می‌توانستند بی هیچ گونه گیرودار، مراسم مذهبی خویش را انجام دهند، ولی البته در عمل برای آشکار کردن شعایر مذهبی، برخی محدودیت‌ها نهاده شده بود.[...] هم‌چنان که در مراسم مذهبی نرمش اجرا می‌شد، از نظر فقهی نیز در معاملات حقوقی و اقتصادی با اهل کتاب، اصل کنار آمدن و تساهل مراعات می‌گردید. ستم بر اهل ذمه، یعنی نامسلمانانی که زیر حمایت اسلام در آمده بودند گناه و تعدی بر قانون بشمار می‌آمد. یک بار، یک حاکم ایالت لبنان، که قیام کنندگان ضد ستمگری یک عوارض‌ستان را به سختی گوشمالی داده بود، به موجب این روایت پیغمبر محکوم شد که : « هرکس بر پیمان داری ستم کند، و بیش از توانایی بر او تحمیل نماید روز بازخواست، من مدعی او خواهم بود». و در روزگار نزدیکتر Porter در کتابش« پنج سال در دمشق » می‌گوید: «بیت الیهود» را نزدیک بُصرا دیدم که می‌گویند: به جای آن مسجدی بوده است، و عمر مسجد را ویران کرد، زیرا که حاکم آن را از یک یهودی غصب کرده بود تا مسجد را بسازد.»[1]

رسوایش نمود و این آزار و اذیتش را در حق موسی بن میمون ادامه داد ، [قاضی] عبدالرحیم بن علی فاضل او را از این کار منع کرد و به او گفت : شخص مجبور [به قبول اسلام] اسلامش شرعاً صحیح نیست . (أخبار العلماء بأخبار الحكماء ، ص ۲۴۰)

همین مطلب را آقای دکتر علینقی منزوی مترجم کتاب در حاشیه بدان تصریح نموده است . لازم به ذکر است که مترجم محترم ، ترجمه کتاب را از روی نسخة عربی آن که توسط آقایان دکتر محمد یوسف موسی ، دکتر علی حسن عبدالقادر و استاد عبدالعزیز عبدالحق از فرانسه به عربی ترجمه شده است - ترجمة عربی کتاب «العقیدة و الشریعة فی الإسلام» است - «درس هایی در باره ی اسلام» ترجمه کرده است . برای تطبیق ترجمه فارسی با متن عربی مطلبی که از ترجمة فارسی آن ذکر گردید به کتاب « العقیدة و الشریعة فی الإسلام» (صص ۴۵ – ۴۷ ، ط : دارالکتب الحدیثة بمصر و مکتبة المثنی ببغداد الطبعة الثانیة)، رجوع شود.

۱ - درس هایی درباره ی اسلام ، ج ۱ ، صص ۷۶ – ۷۸

۱۸. فن گوستاو گرونبام

پروفسور فن گوستاو گرونبام- متوفی ۱۹۷۲م - در کتاب «اسلام در قرون وسطی» می‌نویسد: «نظام اجتماعی اسلام، مسلمان و غیر مسلمان را یکسان در بر می‌گرفت و هر دو گروه از لحاظ اصولی در شرائط مشابه بودند.[...] قدرشناسی مسلمانی از یک مسیحی موجب ازدیاد اعتبار وی در جامعه مسلمانان بود در صورتی که اگر مسیحی‌یی مسلمانی را می‌ستود موجب نکث اعتبارش در میان هم‌مذهبان می‌شد.»[1]

همو در جائی دیگر می‌گوید: «این رفتار در برابر اهل‌کتاب که یهودان و مسیحیان‌اند به هیچ وجه مسلمانان را ملزم نمی‌کند که پیروان موسی و عیسی را ناگزیر به تغییر دین یا معدوم کنند و همین امر است که اسلام را به کیش سهله و سَمحه معروف کرده است. این مساهله از جهت آن که مسلمانان قرون وسطی به مسیحیان و یهودان اجازه می‌دادند بر موازین دین خویش عمل کنند بی‌شک درست بود.»[2]

۱۹. آرنولد توین بی

آقای آرنولد توین بی، در کتاب «تاریخ تمدن» می‌گوید: «مسلمین همچنین نسبت به اقوامی که دارای کتاب آسمانی بودند راه مساهله پیش گرفتند و آنها را اهل الذمه نامیدند که تحت حمایت جامعه اسلامی بودند و باید مالیات پرداخت می‌کردند. این عقیده از یهودیان و مسیحیان فراتر رفته و شامل حال زردشتیان و بالاخره هندوان نیز شد. مسلمین اخذ مالیات را از اتباع غیر مسلمان اختیار مامورین مالی محلی قرار دادند. [...] در خلال دوره نخستین تاریخ جهان اسلام، برخورد اجتماعی بین غالب و مغلوب کمتر بود و گسترش اسلام، در آنسوی توسعه متصرفات دولت اسلامی نهفته بود. پذیرش اسلام در عربستان یک فریضه بود ولی در مناطق مفتوحه، گرایش به اسلام حالت دلبخواهی داشت.»[3]

---

۱ - **اسلام در قرون وسطی**، ص ۱۷۴
۲ - **منبع قبل**، ص ۱۷۹
۳ - **تاریخ تمدن**، ص ۴۴۹

۲۰. آلبر ماله و ژول ایزاک

آقایان آلبر ماله و ژول ایزاک که باهمکاری یکدیگر کتاب «تاریخ قرون وسطی» را تألیف نمودند، در فصل ششم این کتاب، نوشتند:«اسلام از این جهت که شریعتی سهل و ساده است از سایر ادیان متمایز شده و بسرعت انتشار یافته است زیرا درک احکام و انجام عبادات آن از فرط سادگی بسیار آسان است و مطالبی پیچیده و غیر مأنوس در بر ندارد.»[۱] و در جایی دیگر از کتاب مذکور در خصوص علل انتشار اسلام و شکست امپراطوری‌های روم و ساسانیان می‌نویسند: «امپراطوری یونانی قسطنطنیّه و دولت ایران از چندین سال قبل مدام با یکدیگر زد و خورد داشتند و در بدو نهضت عرب و رومیّة الصّغری تازه پایتخت ایران را سوزانیده لکن دویست هزار مرد جنگی از دست داده بود. مردم روم و فلسطین و شام و مصر زیر بار مالیات فرسوده و به بهانهٔ کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند و از فرط آزردگی از شورش ابا نداشتند و عرب را که میانه روی پیشه کرده به اغماض و مماشات سلوک می‌کرد، منجی خود می‌دانستند. علاوه بر این در میان ملل مغلوبه و مخصوصاً قوم بربر بسیاری اسلام آوردند و برای اعلای این دین وارد جانبازی شدند.»[۲]

۲۱. ج. آر ویلستد

آقای ج. آر ویلستد – متوفی ۱۸٤۲م – سفرنامه نویس انگلیسی، در کتاب « **رحلات فی الجزیرة العربیة**» می‌نویسد: « اما کماکان دو طبقه دیگر از خارجی‌ها در مسقط[۳] وجود دارند که قابل ملاحظه می‌باشند. در این مکان، تعداد هندوها (ژاپنها) بیش از هر جای دیگری از شبهه جزیره عربستان موجود هستند. در برهه زمانی‌ای که دیدار من در آن اتفاق افتاد تعدادشان هزار و پانصد نفر برآورد می‌شد. و در سایه مملکت داری معتدل سید سعید احتمال می‌رود که تعداد آنها بسرعت رو به فزونی نهد، آنها معبدی خاص به خود دارند و به آنان اجازه داده شده تعدادی مشخص از گاوها را نگهداری کرده و از آنها حمایت

---

۱ - **تاریخ قرون وسطی**، ص ۱۰۱
۲ - **منبع قبل**، ص ۱۰۴
۳ - **پایتخت کشور عمان**

کنند و نیز مردگان خود را بسوزانند و شعائر دینیشان را انجام دهند. و هیچ قید وبند و محدودیتی برای پوشیدن لباسهای مخصوص آنها وجود ندارد چنانکه در یمن چنین است. آنها در اینجا از تمامی امتیازات مسلمانان را جز یک چیز برخوردار هستند. اگر مسلمان یک هندو را به قتل برساند ممکن است که خویشاوندان او ناچار به پذیرش خونبهای مقتول شوند اما اگر مقتول یک عرب (مسلمان) باشد مسئله اختیاری می گردد.»[1]

۲۲. گیب

آقای پروفسور هـ. اَ. بی گیب (H.A.B Gibb) در کتاب «فتوحات اعراب در آسیای مرکزی» می‌نویسد: «تسلط اعراب اکثر بدون قتل و غارت صورت می‌گرفت و بعد از تصرف یک منطقه نیز فقط به پرداخت جزیه راضی بودند و فوراً شهر را تخلیه می‌کردند. مردم چندان مقاومت به خرج نمی‌دادند.»[2]

۲۳. برتراند راسل

آقای برتراند راسل در کتاب «چرا مسیحی نیستم» می‌نویسد: «خلفای اسلامی نسبت به کلیمیان و عیسویان با محبت‌تر از دول مسیحی نسبت به مسلمانان و کلیمیان بوده‌اند.»[3]

۲۴. ریچارد ساوثرن

آقای ریچارد ساوثرن (RWSouthern) در کتاب « **صورة الاسلام فی اوروبا** » می‌نویسد: « تعالیم قرآن مقتضی حمایت از مسیحیان (اهل کتاب و اهل ذمّه)، و عدم تعرض به حیات و عقائد آنان است، در مقابل اینکه به مسلمانان جزیه بدهند. و به مقتضای آن، مسیحیان

---

۱ - رحلات فی الجزیرة العربیة، ج. آر ویلستد، تعریب محمد درویش، ص ۱۹
۲ - فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ص ۴۱
۳ - چرا مسیحی نیستم، ص ۲۶۳

رؤسای اسقف، کاهنان، راهبان و دیرهایشان حفظ می‌شوند. همچنین گروهی از آنان پست‌های معتبری را در دیوان اداری قرطبه بر عهده داشتند.»[1]

۲۵. استانفورد جی شاو

آقای استانفورد جی شاو (Stanford Jay. Shaw) در کتاب « تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید» می‌نوسد: «عثمانیها در رفتار با اهل ذمّه یا اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و سایر ادیانی که به وحدانیت خدا ایمان داشتند، از همان روش دیرینهٔ اسلامی یعنی بردباری و مدارای دینی پیروی کردند. بنابر این روش تا زمانی که اهل ذمّه حکومت اسلامی را به رسمیت می‌شناختند و به جای انجام خدمات نظامی جزیه می‌پرداختند، حکومت اسلامی موظف بود از جان، مال و مذهب آنان حمایت کند. شماری از مسیحیان بالکان برای اینکه از مزایای مذهب رسمی کشور برخوردار شوند و یا برای این که از گروههای اقلیت مذهبی همچون بوگومیل‌ها خارج شوند، به اسلام گرویدند؛ این فرقه در حکومت مسیحیان مورد آزار بودند و پیروزی عثمانی‌ها را رهایی خود تلقی می کردند.»[2]

۲۶. اینگمار کارلسون

آقای اینگمار کارلسون (Ingemar Karlsson) سیاستمدار و اسلام شناس سوئدی در کتاب «**الاسلام و أوروبا تعايش أم مجابهة**»[3] دربارهٔ نحوهٔ گسترش اسلام می‌نویسد: «از جنبه نظامی محض، امکان ائتلاف با قبایل دیگر مقبول و آسان است. بلکه این قبایل اولاً می‌بایست این ائتلاف را بوسیله التزام به دین اسلام و دفاع از آن تحکیم بخشند، و دیگر برای قبایل و پیروان ادیان وثنی (بت پرستی) که در شبه جزیره عربستان هستند راهی جز

---

۱ - صورة الاسلام فی اوروبا فی القرون الوسطی، صص ۵۶ – ۵۷ : «تقتضی تعاليم القرآن بحماية المسيحيين (اهل الكتاب، الذميين)، و عدم التعرض لعقائدهم او لحيواتهم؛ على أن يؤدّوا الجزية للمسلمين. و بمقتضى ذلک احتفظ المسيحيون بمطارنتهم و كهنتهم و رهبانهم و دياراتهم. ثم إن فئة منهم تولّت مناصبت معتبرة فی ديوان صاحب قرطبة.»

۲ - تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۵۱

۳ - این کتاب با عنوان «اسلام و اروپا، همزیستی یا خصومت» توسط داود وفایی و منصوره حسینی به فارسی ترجمه، و در سال ۱۳۸۰ نشر شده است.

انتخاب میان اسلام آوردن یا مرگ در این مرحله نخست فراهم نیامده است. اما هنگامی که شوکت و قدرت اسلام در جزیره عربستان فزونی یافت و ارتش‌های عربی شروع به درنوردیدن کشورهای مجاوری کردند که اقوام دیگری در آن ساکن بودند و به وحدانیت خداوند ایمان داشتند[1] سیاست اسلام در قبال این ساکنان و نیز ادیان دیگر بویژه ادیان آسمانی تغییر نمود، چنانکه گرویدن به اسلام در اولویت نخست نماند و حفظ دیانت و شعائر و معابدشان یکی از حقوق آنها شد که حکومت اسلامی از طرف دیگر برایشان تضمین می‌نمود. و در کشورهایی که مسلمین فتح نمودند و تحت امر آنان درآمد تبلیغ اسلامی و دعوت به گرویدن اسلام از طریق وسایل نرم و بدون خشونت، اقدام به نقشی پیشگامانه در جذب اقوام دیگر کرد. آنچنانکه بازرگانان مسلمان سهم بسزایی در انتشار دین جدید اسلام در آسیا و آفریقا ایفا نمودند. و این بازرگانان، سفیرانی برای نظام اجتماعی جدید گشتند. و به لطف تلاشهای آنان، قلمرو اسلام گسترش یافت تا جایی که به نیجریه در غرب آفریقا و به چین در دورترین نقطه آسیای شرقی رسید. و از طریق دریا به سرزمین‌های دور دیگری مانند هند و زنجبار و ماداگاسکار رسید.[...] و بازرگانان هندی پس از مسلمان شدن، این ماموریت را عهده‌دار شدند و اسلام را به بسیاری از مردم جزایر مالزی رساندند.»[2]

۲۷. توماس آرنولد

آقای توماس آرنولد (Thomas Arnold) دانشمند و شرق‌شناس بریطانیایی متوفی ۱۹۳۰م، در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» می‌نویسد: «مناطقی از امپراطوری بیزانس که با سرعت به تصرف مسلمانان درآمده بود خود را در حال استفاده کامل از آنچنان آزادی یافتند [...] که برای قرنهای متمادی آن طور آزادی را بیاد نداشتند. آنان مجاز بودند که آزادانه و بدون

---

۱ - به احتمال زیاد منظور نویسنده از اقوام دیگر که به وحدانیت خداوند قائل بودند، اهل کتاب (یهود و نصاری) می‌باشند، لکن همهٔ نصاری موحد نبودند بلکه غالب آنان قائل به تثلیث و خدایی سیدنا عیسی مسیح بودند که از میان آنها فرقه‌ای بودند که بر خلاف عموم نصاری به انسان بودن سیدنا عیسی مقر بودند و این فرقه مطرود عامهٔ رؤسای کلیسا نیز بودند.

۲ - الاسلام و أوروبا تعايش أم مجابهة، ص ۱۹

هیچگونه مزاحمت تکالیف دینی خود را انجام داده و مراسم مذهبی خود را برپادارند [...] وسعت این آزادی را که در تاریخ قرن هفتم کم نظیر بود میتوان از پیمان‌هایی که با شهرهای مفتوحه منعقد میشد قضاوت نموده و بدست آورد. در این قراردادها حفظ جان و مال، آزادی دین و عقیده در برابر تسلیم و پرداخت جزیه تضمین شده بود.»[1]

۲۸. ریچارد فرای

آقای ریچارد نیلسون فرای (Richard Nelson Frye) استاد برجسته دانشگاه هاروارد و یکی از محققان خاورشناس و ایران شناس، در گذشته در تاریخ ۲۰۱٤م، در کتاب «عصر زرین فرهنگ ایران» دربارۀ اسلام پذیری ایرانیان می‌نویسد: «شمار مردم محلی که به صفوف اسلام پیوسته بودند و آن را پذیرفته بودند بیش از قدرت زرتشتیانی بود که می‌خواستند ایران را به کیش خویش باز آورند. چنین می‌نماید که آیین زرتشت براستی ورشکسته بود و به دشواری می‌توانست با اسلام به جهاد برخیزد. از نظر دینی چندان ایستادگی در ایران عرضه نمی شد [...] تصور کهن ریختن عربان از بیابان با یک دست به قرآن و دست دیگر به شمشیر اینک کاملاً منسوخ شده است. این چنین پدیده‌ای هرگز نبوده است و امروزه واقعیات آشکارتر شده‌اند.»[2]

۲۹. مونتگمری وات

آقای مونتگمری وات (Montgomery Watt) متوفی ۲۰۰٦م، در کتاب «تأثیر اسلام در اروپا» می‌نویسد: «عمل جهاد، تا آنجا که به پیروزی مسلمین مربوط میشد، به رشد مداوم اتحادیه اسلام و توسعه وسیع منطقه‌ها متسمراً انجامید. البته این مسأله به آن معنی نیست که دین اسلام با لبه شمشیر گسترش یافت. در واقع عربستان قبایل بت‌پرست کافر که آماج جهاد قرار گرفته بودند از میان اسلام و شمشیر بالاخره یکی را انتخاب کردند. معهذا با یهودیان،

---

۱ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۲، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۳ ، ص ۹۷) مطابق با نسخۀ عربی این کتاب با عنوان « الدعوة إلی الاسلام» (ص ۷۴)

۲ - عصر زرین فرهنگ ایران، صص ۸۹ - ۹۰

مسیحیان و زردشتان و سایر اقوامی که دارای کتاب آسمانی بودند رفتار دیگری شد. دین آنها در پهلوی دین اسلام محترم شمرده شد، هرچند که به هواداران معاصر هرکدام از این ادیان اشاره شد که دست از دین خود بکشند. با وجود این، آنها هنوز در دین خود باقی بودند و توسط مسلمین به عنوان متحدین یک آب و خاک پذیرفته شده بودند. در سرزمین‌های خارج از عربستان که مورد هجوم اعراب قرار گرفت اکثر ساکنین آنها در دین اولیه خود ماندند.»[1]

همو در جایی دیگر از کتابش دربارۀ این دیدگاه منتقدان اسلام که دین اسلام، دین شمشیر و شدت عمل است، می‌گوید: «در این رابطه تصویر اروپائیان از اسلام بسیار دور از واقعیت است. چنانکه در فصل اول کتاب گفته شد انتخاب بین اسلام و شمشیر بر یهودیان، مسیحیان و اعضای سایر ادیان شناخته شده تحمیل نشد بلکه این عقیده محدود به بت پرستان عربستان شد و فراتر از مرزهای آن هم نرفت. فعالیتهای نظامی مسلمین که تواریخ پر است از این نوع فعالیتها، فقط برای گسترش مرزهای سیاسی بکار گرفته شد. تغییر دین به اسلام فقط از راه موعظه و فشار اجتماعی صورت گرفت.»[2]

۳۰. آدام متز

خاورشناس آلمانی آقای آدام متز (AdamMez) متوفای ۱۹۱۷م، در کتاب « **الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجری**» می‌گوید: «در نیمۀ دوم قرن چهار هجری، منشوری از سوی امیر المؤمنین برای صائبین نوشته شد که به موجب آن به حفظ و صیانت و دفاع از حریمشان و نیز دوری ستم از آنان امر شده بود.»[3] همو در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «حکومت اسلامی در شعایر دینی اهل ذمّه دخالت نمی‌کرد، بلکه از سوی برخی از خلفا ابلاغیه صادر

---

۱ - تأثیر اسلام در اروپا، صص ۱۷ - ۱۸
۲ - منبع قبل، ص ۱۳۵
۳ - الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجری، ج ۱، صص ۷۷ - ۷۸

می‌شد که در مراسم‌ها و اعیادشان [آزادانه] حاضر شوند و به حفظ و صیانتشان امر می‌نمود.»[1]

۳۱. کارن آرمسترانگ

خانم کارن آرمسترانگ (Karen Armstrong) نویسنده و پژوهشگر انگلیسی که سابقاً جزو راهبان کاتولیک بوده در کتاب «محمد زندگی نامه پیامبر اسلام» می‌نویسد: « بسیاری از اسپانیائی‌های مسیحی، از اینکه در داخل امپراطوری اسلامی آزادانه و بدون هیچ نگرانی با همشهریان مسلمان و یهودی خود زندگی متمدن و پیشرفته‌ای را ادامه می‌دادند افتخار نموده و خود را از سایر ملل اروپائی برتر احساس می‌کردند. به همین دلیل این شهروندان اسپانیائی را Mozarabs یا Arabisers می‌نامیدند.»[2] وی در جای دیگر از کتابش در نقد این تصور غلط که اسلام دین شمشیر است می‌گوید: « اسلام دین شمشیر نامیده می‌شود، تفکری که روحانیت واقعی را رها کرده و به عوض آن به خشونت و مداراناپذیری جنبه تقدس و معنویت داده است این تصویری است از یک اسلام متعصب و خشک در نزد مسیحیان غرب، که به زمان قرون وسطی بر می‌گردد، یعنی زمانی که خود مسیحیان در حال جنگ‌های صلیبی در خاورمیانه بودند و این جنگ‌ها را مقدس می‌شمردند. امروزه نیز رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و کتاب‌ها مرتبا از شمشیر اسلام، خشونت مقدس، یا ترور مقدس صحبت می‌کنند. اما این یک وارونه نگری محض است.»[3] و باز در جائی دیگر از کتابش می نویسد: « در غرب تصور ما از محمد (ص) شوالیه‌ای است که شمشیر خود را برای تحمیل اسلام تیز نموده تا دنیای ناباور را به زور و تهدید به باور دبنی برساند. در حالی که واقعیت درست برعکس این بود.»[4]

---

۱ - منبع قبل، ج ۱، ص ۸۸
۲ - محمد(ص) زندگی نامه پیامبر اسلام، ص ۱۸
۳ - منبع قبل، صص ۲۲۰ - ۲۲۱
۴ - منبع قبل، ص ۲۲۵

منابع و مآخذ:

الف) قرآن کریم ، کتاب های حدیثی

١. قرآن كريم
٢. موطأ الإمام مالك؛ الناشر: مؤسسة الرسالة سنة النشر: ١٤١٢ هـ
٣. صحيح البخاري ؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ
٤. صحيح مسلم ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت[بی‌تا]
٥. صحيح ابن خزيمة؛ الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت[بی‌تا]
٦. صحيح ابن حبان؛ الناشر: مؤسسة الرسالة – بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٤ – ١٩٩٣م
٧. السنن الكبرى للنسائي ؛ الناشر: مؤسسة الرسالة – بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١م
٨. سنن الترمذي؛الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي – مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م
٩. سنن أبي داود ؛ الناشر: المكتبة العصرية، صيدا – بيروت
١٠. سنن ابن ماجه ؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية – دمشق
١١. سنن سعيد بن منصور ؛ الناشر: الدار السلفية – الهند الطبعة: الأولى، ١٤٠٣هـ -١٩٨٢م
١٢. مسند البزار ؛ الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة
١٣. الأدب المفرد للبخاري؛ الناشر: دار البشائر الإسلامية – بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤٠٩ – ١٩٨٩م
١٤. المستدرك على الصحيحين للحاكم ؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ – ١٩٩٠م
١٥. السنن الكبرى للبيهقي ؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنات الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
١٦. شعب الإيمان للبيهقي ؛الناشر: مكتبة الرشد – الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م
١٧. مصنف عبد الرزاق؛ الناشر: المجلس العلمي- الهند الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ
١٨. مصنف ابن أبي شيبة ؛ الناشر: مكتبة الرشد – الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ
١٩. حلية الأولياء لأبي نعيم الأصبهاني ؛ الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤م
٢٠. مساوئ الأخلاق للخرائطي ؛ الناشر: مكتبة السوادي للتوزيع، جدة الطبعة: الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م
٢١. مكارم الأخلاق للطبراني ؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م

۲۲. المعجم الكبير للطبراني ؛ دار النشر: مكتبة ابن تيمية – القاهرة الطبعة: الثانية
۲۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد- الهيثمي؛الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة عام النشر: ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤م
۲٤. الأموال لابن زنجويه ؛ الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م

ب) فقه و شروح احادیث

١. الأم للشافعي؛ الناشر: دار المعرفة – بيروت سنة النشر: ١٤١٠هـ/١٩٩٠م
٢. شرح السير الكبير للشيباني ؛ الناشر: الشركة الشرقية للإعلانات الطبعة: بدون طبعة تاريخ النشر: ١٩٧١م
٣. الحجة على أهل المدينة للشيباني؛الناشر: عالم الكتب – بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤٠٣هـ
٤. مختصر اختلاف العلماء للطحاوي ؛ الناشر: دار البشائر الإسلامية – بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٧هـ
٥. معالم السنن للخطابى ؛ الناشر: المطبعة العلمية – حلب الطبعة: الأولى ١٣٥١ هـ - ١٩٣٢ م
٦. مراتب الإجماع - ابن حزم ؛ الناشر : دار الكتب العلمية – بيروت
٧. المبسوط للسرخسي؛الناشر: دار المعرفة – بيروت تاريخ النشر: ١٤١٤هـ-١٩٩٣م
٨. شرح صحيح البخارى لابن بطال ؛الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الثانية، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م
٩. الإجماع - ابن المنذر ؛ الناشر : دار المسلم للنشر والتوزيع :الطبعة الأولى ١٤٢٥هـ ،٢٠٠٤م
١٠. الاستذكار الابن عبدالبر؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٢١ – ٢٠٠٠م
١١. التمهيد لابن عبدالبر ؛ الناشر: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية – المغرب عام النشر: ١٣٨٧هـ
١٢. شرح النووى على صحيح مسلم ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت الطبعة: الثانية، ١٣٩٢هـ
١٣. المنتقى شرح الموطإ للباجي ؛الناشر: مطبعة السعادة - بجوار محافظة مصر الطبعة: الأولى، ١٣٣٢هـ
١٤. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح – الملا على قارى؛الناشر: دار الفكر، بيروت – لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م
١٥. بداية المجتهد ونهاية المقتصد لابن رشد ؛ الناشر:دار الحديث - القاهرة تاريخ النشر: ١٤٢٥هـ - ٢٠٠٤م
١٦. المطلع على ألفاظ المقنع لابن ابى الفتح ؛ الناشر: مكتبة السوادي للتوزيع الطبعة الأولى ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م
١٧. تحرير ألفاظ التنبيه للنووي ؛ الناشر: دار القلم – دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ

۱۸. روضة الطالبين وعمدة المفتين – النووي؛ الناشر: المكتب الإسلامي، بيروت- دمشق- عمان، الطبعة: الثالثة، ۱٤۱۲هـ / ۱۹۹۱م
۱۹. منهاج الطالبين وعمدة المفتين في الفقه للنووي؛ الناشر: دار الفكر الطبعة: الأولى، ۱٤۲٥هـ/۲۰۰٥م
۲۰. اختلاف الأئمة العلماء لابن هُبيرة ؛ الناشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت الطبعة: الأولى، ۱٤۲۳هـ - ۲۰۰۲م
۲۱. أحكام أهل الذمة لابن القيم الجوزية ؛ الناشر: رمادى للنشر – الدمام الطبعة: الأولى، ۱٤۱۸ – ۱۹۹۷م
۲۲. كفاية الأخيار في حل غاية الإختصار- تقي الدين الحصني؛ الناشر: دار الخير - دمشق الطبعة: الأولى، ۱۹۹٤م
۲۳. الشرح الكبير على متن المقنع لابن القدامة؛ الناشر: دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع
۲٤. الكافي في فقه الإمام أحمد لابن القدامة ؛ الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الأولى، ۱٤۱٤ هـ - ۱۹۹٤م
۲٥. المغني لابن قدامة ؛ الناشر: مكتبة القاهرة – مصر تاريخ النشر: ۱۳۸۸هـ - ۱۹٦۸م
۲٦. مجموع الفتاوى لابن تيمية ؛ الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية عام النشر: ۱٤۱٦هـ/۱۹۹٥م
۲۷. فتح الباري شرح صحيح البخاري لابن حجر ؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت، ۱۳۷۹هـ
۲۸. الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج للسيوطى ؛ الناشر: دار ابن عفان - المملكة العربية السعودية – الخبر الطبعة: الأولى ۱٤۱٦ هـ - ۱۹۹٦ م
۲۹. حق الجار- الذهبي؛ الناشر: دار عالم الكتب للنشر والتوزيع عام النشر: ۱٤۰٥ هـ - ۱۹۸٥ م
۳۰. الزواجر عن اقتراف الكبائر لابن حجر الهيتمي ؛ الناشر: دار الفكرالطبعة: الأولى، ۱٤۰۷هـ - ۱۹۸۷م
۳۱. مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج - الخطيب الشربيني ؛ الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الأولى، ۱٤۱٥هـ - ۱۹۹٤م
۳۲. رد المحتار على الدر المختار لابن عابدين؛ الناشر: دار الفكر-بيروت الطبعة: الثانية، ۱٤۱۲هـ - ۱۹۹۲م
۳۳. عون المعبود للعظيم آبادى ؛ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت الطبعة: الثانية، ۱٤۱٥ هـ
۳٤. نيل الأوطار – الشوكاني ؛الناشر: دار الحديث، مصر الطبعة: الأولى، ۱٤۱۳هـ - ۱۹۹۳م
۳٥. إعانة الطالبين للدمياطي؛ الناشر:دار الفكر للطباعة والنشر والتوريع الطبعة: الأولى، ۱٤۱۸ هـ - ۱۹۹۷م
۳٦. فقه السنة لسيد سابق ؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت – لبنان الطبعة: الثالثة، ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷م

٣٧. التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي ،عبدالقادر عودة ؛ الناشر: دار الكاتب العربي، بيروت

٣٨. نظام السلم والحرب في الإسلام، مصطفى السباعي؛ الناشر: دار الوراق، الرياض، الطبعة الثانية،١٤١٩هـ - ١٩٩٨م

٣٩. التكافل الاجتماعي في الإسلام – تأليف: د.عبدالله ناصح علوان، مترجم: محمد صالح سعيدى، نشر احسان / ايران

٤٠. إرهاب المستأمنين وموقف الإسلام منه- بدر بن ناصر البدر؛منشور على موقع وزارة الأوقاف السعودية بدون بيانات [بيتا]

٤١. التعايش مع غير المسلمين في المجتمع المسلم- منقذ بن محمود السقار؛ الناشر: رابطة العالم الإسلامي - مكة المكرمة الطبعة: الأولى، ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦م

٤٢. حقوق الإنسان في الإسلام – عبدالله التركي؛ الناشر: وزارة الشئون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ

٤٣. مفهوم الحرية بين الإسلام والجاهلية - علي بن نايف الشحود؛ الطبعة:الأولى، ١٤٣٢ هـ - ٢٠١١م

٤٤. حقوق الحيوان والرفق به في الشريعة الإسلامية - أحمد عبيد الكبيسي؛ الناشر: الجامعة الاسلامية بالمدينة المنورة الطبعة: السنة الثامنة - العدد الرابع - ربيع الأول ١٣٩٦هـ/١٩٧٦م

ج) تفسير و علوم قرآن

١. الناسخ والمنسوخ للنحاس ؛ الناشر: مكتبة الفلاح – الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ

٢. تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني؛الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت الطبعة: الأولى، سنة ١٤١٩هـ

٣. تفسير القرآن العظيم لابن أبي حاتم؛الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز -المملكة العربية السعودية الطبعة: الثالثة - ١٤١٩هـ

٤. جامع البيان في تأويل القرآن للطبري ؛ الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م

٥. معالم التنزيل في تفسير القرآن للبغوي ؛الناشر :دار إحياء التراث العربي –بيروت الطبعة :الأولى ، ١٤٢٠هـ

٦. أحكام القرآن - الجصاص؛الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت تاريخ الطبع: ١٤٠٥هـ

٧. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز لابن عطية ؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤٢٢هـ

٨. زاد المسير في علم التفسير لابن الجوزي ؛ الناشر: دار الكتاب العربي – بيروت الطبعة: الأولى - ١٤٢٢هـ

٩. المصفى بأكف أهل الرسوخ لابن الجوزي ؛ الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الطبعة الثالثة، ١٤١٨هـ/ ١٩٩٨م

١٠. الكشاف للزمخشري ؛ الناشر: دار الكتاب العربي – بيروت الطبعة: الثالثة - ١٤٠٧ هـ
١١. الجامع لأحكام القرآن - القرطبي؛ الناشر: دار الكتب المصرية – القاهرة الطبعة: الثانية، ١٣٨٤هـ - ١٩٦٤ م
١٢. البحر المحيط في التفسير لابي حيان الاندلسي؛ الناشر: دار الفكر – بيروت الطبعة: ١٤٢٠هـ
١٣. تفسير القرآن العظيم لابن كثير ؛ الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩ م
١٤. البرهان في علوم القرآن للزركشي ؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية عيسى البابى الحلبي وشركائه الطبعة: الأولى، ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٧ م
١٥. الموافقات للشاطبي؛ الناشر: دار ابن عفان الطبعة: الطبعة الأولى ١٤١٧هـ/ ١٩٩٧م
١٦. الإتقان في علوم القرآن للسيوطي؛ الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب الطبعة: ١٣٩٤هـ/ ١٩٧٤ م
١٧. التحرير والتنوير لابن عاشور ؛ الناشر : الدار التونسية للنشر - تونس سنة النشر: ١٩٨٤ هـ
١٨. التفسير الوسيط للقرآن الكريم لطنطاوي؛الناشر: دار نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع، الفجالة –القاهرة
١٩. التفسير الوسيط للزحيلي ؛ الناشر: دار الفكر – دمشق الطبعة : الأولى – ١٤٢٢هـ
٢٠. الواضح في علوم القرآن- مصطفى ديب البغا؛ الناشر: دار الكلم الطيب / دار العلوم الانسانية – دمشق الطبعة: الثانية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م
٢١. علوم القرآن الكريم- نور الدين محمد عتر الحلبي؛ الناشر: مطبعة الصباح – دمشق الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٣ م
٢٢. مباحث في علوم القرآن – صبحي صالح؛ الناشر: دار العلم للملايين الطبعة الرابعة والعشرون كانون الثاني/ يناير ٢٠٠٠م
٢٣. نفحات من علوم القرآن - محمد أحمد محمد معبد؛ الناشر: دار السلام – القاهرة الطبعة: الثانية،: ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م

د) تـــــاريخ و تراجم

١. الأموال للقاسم بن سلام ؛ الناشر: دار الفكر – بيروت
٢. المغازي ، محمد بن عمر الواقدي؛ الناشر: دار الأعلمي - بيروت الطبعة: الثالثة – ١٤٠٩هـ-١٩٨٩م
٣. السيرة النبوية لابن هشام ؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر الطبعة: الثانية، ١٣٧٥هـ - ١٩٥٥ م
٤. الخراج لأبى يوسف ؛الناشر: المكتبة الأزهرية للتراث – القاهرة
٥. الخراج - يحيى بن آدم؛الناشر: المطبعة السلفية ومكتبتها الطبعة: الثانية، ١٣٨٤هـ

٦. أخبار أبي حفص عمر بن عبد العزيز - أبو بكر الآجري؛ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت / سورية الطبعة: الثانية، ١٩٨٠م - ١٤٠٠هـ
٧. دلائل النبوة للبيهقي؛ الناشر: دار الكتب العلمية، دار الريان للتراث الطبعة: الأولى - ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
٨. أخبار القضاة - وكيع الضبي؛الناشر: المكتبة التجارية الكبرى الطبعة: الأولى، ١٣٦٦هـ- ١٩٤٧م
٩. فتوح مصر والمغرب لابن عبد الحكم؛الناشر: مكتبة الثقافة الدينيةع ام النشر: ١٤١٥هـ
١٠. فتوح البلدان – البلاذري ؛ الناشر: دار ومكتبة الهلال- بيروت عام النشر: ١٩٨٨ م
١١. الطبقات الكبرى لابن سعد؛ الناشر:دار الكتب العلمية – بيروت الطبعة: الأولى،١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م
١٢. تاريخ الرسل والملوك – الطبري؛الناشر: دار التراث – بيروت الطبعة: الثانية - ١٣٨٧ هـ
١٣. الأحكام السلطانية – الماوردي؛الناشر: دار الحديث - القاهرة
١٤. الأحكام السلطانية للفراء؛الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت ،لبنان الطبعة : الثانية ، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م
١٥. الفروق – القرافي ؛الناشر: عالم الكتب [الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ]
١٦. صفة الصفوة – ابن الجوزي؛الناشر: دار الحديث، القاهرة، مصرالطبعة: ١٤٢١هـ/٢٠٠٠م
١٧. ترتيب المدارك وتقريب المسالك - القاضي عياض؛ الناشر: مطبعة فضالة - المحمدية، المغرب الطبعة: الأولى ١٩٦٦ - ١٩٧٠ م
١٨. عيون الأثر – ابن سيد الناس ؛ الناشر: دار القلم – بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ ، ١٩٩٣ م
١٩. تاريخ دمشق لابن عساكر؛الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيععام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م
٢٠. أخبار العلماء بأخيار الحكماء للقفطي ؛الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان الطبعة: الأولى ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥م
٢١. الكامل في التاريخ - ابن الأثير؛الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنانالطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ / ١٩٩٧م
٢٢. معجم البلدان - ياقوت الحموي؛الناشر: دار صادر، بيروت الطبعة: الثانية، ١٩٩٥ م
٢٣. البداية والنهاية – ابن كثير؛الناشر: دار إحياء التراث العربي الطبعة:الأولى ١٤٠٨، هـ - ١٩٨٨م
٢٤. الاستيعاب في معرفة الأصحاب لابن عبدالبر؛ الناشر: دار الجيل، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م
٢٥. الإصابة في تمييز الصحابة لابن حجر؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٥هـ
٢٦. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار للمقريزي ؛الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ

۲۷. حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة – السيوطي؛ الناشر : دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه – مصر الطبعة : الأولى ١٣٨٧ هـ - ١٩٦٧ م
۲۸. المفصل فى تاريخ العرب قبل الإسلام- د.جواد علي؛ الناشر: دار الساقي الطبعة: الرابعة ١٤٢٢هـ/ ٢٠٠١م
۲۹. دراسات في تاريخ العرب القديم- د. محمد بيومى مهران، الناشر: دار المعرفة الجامعية الطبعة: الثانية مزيدة ومنقحة
۳۰. مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة - محمد حميد الله الحيدر آبادي الهندي؛الناشر: دار النفائس – بيروت الطبعة: السادسة – ١٤٠٧هـ
۳۱. روائع من التاريخ العثماني، أورخان محمد علي؛ الناشر: دارالكلمة – مصر الطبعة الأولي ١٤٢٩ هـ - ٢٠٠٨ م
۳۲. خيانت در گزارش تاريخ، مصطفى طباطبايي، انتشارت چاپخش، چاپ اول، ١٣٦٦

هـ) لغت و معاجم لغوی و فقهی

۱. جمهرة اللغة لابن دريد ؛ الناشر: دار العلم للملايين – بيروت الطبعة: الأولى، ١٩٨٧م
۲. معجم مقاييس اللغة لابن فارس؛ الناشر: دار الفكر عام النشر: ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م
۳. المفردات في غريب القرآن للراغب الأصفهانى ؛ الناشر: دار القلم، الدار الشامية - دمشق بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٢ هـ
٤. النهاية في غريب الحديث والأثر لابن اثير ؛الناشر: المكتبة العلمية - بيروت، ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م
٥. مختار الصحاح - زين الدين الرازي؛ الناشر: المكتبة العصرية - الدار النموذجية، بيروت - صيدا الطبعة: الخامسة، ١٤٢٠هـ / ١٩٩٩م
٦. لسان العرب - ابن منظور ؛ الناشر: دار صادر – بيروت الطبعة: الثالثة - ١٤١٤هـ
٧. المطلع على ألفاظ المقنع لإبن أبي الفتح؛الناشر: مكتبة السوادي للتوزيعالطبعة:الطبعة الأولى ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م
٨. همع الهوامع في شرح جمع الجوامع للسيوطى ؛ الناشر: المكتبة التوفيقية – مصر
٩. شذا العرف في فن الصرف للحملاوى؛ الناشر: مكتبة الرشد - الرياض
۱۰. المعجم الوسيط التأليف مجمع اللغة العربية بالقاهرة (إبراهيم مصطفى / أحمد الزيات / حامد عبد القادر / محمد النجار) ؛ الناشر: دار الدعوة
۱۱. معجم اللغة العربية المعاصرة – مختار عبدالحميد عمر؛الناشر: عالم الكتب الطبعة:الأولى، ١٤٢٩ هـ - ٢٠٠٨م
۱۲. معجم لغة الفقهاء ، محمد رواس قلعجي - حامد صادق قنيبي؛ الناشر: دار النفائس للطباعة والنشر والتوزيع الطبعة: الثانية، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨م
۱۳. قاموس قرآن،قرشى، سيد على اكبر، نشر، دار الكتب الإسلامية، چاپ ششم، تهران، ١٤١٢هـ

و) منابع مستشرقین (خاورشناسان)

۱. تاریخ تمدن ، ویل دورانت ، ترجمه احمد آرام و دیگران ،انتشارات علمی و فرهنگی،تهران ، چاپ چهارم ۱۳۷۳
۲. درس هایی درباره ی اسلام ، گلدزیهر ، ترجمه علینقی منزوی ، انتشارات کمانگیر ، تهران چاپ دوم ۱۳۵۷
۳. فرهنگ اسلام در اروپا ،زیگرید هونکه ، ترجمه مرتضی رهبانی ، نشر فرهنگ اسلامی ،چاپ پنجم ۱۳۷۶
٤. تاریخ تمدن اسلام ، جرجی زیدان ، ترجمه علی جواهر کلام ،انتشارات امیرکبیر ، تهران چاپ هفتم ۱۳۷۲
٥. نگاهی به تاریخ جهان ،جواهر لعل نهرو ،ترجمه محمود تفضلی، انتشارات امیر کبیر ، تهران چاپ هفتم ۱۳٦٦
٦. اسلام در ایران ،ایلیاپاولویچ پطروشفسکی ،ترجمه کریم کشاورز،انتشارات پیام، تهران چاپ هفتم ۱۳٦۳
۷. تاریخ جامع ادیان ، جان بی ناس ، ترجمه علی اصغر حکمت ، انتشارات پیروز ، چاپ سوم ۱۳٥٤
۸. تاریخ عرب ، فلیپ خلیل حتی ،ترجمه ابوالقاسم پاینده ،انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳٦٦
۹. تاریخ تمدن اسلام و عرب ،گوستاو لوبون، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ،انتشارات افراسیاب چاپ دوم ۱۳۸۰
۱۰. اسلام و تمدن اسلامی ، آندره میکل، ترجمه حسن فروغی ، انتشارات سمت ، تهران ،چاپ اول ۱۳۸۱
۱۱. کلیات تاریخ ، جورج ولز ، ترجمه مسعود رجب نیا ، انشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳٥۱،
۱۲. تاریخ مردمان عرب، آلبرت حورانی ،ترجمه فرید جواهر کلام ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، چاپ دوم ۱۳۸۷
۱۳. تاریخ خاورمیانه، پیتر منسفیلد ،ترجمه عبدالعلی اسپهبندی ،انتشارات علمی و فرهنگی ،تهران چاپ ۱۳۸٥
۱٤. قصة الإنسان، جورج حتا ؛ الناشر: دارالعلم للملايين – بيروت، الطبعة السادسة ۱۹۷۹م
۱٥. الإسلام خواطر و سوانح، هنری دی کاستری ؛الناشر: مكتبة النافذة – الجيزة ، الطبعة الأولى ۲۰۰۸م ،ترجمة أحمد فتحي زغلول
۱٦. محمد رسول الله ، اتین دینت ؛الناشر: دارالمعارف – القاهرة الطبعة الثلاثة ۱۹۸٦ م ،ترجمة د. عبدالحليم محمود ، د. محمد عبدالحليم
۱۷. اسلام در قرون وسطی ،فن گوستاو گرونبام ، ترجمه غلامرضا سمیعی ،نشر البرز ، تهران چاپ اول ۱۳۷۳

۱۸. تاریخ تمدن ؛ آرنولد توین بی ، ترجمه یعقوب آژند ، انتشارات مولی ،تهران ،چاپ اول ۱۳۶۲
۱۹. الدعوة إلى الإسلام، توماس ارنولد، ترجمة: د.حسن ابراهيم حسن، د. عبدالمجيد عابدين، اسماعيل النحراوى، الناشر: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۷۱م
۲۰. الاسلام و أوروبا تعايش أم مجابهة، انجمار كارلسون، مترجم: سمير بوتانى؛ الناشر: مكتبة الشروق الدولية، الطبعة الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م
۲۱. صورة الاسلام فى اروبا فى القرون الوسطى، ريجارد ساوثرن، معرب: د. رضوان السيد، الناشر: دارالمدار الاسلامى، الطبعة الثانية، ٢٠٠٦م
۲۲. تاریخ قرون وسطی، آلبرماله و ژول ایزاک، ترجمه عبدالحسین خان هژیر، نشر علم ، تهران ١٣٦٦
۲۳. کوروش نامه، گزنفون، ترجمه: رضا مشایخی ،انتشارات، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳،نسخه تایپی [الکترونیکی]
۲٤. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه: رشید یاسمی،صداي معاصر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸٥
۲٥. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، کریستین سن، ترجمه: مجتبی مینوی، نشر، کمیسون معارف، چاپ مجلس، طهران،١٣١٤
۲٦. تاریخ ایران، پیگولوسکایا و دیگران، ترجمه: کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳٥۳
۲۷. فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، پروفسور گیب، ترجمه: حسین احمدی پور، تبریز، چاپ اخترشمال، ١٣٣٦
۲۸. تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، استانفورد جی شاو، ترجمه محمود رمضان زاده، ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۰
۲۹. تأثیر اسلام در اروپا، مونتگمری وات، ترجمه: یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول، ۱۳٦۱
۳۰. محمد(ص) زندگی نامه پیامبر اسلام، کارن آرمسترانگ، ترجمه کیانوش حشمتی، نشر: تهران، حکمت، ۱۳۸۳
۳۱. چرا مسیحی نیستم، برتراند راسل، ترجمه، طاهری، چاپ اول، آسمان، ۱۳٤۹
۳۲. رحلات فى الجزيرة العربية، ج.آر ويلستد، تعريب محمد درويش، الناشر: هيئة ابوظبى للثقافة و التراث، المجمع الثقافى، ١٤٣٠هـ
۳۳. اقباط و مسلمون منذ الفتح العربي إلي عام ١٩٢٢م، جاك تاجر، الناشر: مؤسسة هنداوي للتعليم والثقافة، مصر – القاهرة ٢٠١٢م
۳٤. قالوا عن الاسلام ، د. عمادالدين خليل؛ الناشر: الندوة العالمية للشباب الاسلإمي – الرياض الطبعة الأولى ١٩٩٢م
۳٥. الحضارة الاسلامة فى القرن الرابع الهجرى، آدم متز، مترجم: محمد عبدالهادى ابوريده، الناشر: دارالكتب العربى، بيروت، الطبعة الخامسة [بى تا]

۳۶. عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد فراي، مترجم؛ مسعود رجب نیا، نشر، سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۳۷. روح القوانین، مونتسکیو، مترجم: علي اکبر مهتدي، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳٤۹
۳۸. قانون اساسی ایالات متحد آمریکا،مترجم: شهرام ارشد نژاد، انتشارات گیل، تهران، ۱۳۸۰
۳۹. ایدئولوژی چست؟ نقدی بر ایدئولوژیهای غربی، ژان بشلر، مترجم: علی اسدی، ناشر، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۰
٤۰. نژادپرستی و فرهنگ، چهار سخنرانی، ترجمة منوچهر هزارخانی، نشر،کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳٤۸
٤۱. قانون اساسی ایالات متحد آمریکا،مترجم: شهرام ارشد نژاد، انتشارات گیل، تهران، ۱۳۸۰
٤۲. اطلس حقوق بشر، اندرو فاگان، مترجمان: امید کوکبی و مهدی خدایی، انتشارات آرمان شهر، چاپ اول، ۱۳۹۳